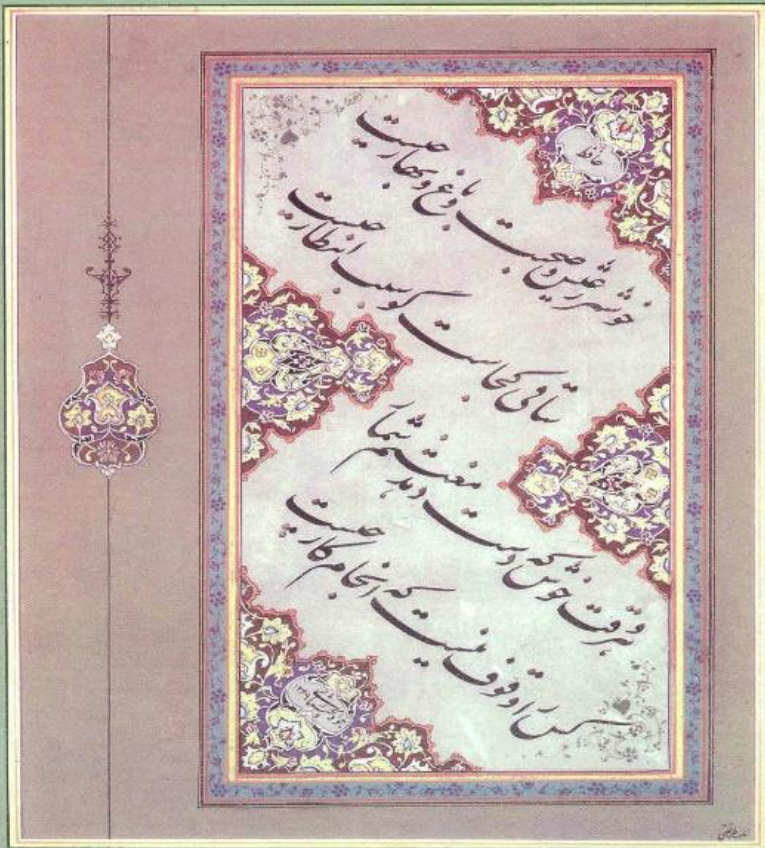




۱۰۴  
بهار  
۱۳۹۰

# دانش

فصلنامه علمی پژوهشی مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد



۱۰۴

بهار

۱۳۹۰

فصلنامه علمی پژوهشی مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد

مدیر مسؤؤل وسردبیر :

علی آقا نوری

مدیر :

سید مرتضی موسوی

حروف چین:

محمدعباس بلتستانی

چاپخانه:

آر می پریس (اسلام آباد)

شورای علمی دانش (به ترتیب الفبا)

استاد دانشگاه داکا

دکتر کلثوم ابوالبشر

استادیار دانشگاه علامه طباطبایی

دکتر نعمت الله ایران زاده

دانشیار دانشگاه تربیت مدرس

دکتر سعید بزرگ بیگدلی

پژوهشگر و فهرست نگار

دکتر محمد حسین تسبیحی

استاد دانشگاه کراچی

دکتر ساجد الله تفهیمی

استاد دانشگاه علامه طباطبایی

دکتر احمد تمیم داری

استادیار دانشگاه سیستان و بلوچستان

دکتر محمد مهدی توسلی

پژوهشگر بنیاد دایرة المعارف اسلامی

اکبر ثبوت

استاد دانشگاه علامه طباطبایی

دکتر رضا مصطفوی

استاد پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

دکتر ابوالقاسم رادفر

دانشیار دانشگاه ملی زبانهای نوین

دکتر سید سراج الدین

استاد دانشکده دولتی کویته

دکتر سلطان الطاف علی

استاد دانشگاه علامه اقبال

دکتر محمد صدیق شبلی

استاد دانشگاه ملی زبانهای نوین

دکتر صغری بانو شکفته

استاد دانشگاه تربیت معلم

دکتر محمود عابدی

استاد دانشگاه دهلی

دکتر شریف حسین قاسمی

دانشیار دانشکده گوردن

دکتر عارف نوشاهی

استاد زبان و ادب اردو

دکتر گوهر نوشاهی

پژوهشگر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

سید مرتضی موسوی

استاد دانشگاه پنجاب

دکتر معین نظامی

استاد دانشگاه ملی زبانهای نوین

دکتر مهر نور محمد خان

استاد دانشگاه بین المللی اسلامی

دکتر سید علیرضا نقوی

**روی جلد :** خوشتر ز عیش صحبت باغ و بهار چیست  
ساقی کجاست کو سبب انتظار چیست  
هر وقت خوش که دست دهد مغنم شمار  
کس را وقوف نیست که انجام کار چیست  
«حافظ»

پدیدآورنده : استاد جواد بختیاری

## یادآوری

- \* فصلنامه دانش ویژه آثار و مقالات درباره فرهنگ و ادب فارسی ، مشترکات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قاره و افغانستان و آسیای میانه است.
- \* دانش کتابهای منتشر شده در راستای اهداف خود را نیز معرفی می کند. برای این کار شایسته است از هر کتاب دو نسخه به دفتر فصلنامه فرستاده شود.
- \* دانش در ویرایش مقاله ها آزاد است .
- \* آثار رسیده، بازگردانده نخواهد شد.
- \* مقاله ها ضمن برخورداری از آیین نگارش فارسی ، شایسته است :  
- ماشین نویسی شده یا خوانا و یک روی کاغذ نوشته شده باشند و حداکثر در بیست صفحه تدوین شود.
- در صورت امکان در **word.doc** با ایمیل ارسال شود.
- دارای چکیده مقاله به فارسی و انگلیسی و «پانوشته» و «کتابنامه» باشند.
- ترجیحاً همراه یک قطعه عکس جدید و واضح از مؤلف مقاله باشد.
- \* آثار و مقالات پس از تأیید شورای دانش در نوبت چاپ قرار می گیرند.
- \* مسئولیت آرا و دیدگاههای ابراز شده در مقالات، بر عهده نویسندگان است.
- \* چاپ و انتشار مطالب دانش با آوردن نام مأخذ، آزاد است.

فصلنامه دانش توسط کمیسیون آموزش عالی پاکستان

به عنوان مجله علمی پژوهشی شناخته می شود.

## \* نشانی دانش :

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان

خانه ۴ ، کوچه ۴۷ ، ایف ۸ / ۱ ، اسلام آباد ، ۴۴۰۰۰ - پاکستان

دورنویس : ۲۸۱۶۰۷۵

تلفن : ۲۸۱۶۰۷۴ - ۲۸۱۶۰۷۶

Email : [daneshper@yahoo.com](mailto:daneshper@yahoo.com)

<http://ipips.ir>

بهای هر شماره ۳۰۰ روپیه

## فهرست مطالب

### معرفی نسخه های خطی

- شاهنامه پژوهی در شبه قاره

دکتر عارف نوشاهی ۹

### اندیشه و اندیشمندان (۱)

- در آمدی بر سبک و اندیشه در غزلیات عرفی شیرازی

دکتر شیرزاد طایفی و ۳۳

دکتر یدالله بهمنی مطلق

دکتر احد پیشگر ۵۷

محمد زمان خدایی و ۷۱

صادق کریمی

دکتر سید محمد علی شاه ۹۹

دکتر سید احسن الظفر ۱۱۷

دکتر نکهت فاطمه ۱۲۷

مهدی بیلاقی ۱۳۷

روزینه انجم نقوی ۱۵۳

### اندیشه و اندیشمندان (۲)

#### ویژه بانوان پارسی گوی معاصر:

- بن مایه های پربسامد در شعر ژاله قائم مقامی

دکتر نعمت الله ایران زاده ۱۶۷

خانم سارا پاشا

دکتر شگفته یسین عباسی ۱۸۹

دکتر عصمت درانی ۱۹۷

تاملی در مضامین شعری زنان پارسی گوی

پاکستان

تصویر «زن» در شعر شاعران زن معاصر

## ادب امروز ایران

- داستان کوتاه : پشت چراغ قرمز مهرداد غفارزاده ۲۱۹
- شعر : محمد رضا سهرابی نژاد، محمد علی حضرتی، علی موسوی گرمارودی ۲۲۸  
مرتضی امیری زندقده ، عبدالجبار کاکایی، محمد علی مجاهدی پروانه،

## فارسی شبه قاره

- تاریخ کشمیر و تاریخ نویسی فارسی در کشمیر سید عنصر اظهار ۲۳۳

## شعر فارسی امروز شبه قاره ۲۴۵-۲۵۲

صفدر حسین میرزا سیفی، جاوید اقبال قزلباش، صدیق تاثیر، دکتر رئیس احمد نعمانی ،  
عظمی زرین نازیه ، نبی بخش دانش، بشیر سیتایی ، دکتر سید قاسم جلال ، شکور علی انور

## گزارش و پژوهش

- راهیان ابدیت : مدیر فصلنامه دانش ۲۵۵  
\* درگذشت دکتر سید امیر حسن عابدی در دهلی  
\* ارتحال دکتر صابر آفاقی (کشمیر آزاد)
- کتابهای تازه سید مرتضی موسوی ۲۵۹

## نامه ها

- پاسخ به نامه ها دفتر دانش ۲۶۷

## چکیده مطالب به انگلیسی

1 – 8 Abstracts of Contents in English

A Glimpse of Contents of this issue Syed Murtaza Moosvi

## سخن دانش

زبان و ادبیات یکی از اجزای اجتناب ناپذیر تاریخ تمدن و فرهنگ یک جامعه می باشد. دوره تعالی، ایستایی و افول هر ملتی را در ادبیات آن ملت می توان خواند و تاریخ زبان و ادبیات، آینه تمام نمای حیات ملی و معنوی ملتهاست. در بررسی تنوع زبانی فهارس مربوط به گنجینه های نسخ خطی در پاکستان که همواره به جهت متون ادبی و علوم قدیم، مورد عنایت محققین و پژوهشگران می باشد، آمار ذیل قابل توجه و تأمل است.

دکتر محمد حسین تسییحی در مقدمه فهرست الفبایی می نویسد: (از بررسی منابع و مراجع ۲۵۸ کتابخانه در این کشور با پراکندگی زبانی به میزان ۶۰ درصد زبان فارسی، ۲۵ درصد عربی و ۱۵ درصد اردو، پنجابی و... می باشد) البته سهم زبان فارسی از گنجینه گنج بخش بیش از ۸۰ درصد می باشد و این آمار بدون در نظر گرفتن رده بندی زمانی صورت گرفته و در قرن های موخر سهم زبان فارسی بیشتر می گردد.

زبان و ادبیات فارسی به عنوان گنجینه علوم اخلاقی، فلسفی، مذهبی و سایر علوم تجربی به عنوان یک نیاز بشری همواره مورد توجه جهانیان قرار گرفته است که بر اثر سهل انگاری در شبه قاره رو به افول می باشد. وقتی زبان یک جامعه مورد دگرگونی اساسی قرار بگیرد، نسل جدید از اصل خود دور می ماند و در نهایت پذیرش اندیشه، فرهنگ و باورهای استعماری و غربی به سادگی صورت می پذیرد.

اساتید و فرهیختگان زبان فارسی در این مرز و بوم، با شناخت تهدیدهای نفوذ فرهنگ بیگانه، در جهت اعتلای این زبان، همواره با ارسال مقالات اسباب چاپ مجله دانش در حوزه زبان و ادبیات فارسی را به صورت مستمر و مستدام بوجود می آورند.

آقای دکتر عارف نوشاهی در سالی که هزارمین سال سروده شدن شاهنامه فردوسی می باشد و از سوی سازمان جهانی یونسکو به عنوان یک رویداد فرهنگی بین المللی تحت عنوان هزاره شاهنامه نام گرفته است، مقاله ی تحت عنوان شاهنامه پژوهی در شبه قاره را ارائه نموده اند همچنین سایر مقالات نیز در راستای اهداف آموزشی و ادبی این مجله به زینت طبع اساتید و فرهیختگان شبه قاره و ایران آراسته شده است. امید است ضمن مطالعه دقیق مقالات با در نظر گرفتن طبقه بندی شیوه های نگارش در منطقه، ما را از رهنمودهای خود بهره مند سازید.

شکرِ خدای کن که موفّق شدی به خیر  
ز انعام و فضلِ او نه معطل گذاشتت  
منّت منه که خدمتِ {خوبان} همی کنی  
منّت شناس از او که به خدمت بداشتت

(سعدی شیرازی)

سردبیر

معرفی

نسخه های خطی





## شاهنامه پژوهی در شبه قاره

۱- نسخه های خطی شاهنامه در پاکستان

۲- ترجمه های شاهنامه به زبان های شبه قاره

با یادحافظ محمود خان شیرانی (۱۹۶۶-۱۸۸۰م)

شاهنامه پژوه و فردوسی شناس بزرگ شبه قاره

بزرگترین حماسه رزمی ادبیات فارسی و ایران، شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی «درگذشته ۱۱ یا ۱۶ هـ»، نه فقط در ایران زمین که خاستگاه این حماسه بوده، بلکه در سرزمین های همجوار و به تعبیری در قلمرو فارسی و فراتر از آن در ادبیات جهانی همیشه مقامی شامخ دارد. درباره این حماسه، در شرق و غرب پژوهش های قابل ملاحظه انجام گرفته و انجام می گیرد. سرزمینی که به اصطلاح گیتی شناسی شبه قاره گفته می شود و اکنون شامل سه کشور مستقل بنگلادش، پاکستان و هند می باشد، از لحاظ جغرافیایی از قدیم همسایه ایران زمین بوده و طبیعی است که تأثیرگذاری رخداد های ادبی و جریانات فرهنگی ایران زمین، بیش از هر جای دیگر، در شبه قاره دیده می شود.

دقیقاً در همان روزگاری که حکیم طوس به سرودن شاهنامه مشغول بوده، ممدوح او سلطان محمود غزنوی «حک ۳۸۸-۴۲۱ هـ» به هند می تازد و در اینجا حکومت دربار غزنین برقرار می کند و داد و دهش او و اخلافش به ادیبان و شاعران فارسی موجب شد که شبه قاره آهسته آهسته به کانون ادبیات فارسی تبدیل شود و چون بستر مناسبی فراهم بود، در قرون بعدی و به ویژه در عصر تیموریان زبان و ادبیات فارسی به اوج کمال رسید و شبه قاره تیموری که گستره جغرافیایی او از کابل گرفته تا بنگال بوده، خود به یک منطقه بزرگ پدید آورنده آثار فارسی شد و چه بسا در مقوله هایی چون تذکره نویسی، فرهنگ نویسی، شرح و تفسیر و نقد آثار ادبی پیش قدم از دیگر کشورهای قلمرو فارسی بوده است.

در طول دورهٔ حاکمیت زبان و ادبیات فارسی در شبه قاره، فردوسی نخستین استاد سخن و شاهنامه اش جزو پنج کتاب ارکان اصلی ادبی فارسی تلقی شده است. (۱) پیرامون شاهنامه در شبه قاره کارهای متنوع انجام گرفته است، از تتبع، ترجمه و فرهنگ نویسی گرفته تا خوشنویسی، نقاشی، تصحیح و چاپ. تا این که در اوایل قرن بیستم میلادی رشتهٔ پژوهش را حافظ محمود خان شیرانی (۱۸۸۰-۱۹۴۶م) استاد دانشگاه پنجاب، لاهور به دست خود گرفت و در شاهنامه پژوهی و فردوسی شناسی حرف های تازه را مطرح کرد. تحقیقات او در این موضوع همیشه مرجع شاهنامه پژوهان بوده است. (۲)

شاهنامه پژوهی و در تبع آن فردوسی شناسی در شبه قاره، می تواند سلسلهٔ مطالعات چند محوری باشد که در اینجا برای نمونه به برخی محورها اشاره می شود.

- ۱- ارتباط شاهنامه با هند و سند؛
- ۲- بررسی نقد گونه ای و کتابشناسانه ای از تحقیقاتی که دربارهٔ شاهنامه و فردوسی تا به حال به صورت مقاله و کتاب در شبه قاره انجام گرفته است؛
- ۳- استنساخ شاهنامه در شبه قاره از دیدگاه هنری و خوشنویسی و فهرست کامل نسخه های خطی شاهنامه و متعلقات آن؛
- ۴- تعیین صحت و سقم متن شاهنامه چاپ های شبه قاره در مقایسه با چاپ های معتبر خارج از شبه قاره؛
- ۵- تأثیر گذاری شاهنامه در ادبیات فارسی و بومی شبه قاره- مثنویاتی که به تقلید از شاهنامه سروده شده، ترجمه های شاهنامه- هر یکی از این محورها شاخه و برگ های دارد و روی هر یکی از آنها می توان پژوهش های مستقل انجام داد.

در اینجا اشاره به سه پژوهش معاصر نیز لازم به نظر می آید که قطعاً برای محققانی که در آینده در محور های پیش گفته قلم فرسایی خواهند کرد، مراجعه به آنها مفید واقع می شود.

الف- **کتابشناسی فردوسی** تألیف ایرج افشار، انتشارات انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۴۷ و ۱۳۵۵ش که بخش هایی ازین کتاب اطلاعاتی درباره فردوسی و شاهنامه پژوهی در شبه قاره نیز دارد- از قرار اطلاع جلد دوم کتابشناسی در دست تهیه است-

ب- **فهرست نسخ خطی و چاپی شاهنامه فردوسی در هند** تألیف دکتر شریف حسین قاسمی، انتشارات خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، بمبی، ۱۳۸۰ش-

ج- پروفیسور چارلز ملویل، استاد دانشکده مطالعات آسیایی و خاور میانه، دانشگاه کامبریج، طرح شاهنامه دارد که حاصل تلاشهای ایشان رامی توان در وبگاه

<http://shahnama.care.cam.ac.uk> Cambridge Shahnama Project

مشاهده کرد- این طرح اساساً برای عکسبرداری از روی نسخه های مصور شاهنامه در جهان است و این وبگاه در حال حاضر (بهمین ۱۳۸۹ش) بر اساس ۱۵۰۰ نسخه مصور، ۱۸۰۰۰ تصویر منفرد و ۱۲۰۰۰ تصویر دیگر از همه جای دنیا تنظیم شده است- در پروژه پروفیسور ملویل ۱۰۱ نسخه هند و ۴۳ نسخه پاکستان شناسایی شده است- نسخه های پاکستان بر اساس **فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان** تألیف احمد منزوی شناسایی شده و در سفری که پروفیسور ملویل در ۲۰۰۹ به پاکستان داشته، از برخی نسخه ها تصویر برداری کرده که در وبگاه قابل مشاهده است- داده های پروفیسور ملویل بدین شرح است-

کشور	مجموعه ها یا کتابخانه های بررسی شده	تعداد نسخ	تعداد تصاویر
پاکستان	۱۹	۴۳	۲۳۵
هند	۲۷	۱۰۱	۲۷۱۷

بنده در این گفتار به دو موضوع فرعی (نسخه های خطی شاهنامه در پاکستان) و (ترجمه های شاهنامه به زبان های شبه قاره) خواهم پرداخت-

## ۱- نسخه های خطی شاهنامه در پاکستان

تاکنون بررسی قابل ملاحظه ای که درباره نسخه های خطی در پاکستان انجام گرفته، همانا اثر بزرگ استاد احمد منزوی با نام فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان است که مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد در سال های ۱۳۶۲-۱۳۷۵ش در ۱۴ مجلد منتشر کرده است. جلد ۷ متعلق به منظومه هایی از سده ۵ تا ۱۱هـ است و فردوسی و شاهنامه او اولین مدخل در جلد ۷ صفحات ۱۱-۳ قرار دارد. در جلد ۱۰ ص ۱۴۶ که متعلق به تاریخ ایران است، مزید ۸ نسخه شاهنامه ثبت شده است. بدین ترتیب ۸۸ نسخه خطی شاهنامه در کتابخانه های شخصی، نیمه دولتی و دولتی به ترتیب زمان کتابت معرفی شده است. از میان ۸۸ نسخه، ۱۶ نسخه را، که در کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات ایران و پاکستان، اسلام آباد موجود است، استاد منزوی شخصاً رویت کرده و مابقی ۷۲ نسخه براساس اطلاعات دیگران و منابع غیر مستقیم گزارش شده است. استاد منزوی در ۱۱ آذر ۱۳۶۹ش اسلام آباد را ترک کرد و بنده به عنوان پیروایشان فهرست نویسی مخطوطات را ادامه داده، جسته و گریخته چند نسخه دیگر شاهنامه را در پاکستان شناسایی کردم که درذیلی بر فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان خواهد آمد. بر اساس این آمار، پاکستان در مقایسه با ۱۸۵ نسخه متن کامل در ایران و ۱۶۱ نسخه متن کامل در هند، در ردیف سوم قرار می گیرد. (برای آمار ایران و هند به ترتیب رجوع شود به درایتی، جلد ۶، ص ۳۳۵-۳۲۹؛ قاسمی، ۴۲-۱) اگر نسخه های پاکستان و هند را جمع کرده آمار نسخه ها به عنوان یک واحد فرهنگی شبه قاره مطرح کنیم، تعداد کل نسخه ها در این منطقه به ۳۴۹ می رسد و به راحتی می توان نتیجه گرفت که شبه قاره از لحاظ تعداد نسخه های خطی شاهنامه بر ایران برتری دارد. پروفیسور ملویل تعداد آمار نسخه های آمریکا را ۳۹۶ نسخه و بریتانیا را ۲۵۸ گفته است که از یک سو تعداد چشمگیری است و از سویی چشم گشا و عبرت انگیز نیز می بیند که میراث خطی ما را چگونه غارت کرده به غرب منتقل کرده اند.

شاهنامه ای با تاریخ کتابت ۲ محرم ۷۵۲ هـ در موزه ملی پاکستان، کراچی

(عارف نوشاهی، موزه، ص ۵۸۸) در مقایسه با نسخه های تاریخ دار هند و ایران،

کهن ترین نسخه پاکستان و منطقه است. دکتر قاسمی نسبت به نسخه کتابخانه خدا بخش، پتنا، شماره ۱۷۹۵ مورخ ۴ رمضان ۷۸۹هـ تردید دارد و براین عقیده است که نسخه در قرن ۱۲هـ استنساخ شده است (قاسمی، ص ۱) یعنی ۵ قرن پسین تر از آن تاریخی که به نسخه نسبت داده شده است. نسخه ای که در کتابخانه شورای هند برای روابط فرهنگی هند، دهلی، شماره ۶۳ نگهداری می شود، تاریخ کتابت ۸۲۹هـ دارد (همانجا، ص ۲) که به یقین می توان گفت کهن ترین نسخه تاریخ دار شاهنامه در هند است. شاهنامه های قرن ۸هـ در ایران زیاد است (درایتی، ج ۶، ص ۳۲۹) ولی نسخه ای که از متن کامل و تاریخ دار باشد، نسخه شاهنامه بایسنغری مورخ ۸۳۳هـ در کتابخانه سلطنتی، تهران، شماره ۷۱۶ است. (همانجا، ص ۳۳)

باری، بررسی نسخه های شاهنامه در پاکستان را می توان به دو بخش عمده تقسیم کرد؛ یکی نسخه های مصور و دیگری نسخه های بدون تصویر.

### نسخه های مصور شاهنامه

در این بخش، نسخه ها بر حسب نام مکان های محل نگهداری و به ترتیب الفبایی تنظیم شده است. اگر در یک مکان، بیش از یک کتابخانه دارای نسخه های شاهنامه بوده، در ترتیب داخلی نیز ترتیب الفبایی نام کتابخانه ها رعایت شده است. و اگر در یک کتابخانه یا مجموعه بیش از یک نسخه موجود بوده، قدمت تاریخ یا روزگار کتابت رعایت شده است.

### اسلام آباد - مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، کتابخانه گنج بخش

در این کتابخانه تا سال ۱۳۸۴ش، از شاهنامه ۱۸ نسخه شناسایی شده است (تسبیحی، الفبایی، ص ۳۷۶) که از آن میان ۴ نسخه مصور بدین شرح است.

شماره ۱۰۸۲۹، قرن ۱۰هـ، یک مجلس تصویر مغولی رنگین دارد. (منزوی، ج ۷، ص ۵)\*

\* شماره ۳۱۴، منور شاه قانونگوی به فرمایش خواجه حسن شاه در کشمیر در رجب ۱۰۵۸هـ به نستعلیق کتابت کرده، دیباچه نثری و هجو نامه ندارد، ۴ سرلوح، ۴ ستونی، ۱۳۷۷ص، ۳۴ تصویر آبرنگ دارد. (همانجا، ص ۵)

\* شماره ۱۲۵۴۰، قرن ۱۱هـ، نستعلیق تحریری، ۵۰۰ص، با ۸ مجلس تصویر آب و رنگ خوب هندی - (همانجا، ص ۶)  
\* شماره ۱۰۸۲۸، قرن ۱۲هـ نستعلیق تحریری، ۲۱۸ص، با ۷ مجلس تصویر رنگی بزرگ به سبک تیموری هند - (همانجا، ص ۷)

### اوج - کتابخانه درگاه گیلانی

\* نسخه ای بسیار نفیس، به خط نستعلیق زیبا، متعلق به قرن ۱۰هـ ۳۴۱ ورق، ۳۷ تصویر دارد - (غلام سرور، ص ۱۴۹)

### بهاول پور - کتابخانه مرکزی (سانترال لایبریری)

\* نسخه ای متاخر، ۱۱۱۵ص، با آرایشهایی است و در مورد تعداد تصاویر اختلاف روایت دارد چنانکه در منابع ۳۳، ۳۵ یا ۴۷ تصویر گزارش شده است - (تسبیحی، کتابخانه ها، ج ۱، ص ۱۴؛ منزوی، ج ۷، ص ۷؛ عارف نوشاهی، سیه بر سفید، ص ۱۳۸)

### پشاور - اداره بایگانی (ریکارد افس)

\* شماره ۲۳، با تاریخ کتابت صفر ۹۹۸هـ به دست کمال الدین ابراهیم، ۵۲۰ص، نسخه ای مصور، ولی تعداد تصاویر ذکر نشده است (منزوی، ج ۷، ص ۴)

### آکادمی پشتو، وابسته به دانشگاه پشاور

\* خط نستعلیق، تاریخ کتابت ۲۵ محرم ۱۱۱۴هـ ۴ سرلوح و جدول، ۶۲ مینیاتور به سبک ایرانی - (تسبیحی، کتابخانه ها، ۲۶۱)  
\* خط نستعلیق، به قلم امام الدین مورخ ۱۲۵۶هـ، با سرلوح و جدول، ۶۲ مینیاتور به سبک هندی و کشمیری - (همانجا)

### موزه پشاور

\* خط نستعلیق زیبا، مورخ ۹۱۸هـ ۴ ستونی، ۱۷۶۸ص نسخه هنری ممتاز با ۴۶ مینیاتور ایرانی - (منزوی، ج ۷، ص ۴)

### مجموعه شخصی محمد نصیر بخاری

\* خط نستعلیق جلی، قطع بزرگ، تقسیم بر ۴ جلد و هر جلد با یک سرلوح، کتابت قرن ۱۱هـ با ۴۷ تصویر به سبک بخارایی و هندی؟ دکترتسییحی این نسخه را در ۱۳۵۴ ش دیده بود. (تسییحی، کتابخانه ها، ص ۲۶۶)

### تندو محمد خان، سند

### مجموعه شخصی سید الله بخش شاه

\* نسخه چند مینیاتور دارد. (راشدی، ص ۸۴)

### جمال الدین والی، بخش صادق آباد، پنجاب

### کتابخانه غوثیه یا مجموعه شخصی مخدوم الملک سید غلام میران شاه گیلانی

\* نستعلیق قرن ۸-۹هـ ق، با سرلوح زرین در آغاز، آغاز و انجام نسخه افتاده، قطع بزرگ، ۱۱۲۰ص - با ۹ تصویر رنگی زیبا.

\* نستعلیق خوش، به قلم عبدالله، در ۱۰۶۲هـ با سرلوح های کوچک و بزرگ زرین، ۹۴۸ص، ۴۰ تصویر مینیاتور دارد. (منزوی، ج ۷، ص ۴-۳؛ تسییحی، کتابخانه ها ۱۲۳؛ تسییحی، فارسی پاکستانی، ج ۱، ص ۴۰۴)

### چناب نگر (نام قدیم ربوه)، بخش سرگودها، پنجاب

### کتابخانه مرکزی خلافت (مرکز فرقه قادیانی)

\* نسخه هنری متعلق به قرن ۱۱هـ ۲۶۷ص، ۱۳ تصویر رنگی زیبا، کار جی گوپال کشمیری - این شاید تنها نسخه ای مصور است که نام نقاش را دارد. (منزوی، ج ۷، ص ۶)

### حیدرآباد، سند

شادروان پیر حسام الدین راشدی (م ۱۹۸۲) گزارش محققانه ای در مورد نسخه های شاهنامه در منطقه سند ارائه داده است. وی علل چندگانه ای برشمرده که چرا با وجود مقبولیت و محبوبیت شاهنامه در سند، نسخه های خطی این کتاب در آنجا



کمیاب است- وی ۱۱ نسخه خطی را در سند یافته بود که ۸ نسخه در شهر کراچی و ۳ نسخه در اطراف سند است -

### گنجینه هنری تالپوران، دکتر نورمحمد تالپور مرحوم (م ۱۹۷۵)

امیران تالپوری از ۱۷۸۳ تا ۱۸۴۳م با مرکزیت حیدرآباد، در سند حکومت داشتند. امیرانی بودند صاحب علم و معارف پرور-یکی از کاخ های آنان در حاشیه شهر حیدرآباد در واقع موزه اشپای عتیق و هنری است که بخشی ازین گنجینه از نسخ خطی تشکیل شده است - در این گنجینه ۲ نسخه خطی شاهنامه نیز است که یکی از آنها مصور است -

\*نسخه مصور تاریخ کتابت ندارد، با دیباچه از صفحه ۶ تا ۲۳، جمعاً ۱۱۱۱ صفحه دارد - نسخه ای است با ۴۳ مینیاتور که می گویند کار استاد بهزاد است - از لحاظ تذهیب، خط، نقش و نگار بی نظیر است، گویا متعلق به دوره تیموری است - به احتمال پیراشدی همان نسخه ایست که پس از تاراج اصفهان به دست افغانان به سند رسیده، زیرا در آخر آن عبارتی بوده که بعداً با آب طلا آن را پوشانده اند و عبارتی دیگر نوشته اند اما در عبارت قبلی (دارالسلطنت اصفهان) کاملاً ظاهر است - عبارت جدید اینست // شاهنامه فردوسی طوسی علیه الرحمه به خط ولایت ، تصویر به قلم بهزاد مصور، مجلس تصویرات چهل و سه معه سرلوح شاه عباس پادشاه ایران، به ایلچی پادشاه هندوستان رفت، رخصت عطا فرمود، قیمت پانصد تومان ولایت -،، (راشدی، ص ۸۴؛ نیز صافی، ص ۴۶، دکتر صافی زبان کتاب را عربی به نثر نوشته است؟ تسبیحی، کتابخانه ها، ص ۵۸)

در همین جا قابل ذکر است که نسخه ای از شاهنامه در کتابخانه میان مسعود احمد جهندیر، میلیسی، شماره ۵۹ دیده ام، مورخ سلخ محرم ۱۲۱۸هـ با لوحه های طلایی که یادداشتی از یکی از امیران تالپوری میر فتح علی خان دارد بدین مضمون «این کتاب شاهنامه ملکه فتح علی خان تالپر از وقف نخریده است لیکن (به) مبلغ دو صد و هفتاد روپیه کوره خریده شد - - راقمه فتح علی -» (نیز نوشاهی، خضر، نسخه پژوهی، ص ۴۸۲)

## کتابخانه شخصی خانم دکتر حمیده کهورو

\*نسخه ای با مینیاتورهای متعدد است که از چون و چند آن اطلاعات بیشتر در دست نیست - (راشدی، ص ۸۵)

## کراچی - بنیاد همدرد، کراچی

\* شماره ۲۲-۳ و ۲۲-۱، نستعلیق زیبا، قرن ۱۰هـ- مجدول ۳ راه زرین و مشکی، ۴ ستونی، در ۲ بخش صحافی شده، ۹۷۰ص ۲۸ تصویر دارد. (خضر نوشاهی، همدرد، ۱۲۴)

## موزه ملی پاکستان

\*N.M.1958-23/3

نستعلیق خوش، علیرضا قهپایی، ۲۰ ربیع الثانی ۱۰۷۷هـ، با امضای ابن سید علی الله الحسینی ۱۰۸۵هـ جدول بند، عنوانها سنگرف، ۱۳۶۰ص، ۹۹ تصویر دارد - (عارف نوشاهی، موزه، ۵۸۹؛ محمد اشرف، ج ۳، ص ۱-۲)

\*N.M.1962-126

نستعلیق زیبا، قرن ۱۳هـ، سرلوح های مطلا و زیبا، ۳ دفتر اول، ۴ ستونی، ۵۱۳ ورق، ۵۷ مجلس تصویر دارد، ۱۵ تصویر کنده و گم شده است - (راشدی، ۸۴؛ محمد اشرف، ج ۳، ص ۲-۳؛ عارف نوشاهی، موزه، ۵۸۹)

\*N.M.1957-881

نستعلیق، یادداشتی دارد بدین عبارت // کتاب شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی به قلم عبدالله کاتب شاهی، در عهد شهنشاه نورالدین جهانگیر پادشاه غازی به اختتام رسید، ۱۰۲۹، - سرلوح، جدول بند، ۱۰۶۰ص، با ۳ تصویر جدید به سبک مکتب دهلی (محمد اشرف، ج ۳، ص ۴-۵؛ راشدی، ۸۳؛ عارف نوشاهی، موزه، ص ۵۸۹)

\*N.M.31

نستعلیق، یادداشت و ترقیمه به خط متفاوت از متن دارد که بعداً افزوده شده، بدین عبارت است «این کتاب شاهنامه فردوسی علیه رحمه به تاریخ غره شهر رمضان سنه هفتصد چهل و شش من هجرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله وسلم در مُلک ایران شهر شیراز حفظ الله تعالی من الافات، بید اضعف العباد احمد خان

اتمام یافت ---- مبلغ دو صد روپيه خرج شاهنامه فردوسی به فرمایش خان حفظ الله کرده شد، نسخه متعلق به قرن ۱۲هـ به شیوه خط هندی می باشد. جدولبند، ۴ ستونی، عنوانها آبی با زمینه زرین، سرلوح، ۶۳۴ ورق، ۷۵ تصویر مکتب کشمیر دارد. (راشدی، ۸۳-۸۴؛ محمد اشرف، ج ۳، ص ۶-۵؛ عارف نوشاهی، موزه، ص ۵۸۹)

\*N.M.181

نستعلیق زیبا، فقیر میر علی مشهدی، ۹۹۵هـ ولی محمد اشرف این تاریخ را زیر سوال برده و نسخه را متعلق به قرن ۱۲هـ گمان زده، با ۲۷ تصویر مکتب تیموری با طرح گل در سه جانب در ۲ تصویر اول، با مهر رحمت اوست با غلام علی ۱۲۳۴هـ ، ۵۴۶ ورق. (محمد اشرف، ج ۳، ص ۶؛ همان نسخه ایست که در منزوی، ج ۷، ص ۴ متعلق به کتابخانه قلعه شاهی لاهور معرفی شده است.)

#### لاهور - انباله بوک بایندتگ (صحافی انباله)

\*خط نستعلیق، قرن ۱۲هـ ۵۰۶ ص، با ۲۱ تصویر تازه و کهن. (منزوی، ج ۷، ص ۷).  
آقای نعیم اختر قمر مجددی حدود ۲۰ سال پیش این نسخه را در آنجا دیده و گزارش داده بود. صاحب صحاف خانه، حاجی محمد بشیر انبالوی کارش نسخه فروشی بود و خودش هم فوت کرده، اکنون معلوم نیست که نسخه در آنجا هست یا فروخته شد؟

#### دانشگاه پنجاب، کتابخانه مرکزی

#### گنجینه آزر (پروفیسور سراج الدین)

\*O-16/7249

خط نستعلیق، به قلم آدینه کاتب بخارایی ساکن کوی ملا قند سمرقند در ۱۰۰۹هـ کتابت کرده، سرلوح، عنوانها شنگرف، جدولبند ۵ راه طلائی و شنگرف و سیاه، صفحات اول و دوم منقش لاجوردی و طلائی، ۴ ستونی، ۱۰۱۲ ص، ۱۳ تصویر دارد. (خضر نوشاهی، آذر، ۲۷۰)

\*O-19/7250

به خط نستعلیق، مورخ ۱۰۷۰هـ سرلوح، عنوانها سنگرف، مجدول ۵ راه طلایی و لاجوردی، ۵۸۴ص، ۳۱ مجلس تصویر و مهرهای امرای دربار احمد شاه بهادر غازی و پادشاه شاه عالم غازی دارد. (همانجا)

\*O-19/7251

نستعلیق، قرن ۱۳هـ، در ۲ دفتر، در آغاز هر دفتر سرلوح جدول بند ۶ راه طلایی و لاجوردی و مشکی، کمند بندی، س ۴ ستونی ۳۰۶ص، ۲۲ مجلس تصویر دارد. (همانجا)

\*O-20

با تاریخ کتابت ۱۲۶۳هـ، دفتر ۳ و ۴ است با ۱۳ مجلس تصویر. (همان، ص ۴۹۰)

### گنجینه شیرانی (حافظ محمود خان)

\*شماره ۶۳۴۴، نسخه ای متعلق به قرن ۹-۱۰هـ بادیباچه شاهنامه بایسنغری، دو صفحه اول دیباچه مذهب با رنگ لاجوردی، سرعنوانها طلایی، متن به نستعلیق، ۴ ستونی، نسخه مصور، کار ایرانی، تصاویر به مرور زمان خراب شده است، گوشه های نسخه سوخته، اما متن آسیبی ندیده، انجام افتاده. (نوشاهی، پنجاب، ص ۱۰۲۰-۱۰۱۹)

### گنجینه عمومی

\*شماره ۶۵۴۷، بدون تاریخ، قرن ۱۱هـ خط نستعلیق، ۴ ستونی، ۲۵۸ ورق، با تصاویری به سبک هندی. (نوشاهی، پنجاب، ۱۰۲۰)

\*Ppe I 1B/1535

محمد کمال، در سال های ۶۱- ۱۲۶۰هـ به کتابت آن مشغول بوده، در ۴ دفتر، ۵۳۸ ورق، ۲۷ تصویر دارد (نوشاهی، پنجاب، ص ۱۰۲۰)

### فقیر خانه (موزه شخصی مرحوم فقیر سید مغیث الدین)

\*خط نستعلیق، به قلم محمد حسن، صفر ۱۰۲۵هـ، نسخه هنری، سرلوح زرین و ۲۹ تصویر دارد. (منزوی، ج ۷، ص ۵)

## موزه لاهور

\* به قلم محمد محسن، کاتب دربار سلیمان صفوی (۱۰۷۸-۱۰۶۰هـ)، به خط نستعلیق، ۳۵ مینیاتور دارد. (انجم رحمانی، ص ۲۲)

## ملتان - مجموعه شخصی سید آغا حسین ارسطو جاهی

\* خط خوش، جدول، سرلوح و لوح کامل و منقش و زرافشان، ۲ مجلد، قطع رحلی، حدود ۲۰۰ مینیاتور هنری با قدامت قرن ۹ یا ۱۰ هـ. (تسییحی، کتابخانه ها، ج ۱، ص ۱۰-۱۱؛ ۲۳۳) دکتر تسییحی این نسخه را حدود ۳۰ سال پیش دیده بود، بعد از درگذشت صاحبش، سر نوشت نسخه معلوم نیست.

## مجموعه شخصی شاه عباس گردیزی

\* نسخه ای متأخر، با ۱۸ یا ۲۰ تصویر زیبا، ۴ ستونی، ۶۸۰ ص - (منزوی، ج ۷، ص ۸؛ تسییحی، کتابخانه ها، ج ۱، ص ۱) این نسخه را حدود ۳۰ سال پیش شادروان دکتر خانم زبیده صدیقی استاد زبان فارسی و مصحح دیوان سیف الدین اسفرنگی و دکتر محمد حسین تسییحی دیده بودند.

## نسخه های بدون تصویر

در اینجا، چند نسخه ای که تا قرن ۱۰ هـ کتابت شده و تاریخ کتابت مشخصی دارند، به ترتیب زمانی ذکر می شود. مشخصات بقیه نسخه ها را می توان در منزوی دید.

## موزه ملی پاکستان کراچی

N.M.1957.913/3

۷۵۲ هـ، خط نسخ کهن، محمد بن عبدالکریم بن محمد بن ابوالحسین الفقیه (یا الفقیه) التبریزی، عبارت ترقیمه این است // تمّ الكتاب بعون الله الملك الوهاب فی ثانی شهر الله المبارک المحرم لسنة اثنین و خمسين و سبعماية علی یدی اقل خلق الله تعالی احو جهم الی غفرانه محمد (بن) عبدالکریم بن محمد بن (ابو)

الحسین الفقیه التبریزی اصلح الله تعالی شانہ و صانہ عما شانہ و الحمد لله رب العالمین و صلوة علی نبیہ و خیر خلقہ محمد الهاشمی و علی آلہ الطاهرین و اصحابہ اجمعین و سلم تسلیماً کثیراً دایماً،، نیمهٔ دوم شاهنامه است، عناوین به تعلیق استادانه به طلا، جدولبند طلائی و دیگر رنگ ها، ۱۹۶ ورق، نسخه در اختیار و ملک نوابان مختلف بوده است چنان که از یادداشت های نسخه به دست می آید، از جمله یادداشت // الله اکبر، از بابت اموال غفران پناه ابوی داخل عاریت خانه --- حرره احسن الله ابن ابوالحسن المخاطب به ظفر خان عفی عنهما، که می رساند این نسخه در ملک نواب ظفر خان احسن (م ۱۰۷۳هـ) صوبه دار کشمیر در عصر شاهجهان و شاعر معروف فارسی گوی بوده و بعد از فوت او به ارث پسرش رسید. مرحوم مجتبی مینوی در هنگام مسافرت به پاکستان ازین نسخه برای بنیاد شاهنامه فردوسی عکسبرداری کرده بود. (عارف نوشاهی، موزه، ۵۸۹-۵۸۸؛ محمد اشرف، ج ۳، ص ۶-۸؛ راشدی، ۸۲-۸۳)

#### گنجینه شیرانی، دانشگاه پنجاب لاهور، شماره ۶۳۴۸

۸۵۵هـ ترقیمه (و قد فرغ من نمیقه فی شهر جمادی الثانی بسنهٔ خمسین و ثمانمائه الهجره النبویه)، نستعلیق ریز، عنوانها به نسخ، ۴ ستونی، دو صفحهٔ اول بالوح لاجوردی، بادیاچهٔ نثر در باعث نظم کتاب محتوی هجو سلطان محمود، ۵۰۷ ورق (نوشاهی، پنجاب، ۱۰۱۹)

#### گنجینه شیرانی، شماره ۳۷۱۴

۹۹۸هـ خط نستعلیق، نیمهٔ اول شاهنامه، ۳۸۵ ورق - (مشترک، ج ۷-ص ۴)

#### مجموعهٔ شخصی آقای جهانزیب، پند دادن خان، جهلم

۹۹۹هـ به قلم شعیب سمرقندی بن هدایت پناه بخاری، به خط نستعلیق، در ۴ ستون، ۸۲۸ص (مشترک، ج ۳، ص ۵)؛ نسخه را آقای محمد نذیر رانجها مصحح چندین کتاب عرفانی فارسی، حدود ۲۵ سال پیش دیده بود.

اگرچه تاریخ کتابت را ندارد ولی احتمالاً نسخه ای متعلق به قرن ۱۰هـ است که نیمه اول آن به قلم آدینه کاتب و نیمه دوم به قلم میر ماه بن میر عرب کتابت شده و بر ظهریه برگ اول یادداشتی مورخ ۵ شعبان ۱۰۲۷هـ دارد، نسخه ایست با سرلوح و دو صفحه اول تزئین شده، با نقوش طلایی، لاجوردی، مشکی و شنگرفی رنگ، ۴ ستونی، ۱۰۵۴ص (خضر نوشاهی، آذر، ۲۷۰)

### نتیجه گیری

تا اینجا از ۴۲ نسخه گفتگو به میان آمده است. طبق اطلاعات فوق، تقسیم بندی نسخه ها بدین شرح است.

تصاویر	قرن	قرن	قرن	قرن	قرن	قرن	بی هویت	مجموع
تعداد	۸هـ	۹هـ	۱۰هـ	۱۱هـ	۱۲هـ	۱۳هـ		
۱۱۱۴*	۱	۳	۱۱	۱۲	۴	۶	۵	۴۲

\* در این آمار تصاویر ۵ نسخه بر شمرده نشده، زیرا در منابع تعداد آنها را نگفته اند

### متعلقات شاهنامه

تا اینجا مستقیماً درباره نسخه های متن شاهنامه گفتگو بوده است. در پاکستان نسخه هایی نیز هست که گزیده ای از شاهنامه یا صورتی به نثر درآمده شاهنامه است. استاد مزوی در فهرست مشترک، ج ۷، ص ۱۱؛ ج ۸، ص ۱۴۶۶ و ج ۱۰، ص ۱۴۶-۱۵۱ چنین نسخه ها را معرفی کرده است. در میان این گونه کتب ها نیز برخی قابل توجه اند.

**سند نامه**، انتخابی از شاهنامه که به سلطان حسین میرزا بايقرا (۸۷۳-۹۱۱هـ) منسوب شده است. نسخه ای ازین در کتابخانه مرکزی (سانترال لایبریری) بهاول پور دیده شد که به نستعلیق زیبا، به قلم محمد بن شیبانی، در ۸۸۰هـ کتابت شده است. با عبارت ترقیمه // به اتمام رسید سند نامه انتخاب سلطان و خاقان، تحریر (نحریر؟) سلطان حسین خلد الله ملکه، علی ید عبدالضعیف محمد بن شیبانی، فی بلدة

هرات، خمس شهر رجب فی ثمانین و ثمانمائه،، ۷۶ص، نسخه هنری است و سرلوح درآغاز و پیشانی های زرین در آغاز هر عنوان دارد. (منزوی، ۱۰، ص ۱۴۶)

**تاریخ شمشیر خانی یا تاریخ دلگشای شمشیر خانی**، صورتی به نثر درآمده شاهنامه است که میرزا توکل بیگ بن تولک بیگ حسینی واقعه نویس شاهزاده محمد داراشکوه (۱۰۲۴-۱۰۶۹) برای محمد حیات خان شمشیر خان حاکم غزنین، در سال ۱۰۶۳هـ انجام داد و در شبه قاره رواج چشمگیر داشته است. در واقع شاهنامه و تاریخ رزمی ایران به وسیله این کتاب در شبه قاره احیا شد. کاتبان و نقاشان برای تهیه نسخه ازین کتاب نیز اهتمام خاصی داشته اند. استاد منزوی ۵۳ نسخه خطی تاریخ شمشیر خانی را گزارش داده است (ج ۱۰، ص ۱۴۷-۱۵۱) که ازان میان نسخه های هنری و مصور به شرح زیر است

کتابخانه گنج بخش، اسلام آباد، شماره ۹۵۱۹، با ۵۷ مجلس تصویرآبرنگ هندی -هراتی (منزوی، ج ۱۰، ص ۱۴۷)

کتابخانه عمومی پنجاب (پنجاب پبلک لایبریری)، لاهور، شماره ۲۱۳، ۸۷۱، شا-تو (۲)، با تصاویری به سبک تیموری. (همانجا، ۱۵۰)

موزه لاهور، شماره ۹۱۹، تصاویری از قرن ۱۳هـ به سبک کشمیری دارد. (انجم رحمانی، ص ۲۶)

کتابخانه درگاه گیلانی، اوچ، نسخه ای نفیس مورخ ۲۹ رمضان ۱۱۲۶ هـ، ۷۵ تصویر دارد. (غلام سرور، ص ۱۵۰)

موزه ملی پاکستان، کراچی، شماره

N.M.1957-928/18

نسخه قرن ۱۳هـ، با تصاویر رنگی معمولی. (محمد اشرف، ج ۳، ص ۹)

## ۲- ترجمه های شاهنامه به زبان های شبه قاره

(اردو، بنگالی، پشتو، پنجابی، سندھی، کشمیری، گجراتی، هندی)

در اینجا فهرستی از برخی تراجم شاهنامه به زبان هایی که در کل شبه قاره رایج است، ارائه می شود. تنظیم فهرست بر حسب زبان ها است. ترجمه هایی که نام و عنوان مشخصی ندارند زیر عنوان شاهنامه همان زبان ترجمه، داخل کمانک جای داده



شده است. اگر به زبانی بیش از یک ترجمه وجود داشته، در ترتیب، قدمت ترجمه را ملحوظ داشته ایم.

### به اردو

(شاهنامه اردو)، ترجمه منظوم برگزیده اشعار شاهنامه را لاله پیم چند کایست که جزو متوسلان برهان شاه قلعه دار دیو گره بوده، در مدت ۵ سال در ۱۲۰۷ هـ در ناگپور به انجام رسانید. بیت آغازین این است.

### خدا تچه کو شاهی سزاوار هی صفت کو تری کچه نه آکار هی

نسخه خطی به خط مترجم، مورخ ۱۴ ربیع الثانی ۱۲۱۴ هـ در استیت سانترال لایبری (اصفیه سابق)، حیدرآباد دکن موجود است. (هاشمی، اصفیه، ج ۱، ص ۲۳۴-۲۳۲)

سراج التواریخ، از نذر علی، در ۱۲۶۵ هـ به نواب سراج الملک میر عالم خان معنون داشته که به روزگار میر فرخنده علی خان آصفجاه چهارم، دیوان حیدرآباد دکن بود و ازو انتظار صله داشت. ترجمه منظوم است

آغاز:

### ستایش مسلم خدا هی کو هی نیایش سزاوار شاهی کو هی

نسخه خطی در کتابخانه و موزه سالار جنگ حیدرآباد دکن، شماره ۱۰۱۱ موجود است. (هاشمی، سالار، ۸۱۲-۸۱۱)

(شاهنامه اردو)، ترجمه از میرزا مهدی علی خان مقبول بن محمد میرزا لکهنوی (م ۱۲۷۷ هـ)، در ۱۲۷۶ هـ انجام داد. نسخه خطی این در ایندیا آفس (اکنون بریتش لایبری)، لندن موجود است. (گوهر نوشاهی، ۲۰۹)

(شاهنامه اردو)، ترجمه منظوم گزیده شاهنامه از سید باقر حسین، چاپ دهلی، ۱۳۲۲ هـ (قاسمی، ۶۷)

(شاهنامه اردو)، منظوم، چاپ مطبع فیض احمدی، لکهنو، ۱۳۱۸ هـ این چاپ تصاویر سیاه و سفید نیز دارد. (اخترراهی، ۱۸۳) شاید یکی از ترجمه هایی از مترجمانی باشد که پیشتر ذکر شده است.

شاهنامه مترجم، ترجمه منتخبات شاهنامه از دیو سنگه متخلص به شاکر، چاپ مطبع رهنمای تعلیم، لاهور، ۱۳۳۳ هـ ۸۲ ص (اربری، ۴۷۵)

برخی ترجمه‌ها از روی تاریخ شمشیر خانی یا تاریخ دلگشای شمشیر خانی انجام گرفته است که به هر حال متعلق به شاهنامه است. از این گونه ترجمه‌هاست.

**قصه خسروان عجم**، ترجمه منظوم از لاله مول چند منشی دهلوی (م ۱۸۳۲م)، در ۱۲۲۵ انجام داد. نام کتاب برابر با سال ترجمه است. اگرچه مترجم هندو مذهب بوده اما در ترجمه آداب و فرهنگ اسلامی را ملحوظ داشته است. **قصه خسروان عجم** در مطبع رضوی، کانپور، ۱۲۷۲هـ به چاپ رسید. بعد از آن نیز در مطبع کریمی بمبئی، ۱۳۳۱هـ و مطبع منشی جی نراین، دهلی، ۱۳۶۲هـ به چاپ رسیده است. تازه ترین چاپ آن با مقدمه دکتر گوهر نوشاهی، که عکسی از چاپ مطبع رضوی ۱۲۷۲هـ است، رایزنی فرهنگی ایران در اسلام آباد به مناسبت هزاره تدوین شاهنامه، در آذرماه ۱۳۶۹ش برابر با دسامبر ۱۹۹۰م منتشر کرده است. (گوهر نوشاهی، ۲۱۷-۲۱۰؛ اخترراهی، ۱۸۴)

**سرور سلطانی**، رجب علی بیگ سرور (۱۲۰۰-۱۲۸۶هـ) بن اصغر علی بیگ، به فرمایش واجد علی شاه اختر پادشاه اوده، در ۱۲۶۳هـ به نثر ترجمه کرده است. صرفاً ترجمه تاریخ شمشیر خانی نیست بلکه مترجم مطالبی به کمک کتب تاریخ از جمله تاریخ طبری، اخبار ملوک عجم، روضه الصفا و غیره بر آن افزوده و در صحت مطالب تلاشی کرده است. این ترجمه چند بار چاپ شده است. چاپ اول در مطبع سلطانی، لکهنو در ۱۲۶۳هـ بوده و چاپ انتقادی به کوشش آغا سهیل، مجلس ترقی ادب، لاهور در ۱۹۷۵م منتشر شده است (گوهرنوشاهی، ۲۱۰-۲۰۹؛ جالبی، ج ۳، ص ۶۱۰؛ اختر راهی، ۱۸۴-۱۸۳)

### به بنگالی

**شاهنامه بزرگ صحیح**، از محمد خاطر بن حسام الدین (۱۸۱۵-۱۸۸۵م). اولین ترجمه منظوم گزیده شاهنامه است، چاپ دوم، کلکته، ۱۸۸۶م، ۳۴۵ص؛ چاپ سوم، کلکته، ۱۹۳۷م (فیاض محمود، ج ۱۱، بخش ۱، ص ۳۸۵؛ سهسرانی، ۱۰۶)

(**شاهنامه بنگالی**)، از مزمل حق (۱۸۶۰-۱۹۳۳)، در ۱۹۰۹م انجام داد. ترجمه منظوم است که ناتمام ماند. چاپ کلکته، ۱۹۱۸م. (فیاض محمود، ج ۱۱، بخش ۲، ص ۱۷۴؛ سهسرانی، ۱۰۷ که می گوید ترجمه مشهور است.)

**داستان شاهنامه**، داستان های شاهنامه است که بنده علی میان، برای کودکان به نثر ساده درآورده است. چاپ داکا، ۱۹۴۹ و ۱۹۵۷م. (سهسرامی، ۱۰۷)

**داستان شاهنامه**، ترجمه ای دیگر از داستان های شاهنامه که قاضی ابوالحسین به نثر ساده نوشته است. چاپ داکا، ۱۹۶۴م (همانجا، ۱۰۸)

**(شاهنامه بنگالی)**، کامل ترین ترجمه شاهنامه به زبان بنگالی است که به همت منیرالدین یوسف (۱۹۱۷-۱۹۸۷م) با مقدمه ای محققانه انجام گرفت. وی به مدت ۱۹ سال از ۱۹۶۳ تا ۱۹۸۱م بدان مشغول بوده. جلد اول به سرمایه اکادمی بنگلا، داکا، ۱۹۷۷ به چاپ رسید. (همانجا، ۱۰۸)

#### به پشتو

**(شاهنامه پشتو)**، ترجمه منظوم بخشی از شاهنامه است، از مولانا محمد رفیق اکبرپوری مخاطب به شمس الفلک (۱۸۴۵-۲۷ جولای ۱۹۰۱م) - کار ترجمه را به دستورنواب شریف والی دیر (منطقه ای در شمال پاکستان) انجام داد که به او وعده صله نیز داده بود، ولی در هنگام پایان کار ترجمه و وصول صله، والی دیر درگذشت و مترجم تهیدست ماند. نسخه دستنویس در ۴۲۹ صفحه و شامل حدود ۳۰۰۰۰ بیت در اکادمی پشتو، پشاور موجود است. (فیاض محمود، ج ۱، بخش ۱۳، ص ۱۳۵-۱۳۴؛ رفیقی، ۵۷۷)

**(شاهنامه پشتو)**، از ملا نعمت الله نوشهروی (۱۸۵۹-۳۰ دسامبر ۱۹۲۹م) بن آخوند زاده عطا الله است که به او فردوسی پشتو زبان نیز گفته اند. ترجمه منظوم برگزیده بخش هایی از شاهنامه است که در مطبع آفتاب عالم پریس، لاهور ۱۳۶۹هـ ۴۰۰ص چاپ شده است. (فیاض محمود، ج ۱۳، بخش ۱، ص ۱۴۴؛ تاج سعید، ۶۵-۶۶؛ نیز اطلاع از دکتر عبدالروف رفیقی مؤلف شکرستان روه)

#### به پنجابی

**جنگ نامه رستم یا کیومرث گلزار**، ترجمه منظوم گزیده شاهنامه است از نظر علی که نام خود را به نظر محمد تبدیل کرد، ابن غلام محمد راجپوت بهرامی سیالکوتی، در ۱۳۳۲هـ در مدت ۲ سال به انجام رسانید. اساس این ترجمه تاریخ

شمشیر خانی است. به اهتمام شیخ الهی بخش و محمد جلال الدین، لاهور، بدون تاریخ، ۳۹۸ صفحه چاپ شد. (گوهر نوشاهی، ۲۲۳-۲۱۸)

(شاهنامه پنجابی)، ترجمهٔ منثور از رنجیت سنگه گل و جنگ سنگه، چاپ پتیاله، هند، در ۴ جلد، ۱۹۸۱-۱۹۸۰م، به الفبایی گورمکھی- (قاسمی، ۶۸)

### به سندی

ترجمهٔ منتخبی از شاهنامه، از غلام مرتضی شاه رضوی مرتضایی تتوی (م ۱۳۱۶هـ) بن روشن علی شاه. (اختر راهی، ۳۶۵؛ بلوچ، ۲۵۵)

(شاهنامهٔ سندی)، از مولوی محمد عاقل متخلص به عاقلی ترجمه به نثر سندی است که به دستور پیر صبغت الله راشدی در ۱۳۴۷هـ انجام شده است. مترجم در دیباچه می گوید که هدف او از ترجمه کمک به کسانی بوده که فارسی نمی دانند تا از مطالب این شاهکار ادبی محروم نمانند. طرح ترجمه در ۸ جلد ریخته شد اما پس از اتمام جلد اول، مترجم و دستور دهنده، هر دو درگذشتند و کار ناتمام ماند. نسخهٔ خطی این در کتابخانهٔ سندی ادبی بورد، حیدرآباد موجود است. (راشدی، ۷۹)

### به کشمیری

(شاهنامهٔ کشمیری)، مترجم عبدالوہب پری معروف به فردوسی کشمیر (۱۸۴۶-۱۹۱۶م). (بخاری، ۷۷)

### به گجراتی

(شاهنامهٔ گجراتی)، نام مترجم در مآخذ ذکر نشده، چاپ بمبی، ۱۸۹۷م (قاسمی، ۶۷)

(شاهنامهٔ گجراتی)، مترجم ج. ج. مودی، چاپ بمبی، ۱۹۰۴م (همانجا)

(شاهنامهٔ گجراتی)، مترجم ماهیار نصر جی ختن و فرامرز، در ۱۹۱۴م (همانجا)

### به هندی

بودی نامی، یکی از افراد قوم بت در کشمیر، در عصر سلطان زین العابدین (جلوس ۸۲۷هـ) بوده که به قول فرشته، حافظ شاهنامه بود و شاهنامه را با لحن خوش می خواند. اولین ترجمهٔ شاهنامه به هندی بدو منسوب شده است اما این اطلاع به صحت نرسیده است. (عبدالله، ۱۲)

چندره و هر دیالو سیمها، چاپ آگره، ۱۹۴۷م (قاسمی، ۶۸)

### آمار ترجمه ها در یک نگاه

اردو	بنگالی	پشتو	پنجابی	سندی	کشمیری	گجراتی	هندی	مجموع
۸	۵	۲	۲	۲	۱	۳	۲	۲۵

### پاورقی ها

۱- چهار کتاب دیگر اسکندرنامه نظامی، مثنوی معنوی مولوی، گلستان سعدی و دیوان حافظ شیرازی بوده است. البته تعیین این ها ذوقی بوده و آنچه در اینجا برشمرده ایم، با توجه به اهمیت و رواج این ۵ کتاب در شبه قاره است.

۲- اصل مقالات او که به زبان اردو بوده اول در نشریات چاپ شد و بعد در کتاب فردوسی پرچار مقالی، چاپ دهلی، ۱۹۴۲م گرد آمد. این مجموعه مقالات به زبان فارسی نیز ترجمه شده است. بار اول به کوشش عبدالحی حبیبی، چهار مقاله بر فردوسی و شاهنامه، کابل، ۱۳۵۵ش، و سپس به کوشش دکتر شاهد چوهدری، در شناخت فردوسی، تهران، ۱۳۷۱ش.)

### منابع

اختر راهی، ترجمه های متون فارسی به زبان های پاکستانی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، ۱۳۶۵ش

انجم رحمانی، تعارف مخطوطات گیلری، لاهور عجایب گهر، لاهور، ۱۹۸۸م  
بخاری، محمد یوسف، کشمیری زبان و ادب کی مختصر تاریخ، مقتدره قومی زبان، اسلام آباد، ۱۹۸۹م

بلوچ، نبی بخش خان، سندھ مین اردو شاعری، لاهور، ۱۹۷۸م

تاج سعید، پشتو ادب کی مختصر تاریخ، مقتدره قومی زبان، اسلام آباد، ۱۹۹۵م

تسیجی - محمد حسین، فارسی پاکستانی و مطالب پاکستانی، اسلام آباد، ۲ جلد، ۱۳۵۲ - ۱۳۵۵ش

-----، فهرست الفبایی نسخه های خطی کتابخانه گنج بخش، مرکز تحقیقات فارسی ایران

و پاکستان، اسلام آباد، ۱۳۸۴ش، ویرایش دوم

- ، **کتابخانه های پاکستان**، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، ج ۱۳۵۵، ۱ش
- جالبی، جمیل، **تاریخ ادب اردو**، مجلس ترقی ادب، لاهور، ۲۰۰۸م
- خضرنوشاهی، **فهرست نسخه های خطی فارسی کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور گنجینه آذر**، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، ۱۳۶۵ش
- ، **فهرست نسخه های خطی فارسی کتابخانه همدرد کراچی**، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، ۱۳۶۸ش
- ، **فهرست دست نویس های فارسی کتابخانه مسعود جهندیر**، نسخه پژوهی، تهران، دفتر دوم، ۱۳۸۴ش
- درایتی، مصطفی، **فهرستواره دست نوشت های ایران (دنا)**، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، تهران، ۱۳۸۹ش
- راشدی، سید حسام الدین، **نفوذ فردوسی و شاهنامه در سند**، دانش، اسلام آباد، شماره ۱۱، سال ۱۳۶۶ش
- رفیقی، عبدالروف، **شکرستان روه**، اداره تحقیقات رفیقی، کویت، ۲۰۱۰م
- سهسرامی، کلیم، **معرفی احوال فردوسی و ترجمه های شاهنامه به زبان بنگال**، **نمیرم ازین پس که من زنده ام**، به کوشش غلامرضا ستوده، دانشگاه تهران، ۱۳۷۴ش
- صافی، قاسم، **گنجینه خطی و هنری تالپوران**، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، ۱۳۸۳ش
- عارف نوشاهی، **سیه بر سفید**، زیر چاپ مرکز پژوهشی میراث مکتوب، تهران
- ، **فهرست نسخه های خطی فارسی دانشگاه پنجاب لاهور**، زیر چاپ مرکز پژوهشی میراث مکتوب، تهران
- ، **فهرست نسخه های خطی فارسی موزه ملی پاکستان کراچی**، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، ۱۳۶۲ش
- عبدالله، سید، **فارسی ادبیات مین هندوون کا حصه**، مجلس ترقی ادب، لاهور، ۱۹۶۷م
- فیاض محمودسید (زیر نظر)، **تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند**، دانشگاه پنجاب، لاهور، ۱۹۷۳، ج ۱: ۱۹۷۱م، ج ۱۳
- قاسمی، شریف حسین، **فهرست نسخ خطی و چاپی شاهنامه فردوسی در هند**، خانه فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، بمبئی، ۱۳۸۰ش
- گوهر نوشاهی، **قصه خسروان عجم**، **تحقیقی زاوییی**، مجلس فروغ تحقیق، اسلام آباد ۱۹۹۱م، برای ترجمه ملخص این مقاله از خود نویسنده رجوع شود به (دو نقش مهم در ترجمه شاهنامه به زبان اردو)، **نمیرم ازین پس که من زنده ام**، به کوشش غلامرضا ستوده، دانشگاه تهران، ۱۳۷۴ش

منزوی، احمد، **فہرست مشترک نسخہ های خطی فارسی پاکستان**، مرکز تحقیقات فارسی ایران  
و پاکستان، اسلام آباد، ج ۷، ۱۳۶۵، ش ۷ و ج ۱۰، ۱۳۶۷، ش  
مہر نور محمد خان، //نمونہ ای از نفوذ فردوسی در شبہ قارہ ہند و پاکستان،، **نمیرم ازین پس کہ  
من زندہ ام**، بہ کوشش غلامرضا ستودہ، دانشگاه تہران، ۱۳۷۴ ش  
ہاشمی، نصیر الدین، استیت سنترل لایبریری حیدر آباد آندھرا پردیش (کتب خانہ آصفیہ) کی اردو  
مخطوطات، خواتین دکن انستی تیوت، حیدرآباد دکن، ۱۹۶۱ م  
---، کتب خانہ نواب سالار جنگ مرحوم کی اردو قلمی کتابوں کی وضاحتی فہرست، انجمن  
ترقی اردو، حیدرآباد، ۱۹۵۶ م

A.J.Arberry, *Catalogue of the India Office*, London, 1937, Vol. II,  
Part.VI (Persian books).

Ghulam Sarwar, *A Descriptive Catalogue of the Oriental Manuscripts  
in the Durgah Library Uch Sharif Gilani Bahawalpur State*, Urdu  
Academy, Bahawalpur.

Muhammad Ashraf, *Persian Manuscripts in the National Museum of  
Pakistan*, Department of Archaeology & Museums, Karachi,  
vol.III, 1988.

\*\*\*\*\*

# اندیشه و اندیشمندان (۱)





دکتر شیرزاد طایفی\*  
دکتر یدالله بهمنی مطلق\*\*

## درآمدی بر سبک و اندیشه در غزلیات عرفی شیرازی

چکیده

عرفی (۹۹۹-۹۶۳ق) شاعری است با باریک اندیشی موشکافانه و دقت نظر و ظرافت خیال که زمینه ساز سبکی تازه شده است. او نگاه تیزبین خود را با احساسی کم و بیش اندیشیده، می‌آمیزد و در کنار دیگر بزرگان، مبدع سبکی نوین در تاریخ ادبیات فارسی می‌شود. در این مقاله سعی بر آن است تا با بررسی اشعار این شاعر، نوع اندیشه و طرز فکر غالب بر ذهن او که در اشعارش نمود یافته و بسامد بیشتری دارد، به عنوان یک ویژگی سبک شناسانه، مورد توجه قرار گیرد. به این منظور کوشش شده با بررسی تطبیقی ویژگی‌ها و ممیزات کلی شعر او در بستر سبک هندی، خصوصیات اندیشه ورزی و روش فکری او در شاخص‌هایی چون عشق، عرفان، اجتماع و اخلاق، مورد توجه قرار گیرد. در این پژوهش مرجع اصلی، اشعار (غزلیات) عرفی است که پایه و مبنای تحلیل قرار گرفته، ضمن آن که از نظریات صاحب نظران نیز در مورد اشعار او استفاده شده است. واژه‌های کلیدی: عرفی، سبک هندی، ویژگی‌های سبکی، فکر و اندیشه.

\*\*\*

مقدمه

### مفهوم سبک و سبک‌شناسی

«سبک در لغت تازی به معنی گداختن و ریختن زر و نقره است و سبیکه پاره نقره گداخته را گویند، ولی ادبای قرن اخیر سبک را مجازاً به معنی «طرز خاصی از نظم و نثر» استعمال کرده‌اند و تقریباً آن را در برابر **style** اروپائیان نهاده‌اند.» (بهار، ج ۱۳۸۶/۱: ۱۵)

---

\* - استادیار و عضو هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبایی. Sh\_tayefi@yahoo.com

\*\* - استادیار و عضو هیأت علمی دانشگاه تربیت دبیر شهید رجایی. Yadolah.bahmani@yahoo.com

«به طور کلی می توان گفت که سبک وحدتی است که در آثار کسی به چشم می خورد. یک روح یا ویژگی یا ویژگی های مشترک و متکرر در آثار کسی است. به عبارت دیگر این وحدت منبعت از تکرار عوامل یا مختصات است که در آثار کسی هست و توجه خواننده دقیق و کنجکاو را جلب می کند.» (شمیسا، ۱۳۸۶: ۱۶) در تعریفی دیگر نیز می توان با یک نگاه کلی به تعریف های مختلف از سبک در طول تاریخ، آن را با توجه به شاخصه های کلی مشترک در همه ی آنها مورد بررسی قرار داد؛ «شاعران و نویسندگان و محققان ادبی در طول زمان تعریف های مختلفی از سبک به دست داده اند و یا در مورد سبک اظهارنظرهایی کرده اند که هر کدام ناظر به حقایق و تجربیاتی است. همه یا قریب به اتفاق آنها را می توان تحت سه عنوان کلی زیر طبقه بندی کرد:

۱. نگرش خاص ۲. گزینش ۳. عدول از هنجار

با اینکه ایراداتی بر این سه مورد فوق وارد است ولی هر سه مکمل یکدیگراند. شیوه خاص دیدن منجر به رفتارهای خاص زبانی می شود و هنرمند به ناچار گزینش های خاصی در زبان انجام می دهد و گاه از هنجارهای عادی زبان خارج می شود.» (همان، ۱۷) علاوه بر این می توان از تعریف سبک در غرب نیز استفاده کرده، این مفهوم را تا حد بیشتری روشن کرد؛ «در دوران رنسانس کسی که تعریفی علمی و دقیق از سبک به دست داده است بوفن<sup>۱</sup> طبیعی دان فرانسوی است وی به سال ۱۷۵۳ م. خطابه ی خویش را در جلسه عمومی فرهنگستان فرانسه به «سبک» اختصاص داد. وی سبک را عبارت می داند از نظم و تحرکی که مردم در اندیشه های خود پدید می آورند. تکلف، و به کار گرفتن اندیشه ها و مفاهیم سست و پراکنده را دشمن سبک و فصاحت و بلاغت می داند و زحمت شاعران و نویسندگان را در بیان کردن معانی مبتذل با الفاظ و عبارات مطمئن، مخالف زیبایی طبیعی می بیند و این شیوه را ویژه کسانی می داند که بر الفاظ واژه ها تسلط دارند، اما فکرشان عقیم است. شرایط نیکو نوشتن به نظر وی عبارت است از تسلط کامل بر موضوع و بیش اندیشیدن

---

<sup>۱</sup> . Buffon

درباره‌ی آن، آن چنانکه نظم اندیشه‌ها بر گوینده روشن گردد و در نتیجه بتواند میان این افکار، چون حلقه‌های زنجیر ارتباط برقرار کند و بر روی خطی واحد به پیش برود، بی آنکه از این خط کوچکترین انحرافی بیابد. (محبوب، ۱۳۴۵: ۱۴)

آرتور شوپنهاور<sup>۱</sup> نیز سبک را «سیمای فکر انسان» می‌داند و آن را راهی برای شناخت خلق و خوی انسان می‌شناسد. (زرین کوب، ج ۲/۱۳۶۱: ۶۷۸) به طور خلاصه باید گفت بین سبک یک نوشته و اندیشه و افکار صاحب اثر، همواره ارتباط تنگاتنگی وجود دارد و از این روست که بیشتر تعاریف سبک به این مسئله توجه دارد. زبان در پیوند بی واسطه با آگاهی و طرز فکر انسان است و نشانه‌هایی دارد که به ویژگی‌های فردی و روانشناختی اشارت می‌کنند. در واقع بررسی سبک بر مبنای نگرش خاص هنرمند به جهان درون و بیرون و بررسی چگونگی اندیشه و شاخصه‌های فکری او، از اهمیت فراوانی برخوردار است؛ چرا که سبک هنرمند با شخصیت او در پیوند است و بی تردید محیط و شرایط اجتماعی در تثبیت شخصیت و شکل‌گیری روان‌نقشی اساسی دارد و حتی برخی از سبک‌شناسان مدعی اند که می‌توان از نوشته‌های صاحب سبک به درون و بیرون گویندگان و نویسندگان آنها راه جست. (عبادیان، ۱۳۶۸: ۴۸-۴۵) با این توصیف باید گفت فکر و اندیشه از شاخصه‌های بسیار مهم و تاثیرگذار در بررسی‌های سبک‌شناسانه است و در این مقاله سعی بر آن است تا از این منظر شعر عرفی شیرازی (در محدوده‌ی غزلیات) بررسی شود و نوع فکر و اندیشه‌ی او بر مبنای شاخصه‌های تکرار شونده فکری و محتوایی در اشعارش به عنوان یکی از ویژگی‌های سبکی این شاعر مورد توجه قرار گیرد. به این منظور ابتدا عرفی شیرازی و آثار او به صورت مختصر معرفی شده، سپس شاخصه‌های کلی سبک هندی که در اشعار او نمود، یافته مورد بررسی قرار می‌گیرد. پس از آن نیز سعی می‌شود با تحلیل محتوایی نمونه‌های مختلفی از اشعارش، عناصر فکری مسلط بر شعر او مورد توجه قرار گیرد.

زندگینامه مولانا عرفی شیرازی (۹۹۹-۹۶۳ق)

<sup>۱</sup> Schopenhauer.

«نام و نسب عرفی که به گونه های مختلف ضبط کرده اند، چنین است: جمال الدین معروف به «جمال الدین سیدی» پسر خواجه زین الدین بلو (زین بلو) پسر جمال الدین سیدی، البته باید گفت عرفی را بعضی به اشتباه سید دانسته و نوشته اند. او سید محمد نیست بلکه نام اصلی او فرید زمان خواجه سیدی محمد است و به صورت عادت او را (جمال سیدی) خطاب می کردند «سیدی» تلفظ عامیانه از «سیدی» یعنی «آقای من» است و این خطاب در خاندان عرفی موروث بوده است.» (صفا، ج ۵/۱۳۶۳: ۸۰۰)

### آثار او شامل:

- ۱- دیوان اشعار شامل قصاید، غزلیات، قطعات، ترکیب بند، ترجیع بند و رباعیات.
  - ۲- مثنوی ناتمامی به نام شیرین و فرهاد یا خسرو و شیرین.
  - ۳- مثنوی ناتمام دیگری موسوم به مجمع الافکار.
  - ۴- ساقی نامه ای در نوع مثنوی.
  - ۵- رساله ای به نثر به نام نفسیه که گویا ناتمام مانده.
- احوال عرفی شیرازی تقریباً در همه تذکره های مهم که از اواخر قرن دهم تاکنون نوشته شده اند، یافت می شود. معاصرین وی یا تذکره نویسان که آثار خود را پس از درگذشت عرفی به پایان رسانیده اند خودشان عرفی را دیده یا احوالش را از کسانی که او را دیده بودند به هم رسانیدند و ظاهراً در بیانات این تذکره نویسان معاصر یا قریب العهد او نباید هیچگونه اختلافی روی دهد، اما به راستی این طور نیست. اختلافات در میان تذکره نویسان اولیه در مورد احوال عرفی و شعر و اندیشه های او، منجر به ایجاد داستان های بی سر و ته و بیهوده ای درباره ی او شده است. از آن جمله داستان عشق عرفی به شاهزاده سلیم است و شاهنوازخان که اثر خودش - آفتاب جهان نما - را صد سال بعد از فوت عرفی تألیف کرده، اولین کسی است که ذکری از عشق عرفی به شاهزاده سلیم کرده و او را متهم گردانیده است. بعد از شاهنواز خان، فقط واله داغستانی

(مؤلف ریاض الشعرا)، ابوطالب تبریزی (مؤلف خلاصه الافکار) و حسین قلی خان عاشقی (مؤلف نشتر عشق) هستند که قول شاهنواز خان را تأیید کرده اند، اما

ایشان نیز این مساله را فقط در حد اتهام بیان کرده اند. شبلی نعمانی نیز در جلد سوم شعر العجم آن را تشهیر کرده است. در مورد تخلص وی که عرفی است شبلی نعمانی در شعر العجم می گوید «در ایران محاکم و اداراتی که به محاکم و دوایر مذهبی بستگی ندارند تعبیر به «عُرف» می شوند و چون پدر عُرفی در دارالایاله شیراز شغل آبرومندی داشت بدین مناسبت او تخلص خود را عرفی گذارد» (نعمانی، ج ۳/۱۳۶۸: ۶۶)

درباره‌ی احوال عُرفی در شیراز همین قدر اطلاعات به دست آمده که او با مستعدان شیراز و دیگران، از جمله وحشی بافقی به بحث و مباحثه شاعرانه می پرداخت و بدین ترتیب او توانسته قدرت توانائی خود را در طبع آزمایی هر چه بیشتر به معرض نمایش بگذارد. درباره‌ی اخلاق او نیز باید گفت: عرفی را فردی مغرور دانسته اند؛ به گونه‌ای که شبلی نعمانی در شعر العجم او را شاعری خودستا و مغرور می شمرد. ابوالفضل، خواجه نظام الدین و همچنین ملاعبدالقادر بدایونی و عبدالنبی فخرالزمانی او را صاحب عجب و نخوت و خودبینی و ملزم به بی ادبی و زبان طنز گشودن در حق پیشینیان دانسته و عبدالباقی نهایندی هم در این زمینه اشارتی کرده است؛ اما پرفسور محمد ولی الحق انصاری درباره‌ی اخلاق او به این نتیجه رسیده که «خودبینی» و «زبان طنز گشودن در حق باستانیان» هم تهمتی است بر عُرفی و حق این است که هر آنچه مایه‌ی غرور و خودبینی شمرده شده به راستی اظهار شرافت نفس و مناعت و نمونه‌ی فخریه نگاری است که در آن حتی از خاقانی گوی سبقت را ربوده است. این هم درست است که عرفی در حق باستانیان زبان طنز گشوده، ولی این هم از لوازم فخریه نگاری است. (انصاری در دیوان عرفی، ج ۱/۱۳۸۲: ۱۱۸-۱۱۷).

### ویژگی ها و ممیزات شعر عرفی

برای بررسی ویژگی های شعر عرفی در گام اول می توان به اظهار نظر بسیاری از تذکره نویسان که هرکدام در آثار خود به برخی ویژگی های کلی و جزیی شعر او پرداخته اند، اشاره کرد. برای نمونه عبدالنبی فخرالزمانی در تذکره‌ی میخانه، شعر عرفی را از نظر استعاره پردازی و فن تازه‌گویی و آرایش مضمون بی نظیر می داند. (فخرالزمانی، ۱۳۴۰: ۲۱۵) امین احمد رازی نیز در هفت اقلیم، درباره

ی نظم و نثر او چنین می گوید: «جزالت و سلامت و لطافت با متانت انگيخته نظمش اندر هر عبارت جنتی آراسته نثرش اندر هر اشارت عالمی پیراسته.» (احمد رازی، ۱۳۴۰: ۲۳۸) قدرت الله گوپاموی در نتایج الافکار، او را در قصیده سرایی ماهر و صاحب تجربه دانسته است. (گوپاموی، ۱۳۳۶: ۶۸) و سعید نفیسی نیز در کتاب تاریخ نظم و نثر فارسی، او را یکی از بهترین شاعران سبک هندی شمرده، غزل او را از سایر اشعارش بهتر می داند. (نفیسی، ج ۱ / ۱۳۴۴: ۴۱۷) آنچه پس از بررسی این اقوال و اظهار نظرها و نظایر آنها در نظر اول مشاهده می شود، این است که شعر عرفی حاوی بسیاری از ویژگی های سبک هندی است، و باید شعر این شاعر را در زمره ی شعر و شاعری این سبک مورد بررسی قرار داد. به این منظور و برای روشن تر شدن موضوع و نشان دادن انطباق ویژگی های شعر عرفی با شعر سبک هندی، ابتدا به برخی از ویژگی های مهم این سبک اشاره شده، سپس ابیاتی به عنوان نمونه و شاهد مثال از شعر عرفی ذکر می شود.

### خصوصیات عمده ی سبک هندی در شعر عرفی

«شعر دوران صفوی مانند هنر آن، دنبال وضع و حالتی حرکت می کرد که در اواخر سده نهم بود. یعنی به طرف نکته سنجی، مضمون آفرینی و خیال پردازی» (صفا، ج ۵/ ۱۳۶۳: ۸۰۶) شاعران سبک هندی مضامین و مطالب گذشتگان را به طریقه خود بازآفرینی می کردند و از آنجا که به دنبال معنی بیگانه و نوگرایی بودند، تصاویر و مضامین مختلف را به صورت های متنوع و پیچیده تفسیر و معنی می کردند و به همین دلیل ظرافت و هنجار گریزی زبانی و معنایی در این دوران به اوج خود رسید. اکنون در این بخش، خصوصیات عمده سبک هندی بیان می شود:

۱. تصویرسازی از جمله خصوصیات سبک هندی است. شاعران در این دوره به سمت تازگی و نو بودن کلام حرکت می کند و این اتفاق نمی افتد جز با ساختن تصاویر جدید و به قول صائب:

در بند این مباحث که مضمون نمانده است

۲. «خیال پردازی و سیر در عالم خیال هم از اختصاصات بارز و با اهمیت سبک هندی است و دیوان شاعری نیست که خالی از اینگونه ابیات باشد.» (قافله باشی، ۱۳۷۳: ۲۹)

هرگز ندیده ام گل مقصود در کنار ای تخم اشک چند به دامن بکارمت  
(عرفی، ج ۱/ ۱۳۸۲: ۸۰)

۳. آشنایی زدایی هم در این سبک چشمگیر است.

(همان، ۷۰)

۴. نزدیک شدن به زبان محاوره و آوردن لغات و ترکیبات عامیانه هم از مشخصات این دوران است، که در بسیاری از ابیات دیوان عرفی می توان آن را مشاهده کرد:

بس که این درد آزما دل دشمن آسایش است صد مرض به گشت ممنون شفا هرگز نشد  
(همان، ۴۳۷)

۵. استعمال ترکیبات تازه و نو نیز از خصوصیات بارز این سبک است.

عفوت ثواب دشمن و حلمت گناه دوست هر گام چیده عاطفتت دام و دانه ئی  
(همان، ۸۳۹)

۶. مشخصه‌ی دیگر این سبک تکرار قافیه است، که البته عیب به حساب می آید، ولی در اشعار عرفی گاهی برای ساختن مضمونی تازه مورد استفاده قرار گرفته و خوش نشسته است. غزل زیر یکی از بهترین نمونه های تکرار قافیه است.



بیم دوزخ برم از یاد چو امید بهشت

گر به دیرم طلبد مغبچه حور سرشت

تخم هر کشته که بدرود دگر باز نکشت

عشرت رفته مجو باز که دهقان فلک

که نه خاکسترش آرند پی طرح کنشت ...

عشق آن برهنه سوخته صادق مشمار

(همان، ۷۷)

۷. اغراق های غریب و تخیلات تازه نیز در این دوران چشمگیر است که به راحتی می توان نمونه های آن را در اشعار عرفی مشاهده کرد:

که دوزخ از جگرش آه سرد می خیزد

به آتش دل من خویش را مگر سنجید

(همان، ۲۶۹)

۸. ورود لغات جدید به شعر، به دلیل رفت و آمد با کشورهای دیگر در دوران صفوی.

سپاه کیست که شهر فرنگ می گیرد

هجوم عشوه و ناز است بر دل عرفی

(همان، ۲۷۷)

۹. پیچیدگی و ابهام در اشعار سبک هندی، یکی از بارزترین مشخصات شعر آن دوران است که شاعر برای هنرنمایی در مقابل شاعران دیگر و یا به قول عرفی از روی حسد به آن می پرداخت.

۱۰. «مشخصه دیگر این سبک شخصیت بخشیدن به اشیاء و اسامی

معنی است به طوری که در شعر شاعران هیچ مکتبی یافت نمی شود.»

(لنگرودی، ۱۳۷۲: ۴۵)

شادی به دستگیریم آمد، مرا نیافت

صد نیزه آب غم ز سر من گذشته است

(عرفی، ج ۱/۱۳۸۲: ۱۰۲)

۱۱. یکی از اصلی ترین خصوصیات سبک هندی، اسلوب معادله است که در یک بیت اتفاق می افتد. ساختار این ابیات به گونه ای است که در مصراع‌ی مطلب معقولی گفته می شود و در مصراع دیگر با تمثیل یا رابطه ی لف و نشری، آن را محسوس می کنند.

(همان، ۵۷۴)

چه دغدغه دل غواص را ز بحر عمیق

(همان، ۶۴۱)

۱۲. تقلید و تاثیر پذیری از شاعران گذشته نیز یکی دیگر از ویژگی های شعر سبک هندی است. «یکی از ویژگی های شعر این دوره تقلید شاعران از گویندگان پیشین یا معاصران است. شاعران این دوره از لحاظ ترکیبات، وزن، ردیف و قافیه تحت تاثیر شاعران پیش از خود و یا معاصران بوده اند. مثلاً قصیده پردازان زیر نفوذ شیوه انوری و ظهیر و خاقانی و کمال الدین اسماعیل و سلمان ساوجی بودند و غزلسرایان نیز کوشیده اند تا سعدی، امیر خسرو دهلوی، حافظ و کمال خجندی را مقتدای خود شمرده، غزلهای آنها را پاسخ دهند.» (حاکمی، ۱۳۸۲: ۵۲)

اگر در غزلیات عرفی به دقت بنگریم، می بینیم که از شاعرانی چون حافظ، امیر خسرو دهلوی، نظیری نیشابوری و سعدی تاثیر پذیرفته است. این تاثیر

گاهی در اندیشه و فکر غالب بر کلام و گاهی در توجه به صورت و شکل ظاهری یک بیت یا یک غزل نمود یافته است. به نظر می رسد عرفی بیشترین تاثیر را چه به

لحاظ اندیشه و چه به لحاظ شکل، از حافظ پذیرفته است. او گاهی هم غزلیات حافظ را جواب گفته و سه بار هم در دیوانش از او یاد می کند.

عُرفی به جور پیر مغان همتی، اگر گویی جواب حافظ شیرین کلام ما

(عُرفی، ج ۱/۱۳۸۲: ۳۱)

از آن تتبع حافظ رواست بر عُرفی که دل بکاود و درد سخنوری داند

(همان، ۳۵۲)

به نفس خامه معنی نگار ما نرسد

(همان، ۴۹۸)

با این توصیف می توان برخی از غزلیاتی را که عُرفی در آن از دیگران تأثیر پذیرفته و یا جواب گفته، به شرح زیر مورد توجه قرار داد:

### ۱. تأثیر پذیری و استقبال از شعر حافظ<sup>۱</sup>

حافظ:

صلاح کار کجا و من خراب کجا بین تفاوت ره کز کجاست تا به کجا

(حافظ، ۱۳۸۵: ۳)

عُرفی:

امید عیش کجا و دل خراب کجا هوای باغ کجا طایر کباب کجا

(عُرفی، ج ۱/۱۳۸۲: ۴۱)

حافظ:

روی سوی خانه خمار دارد پیر ما

۱ - نمونه های فراوانی از تأثیر و استقبال شعر عُرفی از شعر حافظ وجود دارد و تنها چند بیت به عنوان نمونه مورد اشاره قرار گرفته است.

(حافظ، ۱۳۸۵: ۱۵)

عرفی:

خار و گل در آتش است از خامی تخمیر ما

خار و گل در آتش است از خامی تخمیر ما  
خار و گل در آتش است از خامی تخمیر ما

شوخ طبعان را نباشد کنج خلوت فیض بخش

(عرفی، ج ۱/۱۳۸۲: ۴۲)

حافظ:

باده پیش آر که اسباب جهان اینهمه نیست

باده پیش آر که اسباب جهان اینهمه نیست  
باده پیش آر که اسباب جهان اینهمه نیست

(حافظ، ۱۳۸۵: ۱۰۴)

عرفی:

عشق اگر نرخ نهد، قیمت جان اینهمه نیست

ترک جان در ره آن سرو روان اینهمه نیست

(عرفی، ج ۱/۱۳۸۲: ۸۶)

حافظ:

(حافظ، ۱۳۸۵: ۵۶)

عرفی:

(عرفی، ج ۱/۱۳۸۲: ۷۵)

## ۲. تأثیر پذیری و استقبال از شعر سعدی

سعدی:

سعدی: ...  
سعدی: ...  
سعدی: ...

عرفی:

(عرفی، ج ۱/۱۳۸۲: ۱۸۳)

سعدی:

جهان جوان شد و یاران به عیش بنشستند

عرفی:

ز فتنه ای دل و جانم پیاله بر دستند

(عرفی، ج ۱/۱۳۸۲: ۳۳۹)

۳. تأثیر پذیری از امیر خسرو دهلوی

امیر خسرو:

دلم اسیر شد و نیز جان که پردازد

(امیر خسرو، ۱۳۴۳: ۲۹۴)

عرفی:

(عرفی، ج ۱/۱۳۸۲: ۴۴۵)

امیر خسرو:

بوی خوش یار ما ندارد  
غم عقدۀ کار ما ندارد

گل رنگ نگار ما ندارد  
هجران شب تار ما ندارد

(امیر خسرو، ۱۳۴۳: ۱۸۸)

عرفی:

غم عقدۀ کار ما ندارد

هجران شب تار ما ندارد

(عرفی، ج ۱/۱۳۸۲: ۳۳۶)

#### ۴. تأثیر پذیری از نظیری نیشابوری

نظیری:

هزار قافله در زیر بار اوصافست

به شرح حالت من نامها در اطرافست

(دیوان نظیری، ۱۳۷۹: ۵۰)

عرفی:

به محتسب ندهی قطره ای که اصرافست

(عرفی، ج ۱/۱۳۸۲: ۹۹)

#### فکر و اندیشه در غزلیات عرفی

هنر یکی از مهمترین دستاوردهایی است که می تواند به بهترین شکل ممکن، والاترین و عالی ترین اندیشه های انسانی را القاء کرده، بازتاب روشنی از جامعه هر هنرمند باشد. یکی از مهمترین شاخه های هنر که در اذهان آحاد جامعه، اعم از عام و خاص بسیار تأثیرگذار است، شعر است. بنابراین افکار و نظریات یک شاعر که در اثر او بازتاب می یابد، از اهمیت فراوانی برخوردار است؛ چرا که این آراء و اندیشه ها از یک سو می تواند نمایشگر حوزه های فکر و اندیشه ی رایج در روزگار شاعر باشد، و از سوی دیگر نیز خود می تواند به عنوان یک حوزه ی فعال و جریان ساز، در رواج انواع طرز فکرها و آراء و عقاید گوناگون در میان مخاطبان دوره ی شاعر و حتی دوره های بعد مورد توجه قرار گیرد. بنابراین بررسی افکار نویسنده یا شاعر در مطالعات سبک شناختی، از کلیدی ترین و اصلی ترین شاخصه ها به حساب آمده، می تواند در شناخت کلی سبک و سیاق یک شاعر بسیار تاثیر گذار باشد. با این پیش زمینه می توان با بررسی اشعار عرفی، سطح فکر و نوع اندیشه غالب بر ذهن او را با استناد به بسامد انواع حوزه ها و شاخصه های فکری شعرش، به چهار بخش اندیشه های عارفانه، عاشقانه، اجتماعی و اخلاقی تقسیم کرده، او را شاعری با جنبه های فکری متنوع در نظر گرفت.

## ۱- اندیشه های عرفانی

«در بعضی از ادوار شعر فارسی، فرهنگ شعری زمانه به گونه ای است که حتی اگر شاعری از مخالفان تصوف بوده باشد؛ باز ناخودآگاه تحت تأثیر زبان و فرهنگ صوفیه است و بی آنکه خود بداند در حال و هوای تصوف نفس می زند و شعرش، متأثر از زبان و فرهنگ تصوف است. این خصوصیت را از قرن هفتم به تدریج می توان در تاریخ شعر فارسی مورد بررسی قرار داد و در شعر عصر تیموری و صفوی و قاجاری که مدّ نظر ماست یکی از بدیهیات و محسوسات است.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۴: ۱۱۹) عرفی شیرازی نیز از جمله شاعرانی است که متأثر از افکار صوفیه بوده و در حال و هوای صوفیه نفس زده

است. البته عرفی در بین همعصران خود بیش از دیگران، متأثر از افکار و فرهنگ صوفیه بوده است و از آنجاکه او فردی آزاد اندیش بوده، مرزهای مادی را در هم شکسته و بین خوب و بد و کفر و دین هیچ فرقی قائل نبوده و این تفاوتها را فقط حجابی برای رسیدن به حقیقت می دانسته است. عرفی این روش را در جهت اهداف ذهن و اندیشه خود مناسب دیده و در پیشبرد شعرش مورد استفاده قرار داده است. در این بخش می توان به مواردی چون اصطلاحات می و میخانه، افکار ملامتیه و مخالفت با مقید بودن و شکستن مرزها اشاره کرد که به گونه ای نمایش دهنده ای از اندیشه ی عرفانی در اشعار عرفی است.

### ۱-۱- می و میخانه

**می:** «غلبه عشق را گویند و همینطور ذوقی بود که از دل سالک برآید و او را خوشوقت کند.» (سجادی، ۱۳۶۲: ۷۵۱) و موجب صفا و پاکی است و در اشعار عرفی برای مبارزه با روی و ریا و به دست آوردن صفای باطنی مورد استفاده قرار گرفته است.

**میخانه:** «باطن عارف کامل است که در آن شوق و ذوق و عوارف الهی بسیار باشد.» (همان، ۷۵۲)

ز بوی باده دلم آب و رنگ می گیرد

ز نام توبه ام آئینه زنگ می گیرد

(عرفی، ج ۱/۱۳۸۲: ۲۷۷)

کلید توبه خریدم برای قفل بهشت

ولی چه سود که دستم به جام می بستند

(همان، ۳۰۴)

(همان، ۴۰۴)

مگر وظیفه عرفی نداده باده فروش

(همان، ۴۱۱)

(همان، ۴۵۵)

## ۲-۱- افکار ملامتیه

«ملامتیه یکی از فرقه های صوفیه است که به عمد کارهایی انجام می دهند تا خلق آنها را سرزنش کنند و از این طریق غرور و تکبر را در خود بکشند تا به وادی هلاک نیفتند.» (سجادی، ۱۳۶۲: ۷۴۳)

عرفی نیز گرایش نسبتاً زیادی به افکار ملامتیه دارد و گاهی خود را دارای عیب، گاهی خود را کافر و برهمن و گاهی نیز آلوده دامن می داند، و می توان گفت افکار ملامتیه در جهت یکی از اصلی ترین دغدغه های ذهن او که مبارزه با ریا و زهد ریایی است، در شعرش خوش نشسته است و می توان به نمونه هایی از این نوع طرز تفکر در اشعار او اشاره کرد:



(عرفی، ج ۱/۱۳۸۲: ۶۹)

گر چشمه کوثر کنمش صرفه نظافت

(همان، ۹۱)

هزار دیر به دل دارم از صنم معمور

(همان، ۱۵۵)

بر آستان محبت شهید شد عرفی

(همان، ۱۷۴)

بسکه عرفی به زرق شهرت داشت

(همان، ۳۷۵)

ساغر می بر سر بازار می باید کشید

(همان، ۴۲۵)

### ۳-۱- مخالفت با مقید بودن

عارفان در راه سیر و سلوک و رسیدن به مقصد اصلی، از هر قید و بندی خود را رها می کنند و آزاده هستند و هر چیزی که بخواهد آنها را به بند خود بکشد، از آن دوری می کنند. عرفی با وجودی که عارف نبوده است، اما چون فردی آزاد اندیش و حقیقت جوست، مخالف هرگونه قید و بندی است. برای نمونه:

در درون خرقه روح الامین زَنار هست

(همان، ۱۳۶)

دل و دین آفت آزادگی آمد عرفی

(همان، ۴۶۰)

به از این نیست که بی مذهب و بی دل باشیم

دل و دین آفت آزادگی آمد عرفی

(همان، ۷۷۶)

(همان، ۷۹۹)

### شکستن مرزها

قایل نشدن به مرز بین خیلی از مسایل، یکی از خصوصیات ذهن عرفی است؛ چرا که او فقط به دنبال اصل قضایاست و برای رسیدن به آنها بین دوست و دشمن، خانقاه و دیر، کفر و دین، کعبه و بتخانه، زاهد و برهمن، گبر و مسلمان، کعبه و سومنات، سبحة و زنار، نیک و بد، کافر و دیندار، اسلام و کفر و درویش و شاه فرقی قایل نیست؛ تا جایی که می گوید:

هر که از بندگی خویش مرا باز خرد      بنده اویم اگر زاهد اگر برهمن است

(همان، ۱۰۳)

همان گونه که در بیت بالا دیده شد، هدف او آزادی و رهایی از بندگی خود است، چه زاهد و چه برهمن او را از بندگی آزاد کنند، فرقی نمی کند.

او معتقد است عاشق، کفر و دین نمی شناسد و همه‌ی مرزها را در هم می

شکند:

گر نمی فهمد عاشق کفر و دین معذور نیست

(همان، ۲۰۵)

عرفی در ابیات زیادی مرزها را شکسته که به نمونه هایی از آنها می شود:

چشم چراغ شمع به پروانه روشنست

(همان، ۹۶)

از نور فیض کعبه و بتخانه روشنست

یابد ز کفر و دین گهر راز دیده ور

(همان، ۹۷)

دل بد مکن که شش جهت از بهر طاعت است

(همان، ۱۲۱)

دل بد مکن که شش جهت از بهر طاعت است

خواهی به کعبه رو کن و خواهی به سومنات

خواهی به کعبه رو کن و خواهی به سومنات

خواهی

(همان، ۳۰۳)

گذشت عمر ز مستی، نیافتم عرفی

(همان، ۵۷۵)

گذشت عمر ز مستی، نیافتم عرفی

گذشت عمر ز مستی، نیافتم عرفی

هم کفر ما به لذت و هم دین ما به ذوق

(همان، ۷۸۰)

هم کفر ما به لذت و هم دین ما به ذوق

## ۲- اندیشه های عاشقانه

در اشعار عرفی، اشعار عاشقانه‌ی فراوانی وجود دارد که به معشوقی خاص اشاره می کند؛ البته عشق او زمینی است و او به همین عشق سخت پایبند است و آن را ارج می نهد. مثلاً:

زلف تو برون می کشد از چاه ذقنها

(همان، ۳)

زلف تو برون می کشد از چاه ذقنها

زلف تو

ماه گو طالع مشو، در کوی ما مهتاب است

(همان، ۱۳۳)

ماه گو طالع مشو، در کوی ما مهتاب است

ماه گو طالع مشو، در کوی ما مهتاب است

ماه گو

شوریده شد از ناخن عشق این دل صد چاک

(همان، ۱۳۳)

شوریده شد از ناخن عشق این دل صد چاک

اشعار عاشقانه عرفی، خصوصیات بارزی نیز دارد که از آن جمله می توان گفت عشقی که او از آن سخن می گوید، عشقی بلند مرتبه و با شان و منزلت است که عظمت آن در بسیاری از ابیات به خوبی قابل مشاهده است:

ای نوح مرنجان نفس چشم گشایت      این آتش عشقت به طوفان ننشیند  
(همان، ۴۳۳)

که مر این سلطنت آنجا به زکاتم دادند

(همان، ۴۷۹)

عشق او همیشه در تقابل با عقل است و معتقد است که عقل قدرت درک عشق او را ندارد:

کدام مسأله عشق تو در میان افکند      که عقل معرفت افروز در جواب نماند  
(همان، ۳۳۶)

البته عقلی که مد نظر اوست، عقل مصلحت اندیش است و معتقد است در عشق هیچ مصلحتی در کار نیست و چیزی جز عشق را نباید دید:

اینها گل آنست که بیگانه عشقت

(همان، ۱۳۵)

دو کارخانه که همراه هم نمی گردد  
(همان، ۲۸۷)

خرد از خرد عشق کرده ایم قبول

که روباه مزور همعنان شیر می آید  
(همان، ۳۲۷)

خرد همدوش عشق آمد به میدان، وه چه ظلمست این

از دیگر خصوصیات عشق عرفی، درد و غم و اندوه و سختی است و او معتقد است که درد و غم باعث قوت عشقِ اوست و باید همیشه با عشق همراه باشد:

معموره بادا دل عرفی که درد و غم  
تعمیر این زمین بلاخیز می کنند  
(همان، ۴۰۶)

درد و غم و اندوهی که او در عشق می برد، برای او سرشار از لذت است و او را در عشقش محکم تر و استوارتر می کند، که در اشعارش نمونه های بسیاری در این مورد می توان پیدا کرد:

ای جان بسوز جامه راحت که می کند  
از شعله تار و پود حریر لباس ما  
(همان، ۲۰)

### ۳- اندیشه های اجتماعی

اصلی ترین اندیشه های اجتماعی عرفی شیرازی، اعتراض به جامعه و محوری ترین دغدغه او دین است؛ دینی که به نظر می رسد در دوره ای که او شعری سروده، به حالت انزوا کشیده شده است:

جنس دین را چه کساد آمده عرفی در پیش

(همان، ۲۵)

اعتراضات او به دو دسته تقسیم می شود:

۱. اعتراض به ظواهر اسلام و مسلمانی و مضامینی که به اسلام و مسلمانی مربوط است:

(همان، ۱۱۰)

(همان، ۲۸۰)

۲. طعنه و کنایه به عالمان دین (زاهدان، صوفیان، مشایخ و ...) و مبارزه با روی و ریا: «در زمان مورد بحث ما طبقه حکام و از خود راضی و بالا نشین جامعه که در فن فریب مردم و اغفال جامعه جهت بهره برداری سیاسی و دوام بقای خود نیرنگ های رنگارنگی به کار می بردند یکی از روش های پرتیتر را در این امر،

همانا به چنگ داشتن عده ای زهاد ریایی از معقول و منقول بی خبر می دانستند که نه ذوق معرفتی و نه سرمایه کمالی داشتند، بنابراین جهت گرفتاری مردم و منزوی ساختنشان از امور اجتماعی و هم جهت تطمیع عده ای از عناصر ضعیف النفس، به تشکیل حلقه های صوفیانه می پرداختند، در آن وقت اغلب این حلقه ها را «خانان» و «خان خانان» رهبری می کردند. البته در دربار از این موضوع بیشتر استفاده می شد و علمای واقعی و صوفیان حقیقی را می کشتند.

از این حلقه های ریایی بیشتر مدایح و تبلیغاتی نشر می شد که هدف آن دعوت به گوشه گیری و انزوا طلبی، خاموشی و ترک دنیا و علایق آن بود.» (فاروق فلاح، ۱۳۷۴: ۹۲) و از آنجا که جامعه زاهدان و صوفیان اینگونه بودند، عرفی در اشعار خود از آنها بسیار گفته و در بسیاری از موارد با طعنه و کنایه های خود، آنها را به باد تمسخر گرفته که نمونه های زیادی از آن در اشعارش قابل مشاهده است:

(عرفی، ج ۱/۱۳۸۲: ۷۹)

(همان، ۲۰۰)

در بسیاری از این اشعار، عرفی مانند یک منتقد اجتماعی، سالوس و افکار ریاکارانه و ظاهر فریب زُهاد تنگ نظر را به باد طنز و تمسخر گرفته و از دستگاه تفتیش عقاید زُهاد ریایی نهراسیده است، و با وجود آنکه در این دوره با تعصب و تنگ نظری فضای اجتماعی، فضایی تیره و تار شده، و موقعیت مناسبی برای نقد وجود ندارد، اما شاعر از عمق احساس خود سخنان تند و نیش دار و طنز و تلخی در مورد شیخ و روحانی و زاهد و صوفی ریاکار گفته و رسالت اجتماعی خود را انجام داده است. در ابیاتی، این نقد را به روش غیر مستقیم انجام داده و در اشعاری نیز به طور مستقیم با استفاده از کلماتی چون:

شید، ریا، زرق، تزویر و زهد فروشی در مقابل سبحة و تسبیح، خرقة‌ی صوفی، صومعه و حرم که ظواهر دین هستند، به مبارزه با روی و ریا پرداخته است.

۴- اندیشه های اخلاقی عرفی

علو نفس، همت بلند، وسعت نظر، که عموماً در شعر و شاعری کم بوده، در شعر عرفی به کرات بیان شده و او بلند نظری خود را به گونه های مختلف بیان کرده است. در جایی از دون همتان گله می کند و می گوید:

(همان، ۱۱)

و در جایی دیگر تحت تاثیر فلسفه ی هند، خود را درویش در معنای واقعی می داند و بی نیازی عجیبی را در شعرش مصور می سازد:

ما تشنه لب و چشمه ی حیوان نفس ماست	درویش جهانیم و هما در قفس ماست
از لذت امید تماشای تو مردن	در باغ تمنا ثمری پیش رس ماست
مرغان اجابت همه بریان و کبودند	در روضه خلدی که نسیمش نفس ماست
عرفی کس ماهر که شود حيله فروش است	در بی کسی آویز که بی گفت کس ماست

(همان، ۷۰)

در جایی دیگر نیز، کفران نعمت را از شکرگزاری گدایانه بیشتر می پسندد و این نگرش بسیار زیبایی است که او در یک جا نشستن بدون تحرک و فقط شکرگزاری کردن را نمی پذیرد:

در کیش من ز شکرگدایانه بهتر است

(همان، ۱۰۶)

او حتی دعا کردن را منافی همت بلند می داند:

(همان، ۱۹۸)

و همت بلند را بی نیازی می داند:

کام جانم در میان آب و آتش حاضر است

(همان، ۴۳۶)

و از آنجا که همت بلند را باعث بی نیازی از هر چیزی می داند، آن را باعث از بین رفتن هوس می شمرد:

(همان، ۵۸۰)

در واقع باید گفت اندیشه یا اندیشه های موجود در اشعار عرفی که در این چهار دسته ی کلی به آنها اشاره شد، در قالب ها و شکل های بسیار متنوع و گوناگون و با تصاویر مختلف در اشعار او نمود یافته است. بنابراین می توان در یک نتیجه گیری کلی چنین عنوان کرد که محتوا، اندیشه و نگاه خاص عرفی به عنوان ژرف ساخت و چارچوب فکری او در غالب اندیشه های عرفانی، عاشقانه، اجتماعی و اخلاقی، در سراسر اشعار او با تصاویری متفاوت دائماً در حال تکرار است؛ یعنی روساخت و شکل متنوع تصاویر و ذوق و مهارت های شاعرانه عرفی در اشعارش، زیرساخت و محتوایی پر بسامد در حوزه های عرفان، عشق، اجتماع و اخلاق دارد.

### نتیجه گیری

عرفی با اینکه شاعری است در رده ی کسانی که اولین خشت های سبک هندی (اصفهان) را گذاشته، اما اغلب از تاریخ ادبیات نویسان بی مهری دیده است. او با باریک اندیشی موشکافانه و دقت نظر و ظرافت خیال خود، زمینه ساز سبکی تازه شد که پس از او «صائب» و «بیدل» آن را تکامل بخشیدند و بعدها آن را هندی خواندند. عرفی شاعری است که نگاه تیزبین خود را با احساسی کم و بیش اندیشیده، می آمیزد و در کنار دیگر بزرگان این سبک، شیوه ای نو به بازار هنر می آورد. شعر او که از جمله شعرهای آغازین در شکل گیری سبکی تازه است، نشانگر شروع تغییر و تحولاتی است که بعد از او به اوج خود می رسد و به سبک هندی معروف می شود. در بررسی نوع اندیشه و طرز فکر غالب بر اشعار او، به عنوان یک ویژگی سبک شناسانه، باید گفت او شاعری با ابعاد فکری نسبتاً متنوع و تا حدودی جامع است که گاهی نیز از شاعران دیگری چون حافظ، سعدی، امیرخسرو و نظیری تاثیر پذیرفته است. مهمترین و محوری ترین مضمون اندیشه های او عشق است؛ ولی عشقی که با



توجه به افکار درونی شاعر، در شعر او تفسیر می شود؛ مثلاً اینکه شاعر حتی به عشق زمینی خود هم از دید عرفان نگریسته و آن را والا دانسته و به آن اهمیت زیادی داده است. عرفی درکنار همین عشق و عرفان و به واسطه ی آن، مسایل اجتماعی و اخلاقی را نیز مورد دقت نظر قرار داده است؛ چنان که او یکی از معترضان به مظاهر ناهنجار اجتماعی زمان خود (از جمله ریا و سالوس و ...) است و هر از گاهی نیز مسائل اخلاقی مورد نظر خود را با وسعت نظر و آزاد منشی خاصی - که تا حدی او را شبیه حافظ کرده است - در شعرش بیان می کند. با این توصیف باید گفت عرفی شاعری است با شخصیتی چند بعدی که طرز اندیشه ای گسترده و تا حدود زیادی واقع بینانه دارد. خیال پردازی هایش در مسیری مشخص و رو به مفاهیم روشن در اشعارش گسترده شده، محتوا و مضامین مورد نظر او در چهار شاخه ی عرفان، عشق، اجتماع و اخلاق برای مخاطبانش قابل درک است.

## منابع

۱. احمد رازی، امین. (۱۳۴۰). *هفت اقلیم*، مصحح جواد فاضل، چاپ اول، تهران: کتابفروشی علی اکبر علمی و کتابفروشی ادبیه.
۲. بهار، محمد تقی. (۱۳۸۶). *سبک شناسی (۳ جلدی)*، چاپ دوم، تهران: زوآر.
۳. حافظ، شمس الدین محمد. (۱۳۷۵). *دیوان*، مصحح خلیل خطیب رهبر، چاپ پانزدهم، تهران: صفی علیشاه.
۴. حاکمی، اسماعیل. (۱۳۸۲). *مجله تخصصی گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تهران*، شماره یکم، دوره یکم.
۵. دهلوی، امیر خسرو. (۱۳۴۳) *دیوان*، مصحح سعید نفیسی، چاپ اول، تهران: جاویدان.
۶. زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۶۱). *نقد ادبی*، جلد ۲، چاپ سوم، تهران: امیر کبیر.
۷. سجادی، سید جعفر. (۱۳۶۲) *فرهنگ و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی*، چاپ سوم، تهران: طهوری.

۸. سعدی، مشرف الدین مصلح بن عبدالله. (۱۳۸۸). کلیات، مصحح محمدعلی فروغی، چاپ دهم، تهران: ققنوس.
۹. شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۷۴). مفلس‌کیمیا فروش، چاپ دوم، تهران: سخن.
۱۰. شمیسا، سیروس (۱۳۸۶). کلیات سبک شناسی، چاپ دوم (ویرایش دوم)، تهران: میترا.
۱۱. صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۶۳). تاریخ ادبیات در ایران، جلد ۵، چاپ پنجم، تهران: فردوسی.
۱۲. عبادیان، محمود. (۱۳۶۸). درآمدی بر سبک و سبک‌شناسی در ادبیات، چاپ اول، تهران: جهاد دانشگاهی دانشگاه تهران.
۱۳. عرفی شیرازی، جمال‌الدین سیدی. (۱۳۸۲). دیوان غزلیات، به تصحیح محمد ولی‌الحق انصاری، جلد ۱، چاپ دوم، تهران: دانشگاه تهران.
۱۴. فاروق فلاح، غلام. (۱۳۷۴). موج اجتماعی سبک‌های هندی، چاپ اول، مشهد، ترانه.
۱۵. فخر الزمانی، عبدالنبی. تذکره میخانه. (۱۳۴۰). به اهتمام احمد گلچین معانی، چاپ اول، تهران: شرکت نسبی حاج محمد حسینی و شرکاء.
۱۶. قافله‌باشی، سیدخلیل. (۱۳۷۳). مغناطیس عشق، چاپ اول، تهران: بحر العلوم.
۱۷. گوپا موی، محمد قدرت‌الله. (۱۳۳۶). نتایج الافکار، به کوشش اردشیر خاضع، چاپ اول، بمبئی: چاپخانه سلطانی.
۱۸. لنگرودی، شمس. (۱۳۷۲). سبک‌های هندی و کلیم‌کاشانی (گردباد شور و جنون)، چاپ اول، تهران: مرکز.
۱۹. محجوب، محمدجعفر. (۱۳۴۵). سبک خراسانی در شعر فارسی، چاپ اول، تهران: سازمان تربیت معلم و تحقیقات تربیتی.
۲۰. نعمانی، شبلی، شعر العجم، جلد ۳، چاپ سوم، تهران: دنیای کتاب.
۲۱. نظیری نیشابوری، محمدحسین. (۱۳۷۹). دیوان، تصحیح محمد رضا طاهری، چاپ اول، تهران: رهام.
۲۲. نفیسی، سعید. (۱۳۴۴). تاریخ نظم و نثر در ایران در زبان فارسی، جلد ۴، چاپ اول، تهران: فروغی.

\*\*\*\*\*

## بررسی ردیف و قافیه و اوزان عروضی قصاید فارسی غالب دهلوی

چکیده:

تدوین فرهنگ تاریخی عروض شعر فارسی، به نحوی که بتوان زمان آغاز به کار رفتن یک وزن و سپس میزان کاربرد آن در ادوار بعدی و تعیین بسامد و ترسیم فراز و نشیب موجود در تداول هریک از اوزان عروضی را به دقت تمام تعیین کرد، امروزه به خصوص با توجه به وجود چاپ های منقح از دواوین و منظومه های شعر فارسی، امری بسیار ضروری و مفید به نظر می رسد؛ خاصه از آن جهت که جای چنین فرهنگی - البته با ویژگی های مذکور - در حوزه ی پژوهش ها و منابع موجود خالی است. بدیهی است اولین گام در راه تدوین چنین فرهنگی، بررسی دیوان های شعر فارسی موجود و استخراج نتایج آن به عنوان مواد و عناصر اولیه و اساسی مورد نیاز است. این مقاله، پاسخی است به این نیاز ضروری که در آن دیوان قصاید فارسی غالب دهلوی را از جهت اوزان عروضی بررسی کرده ایم. همچنین در این پژوهش، در عین بررسی بسامد بحور و اوزان عروضی قصاید غالب دهلوی، اقسام ردیف و قافیه نیز مورد دقت، احصا و طبقه بندی قرار گرفته و نتایج حاصل ارائه شده است.

واژه های کلیدی: غالب دهلوی، عروض؛ وزن شعر، قصیده فارسی، ردیف و قافیه

مقدمه:

میرزا اسدالله خان غالب دهلوی، شاعر پارسی گوی قرن سیزدهم هجری در روز چهارشنبه ۸ رجب سال ۱۲۱۲ هجری برابر با ۲۷ دسامبر ۱۷۹۷ میلادی در شهر آگره دیده به جهان گشود. او در جوانی به دهلی رفت و به دربار بهادر شاه ثانی، آخرین پادشاه سلسله ی بابری راه یافت و قصایدی در مدح وی سرود. وی در نظم و نثر شیوه ای بدیع و دلنشین داشته و در تحریراتش حتی الامکان از لغات عربی استفاده نمی کرده و دیوان اشعارش مشتمل بر ده هزار

---

\* - عضو هیأت علمی دانشگاه محقق اردبیلی

بیت غزل و قصیده است. او به دو زبان پارسی و اردو، شعر می سروده و با آنکه او را پدر شعر اردو می شمارند، خود به شعر پارسی اش مباحثات می کرد:

فارسی بین تا ببینی نقش های رنگ رنگ      بگذر از مجموعه ی اردو که بی رنگ من است  
فارسی بین تا بدانی کاندرا اقلیم خیال      مانی و ارژنگم و آن نسخه ارتنگ من است

(کاظمی: ۱۳۴۱، ص ۵۰)

سبک شعر غالب سبک هندی است. این سبک دنباله روی طرزی نو و تازه بود که از سده ی دهم هجری در شعر فارسی و در اشعار سخنورانی در هند مانند فیضی، صائب، عرفی، کلیم، نظیری و غالب بالید. در این سبک پیچیدگی و ابهام مدار اساسی سخن محسوب می شود. این شیوه که آمیخته با تشبیهات و استعاره های بسیار است، مکتب نکته پردازی و نازک خیالی است.

(انوشه، ۱۳۸۰: ج ۴، ص ۱۸۵۸)

وفات غالب در سال ۱۲۸۵ هـ ق در دهلی اتفاق افتاد.

### قصاید غالب دهلوی

غالب دهلوی ۷۱ قصیده ی فارسی دارد که مجموعه ی ابیات این قصاید ۳۹۱۷ بیت است که بلندترین آن قصیده ی هیجدهم با ۱۱۲ بیت و در منقبت سیدالشهدا حضرت امام حسین (ع) و کوتاهترین آن قصیده ی شصت و هشتم با ۲۷ بیت و در مدح لردآلن از صاحب منصبان و حکومتگران انگلیسی هند است. غالب دهلوی در سرودن قصاید خود از شاعرانی چون عرفی، خاقانی، سعدی و ... پیروی کرده است؛ مثلاً در تتبع یکی از قصاید عرفی به مطلع:

ای متاع درد در بازار جان انداخته      گوهر هر سود در جیب زیان انداخته

(کلیات، ۱۳۸۸: ق ۷۴، ص ۳۴۴، ب ۱)

قصیده ای ۵۲ بیتی با مطلع زیر در توحید و حمد باری تعالی سروده است:

ای ز وهم غیر غوغا در جهان انداخته      گفته خود حرفی و خود را در گمان انداخته  
( سومنات خیال ، ۱۳۸۱ : ق ۶۲ ، ص ۲۵۵ ، ب )

یا :

سرمست ز کاشانه به گلزار برآمد      غلغل ز گل و لاله به یک بار برآمد  
( سعدی ، ۱۳۶۸ : غ ۲۱۴ ، ص ۳۱۴ ، ب ۱ )  
قصیده ای ۴۵ بیتی در مدح شاهزاده میرزا فتح الملک بهادر با مطلع زیر سروده  
است :

بازم نفس از سینه به هنجار برآمد      شد زخمه روان زمزمه از تار برآمد  
( سومنات خیال ، ق ۲۷ ، ص ۱۴۲ ، ب ۱ )

یا :

شبروان چون رخ صبح آینه سیما بینند      کعبه را چهره در آن آینه پیدا بینند  
( خاقانی ، ۱۳۶۸ : ص ۹۵ ، ب ۱ )

قصیده ای ۵۳ بیتی در مدح بهادر شاه با مطلع زیر سروده است :

رهروان چون گهر آبله ی پا بینند      پای را پایه فراتر ز ثریا بینند  
( سومنات خیال : ق ۳۳ ، ب ۱ )

یا :

صبحدم چون کله بندد آه دود آسای من      چون شفق در خون نشیند چشم شب پیمای من  
( خاقانی : ص ۳۲۰ ، ب ۱ )

غالب دهلوی در تبعیت از قصیده ی خاقانی ، قصیده ای ۴۱ بیتی در ستایش  
مولوی محمد صدرالدین خان بهادر سروده است با مطلع زیر :

زان نمی ترسم که گردد قعر دوزخ جای من      وای اگر باشد همین امروز من فردای من  
( سومنات خیال : ق ۶۰ ، ص ۳۴۸ ، ب ۱ )

تجدید مطلع از مختصات قصاید غالب دهلوی است، به گونه ای که در ۷۱ قصیده ی او ۳۱ بار تجدید مطلع دیده می شود. اگرچه تکرار قافیه در غزل های غالب اندک است و انگشت شمار و به احتیاط تمام آمده است، در قصیده ها با بی پروایی رندانه و شاعرانه ای همراه است و تجدید مطلع ها نیز جواز دیگری بر این تکرار می باشد.

تشبیب قصاید غالب در حدّ متعارف بیش از تعداد ابیات بسیاری از قصیده گوینان و مدیحه سرایان و ابیات مدیحه ای او در همان حد کمتر از آنان است. این تشبیب ها غالباً تخیلی پیوسته را به دنبال دارد و آنگاه که با طبیعت پیوند می گیرد تصویر پر آب و رنگی از نقش و نگارهای طبیعت هند را بازتاب می دهد.

او گاه در قصیده اندیشه ی مذهبی خود را به روشنی بیان می دارد. از آن جمله است بیت های قصیده ای که در آن به اعتقاد خویش درباره ی اصول پنجگانه ی دین و مذهب (توحید، نبوت، معاد، عدل و امامت) و نیز تمسک به قرآن و اهل بیت (پس از رحلت پیامبر «ص») اشارتی می نماید:

غلام شاهم و حق دانم و حق اندیشم      معاد و عدل و امام و نبی و یزدان را  
ز روی رای نبی گشته ام پذیرفتار      به دهر بعد نبی اهل بیت و قرآن را  
(سومنات خیال: ق ۵، ابیات ۴۷-۴۶)

### بررسی ردیف در قصاید فارسی غالب دهلوی

در پژوهش به عمل آمده در قصاید فارسی غالب دهلوی، می توان گفت که از مجموع ۷۱ قصیده ی فارسی ۲۲ قصیده ی بدون ردیف (= ۱-۷-۱۸-۳۶-۳۸-۳۹-۷۱-۶۹-۶۸-۶۶-۶۵-۶۴-۵۸-۵۶-۵۳-۴۶-۴۵-۴۴-۴۳-۴۲-۴۱-۴۰) و ۴۹ قصیده دارای ردیف است که به صورت یک و دو کلمه ای و از جنس اسم، حرف، فعل و مصدر است.

اقسام ردیف در قصاید فارسی غالب دهلوی:

۱- ردیف یک کلمه ای (فعل): است - شده است - یافت. (قصاید = ۸-۹-  
۱۱-۱۲-۱۴-۱۵-۱۹-۲۰-۲۱-۲۳-۲۴-۲۵-۲۶-۲۸-۲۹-۳۰-۳۱-۳۲-۳۳-  
۳۴-۳۵-۴۷-۴۸-۵۰-۵۱-۵۲-۵۴-۵۵-۶۲-۶۷-۷۰).

نمونه ای از قصاید غالب دهلوی :

عید است و نشاط و طرب و زمزمه عام است      می نوش گنه بر من اگر باده حرام است  
( همان : ق ۱۲ ، ب ۱ )

۲- ردیف یک کلمه ای (اسم): باد - من - تو. (قصاید = ۱۷-۵۹-۶۰-۶۱-۶۳).

نمونه ای از قصاید غالب دهلوی :

دیگر بدان ادا که وزد در بهار باد      دارد به پویه کلک مرا بیقرار باد  
( همان : ق ۱۷ ، ب ۱ )

۳ - ردیف یک کلمه ای (حرف): را. (قصاید = ۲-۳-۴-۵-۶).

نمونه ای از قصاید غالب دهلوی :

دَمی که گشت نوامیدی تماشا را      سپیده ی سحری غازه روی دنیا را  
( همان ، ق ۲ ، ب ۱ )

۴- ردیف یک کلمه ای (فعل مرکب): برآرد - برآمد. (قصاید = ۲۲-۲۷-۴۹).

نمونه ای از قصاید غالب دهلوی :

ز جیب افق مهر چون سر برآرد      می از سبز مینا به ساغر برآرد  
( همان ، ق ۲۲ ، ب ۱ )

۵- ردیف دو کلمه ای (اسم+فعل): برابر است - من است. (قصاید = ۱۰-۱۳).

نمونه ای از قصاید غالب دهلوی :

گفتم حدیث دوست به قرآن برابر است      نازم به کفر خود که به ایمان برابر است  
( همان ، ق ۱۰ ، ب ۱ )

۶- ردیف دو کلمه ای (فعل + اسم): آورد باد - کرد روزگار. (قصاید= ۱۶-۳۷).

نمونه ای قصاید غالب دهلوی :

باز پیغام بهار آورد باد      مژده بهر روزگار آورد باد

( همان : ق ۱۶ ، ب ۱ )

۷- ردیف یک کلمه ای (مصدر): گریستن. (قصیده= ۵۷).

ابر اشکبار و ما خجل از ناگریستن      دارد تفاوت آب شدن تا گریستن

( همان : ق ۵۷ ، ب ۱ )

و در مجموع می توان گفت که در هر دوره ای از شعر فارسی «ردیف» نقش مهمی در آهنگ شعر داشته است و در قصاید فارسی غالب دهلوی هم ردیف های گوناگون و متنوعی وجود دارد.

### بررسی قافیه در قصاید فارسی غالب دهلوی

از مجموع ۷۱ قصیده فارسی غالب دهلوی ۶۹ قصیده دارای قافیه ی اسمی هستند و ۲ قصیده یعنی قصاید ۸ و ۴۰ هر دو قافیه ی اسمی و فعلی به کار رفته است .

### حرف روی در قصاید فارسی غالب دهلوی :

۱- حرف روی (ن) : ۲۶ مورد ( قصاید ۵-۶-۹-۱۰-۱۳-۱۹-۲۱-۲۳-۳۰-

۳۲-۳۴-۳۵-۴۳-۴۷-۴۸-۵۰-۵۱-۵۵-۵۶-۵۸-۶۱-۶۲-۶۷-۶۸-۶۹-۷۰

مثال :

رواست شور و نشید و ترانه مستان را      به شرط آنکه نگویند راز پنهان را

( سومنات خیال : ق ۵ ، ب ۱ )

۲- حرف روی (ر) : ۲۳ مورد ( قصاید ۱۴-۱۵-۱۶-۱۷-۲۰-۲۲-۲۴-۲۵-۲۶-

۲۷-۲۸-۲۹-۳۶-۳۸-۳۹-۴۰-۴۹-۵۲-۵۴-۵۹-۶۳-۶۵-۶۶

مثال :

در روزگارا نتواند شمار یافت      خود روزگار آنچه در این روزگار یافت

( همان : ق ۱۴ ، ب ۱ )



۳- حرف رویّ (الف) : ۹ مورد ( قصاید ۱-۲-۸-۳۱-۳۳-۳۷-۵۷-۶۰-۷۱ )  
مثال :

نازم به گرانمایگی دل که ز سودا      هر قطره ی خون یافته پرواز سویدا  
( همان : ق ۱ ، ب ۱ )

۴- حرف رویّ ( م ) : ۴ مورد ( قصاید ۳-۴-۱۲-۵۳ ) مثال :

ای ذات تو جامع صفت عدل و کرم را      وی بر شرف ذات تو اجماع امم را  
( همان : ق ۳ ، ب ۱ )

۵- حرف رویّ (ل) : ۴ مورد ( قصاید ۱۱-۴۴-۴۵-۴۶ ) مثال :

روز بازار عیش امسال است      ماه خرداد و عید شوال است  
( همان : ق ۱۱ ، ب ۱ )

۶- حرف رویّ (ز) : ۲ مورد ( قصاید ۴۱-۴۲ ) مثال :

یافت آینه ی بخت تو ز دولت پرداز      هله کلکته بدین حسن خداساز بناز  
( همان : ق ۴۱ ، ب ۱ )

۷- حرف رویّ (ب) : ۱ مورد ( قصیده ۷ )

رسیده است به گوشم صدای فتح الباب      ز ترکتاز سپه در قلمرو پنجاب  
( همان : ق ۷ ، ب ۱ )

۸- حرف رویّ (د) : ۱ مورد ( قصیده ۱۸ )

مگر مرا دل کافر بود شب میلاد      ز ظلمتش دهد از گور اهل عصیان یاد  
( همان : ق ۱۸ ، ب ۱ )

۹- حرف رویّ (هـ) : ۱ مورد ( قصیده ۶۴ )

زهی ز خویش نشان کمال صنع اله      سراج دین نبی ، بو ظفر بهادر شاه  
( همان : ق ۶۴ ، ب ۱ )



۴- بحر هزج: ۱۲ مورد. (قصاید = ۱-۳-۴-۶-۱۲-۲۷-۲۸-۴۵-۵۵-۶۸-۷۰-۷۱).

نمونه ای از قصاید غالب دهلوی :

نازم به گرانا میگی دل که ز سودا هر قطره ی خون یافته پرواز سویدا

( همان : ق ۱ ، ب ۱ )

وزن قصیده : « مفعولُ مفاعیلُ مفاعیلُ فعولن » و بحر شعری آن « هزج مثنیٰ اخرب مکفوف محذوف » می باشد .

۵- بحر خفیف: ۴ مورد. (قصاید = ۱۱-۲۴-۴۴-۵۱).

نمونه ای از قصاید دهلوی :

روز بازار عیش امسال است ماه خرداد و عید شوال است

( همان : ق ۱۱ ، ب ۱ )

وزن قصیده : « فاعلاتن مفاعلن فع لان » و بحر شعری آن « خفیف مسدّس مخبون اصلم مسبغ » می باشد .

۶- بحر منسرح: ۲ مورد. (قصاید = ۱۵-۲۹).

نمونه ای از قصاید غالب دهلوی :

باز به اطراف باغ آتش گل در گرفت مرغ به رسم مغان زمزمه از سرگرفت

( همان : ق ۱۵ ، ب ۱ )

وزن قصیده : « مفتعلن فاعلان مفتعلن فاعلان » و بحر شعری آن « منسرح مثنیٰ مطوی موقوف » می باشد .

۷- بحر متقارب: ۲ مورد. (قصاید = ۲۲-۴۷).

نمونه ای از قصاید غالب دهلوی :

همانا اگر گوهر جان فرستم به نواب یوسف علیخان فرستم

( همان : ق ۴۷ ، ب ۱ )

وزن قصیده « فعولن فعولن فعولن فعولن » و بحر شعری آن «مقارب مَثْمَن سالم» می باشد .

### بسامد بحور عروضی قصاید فارسی غالب دهلوی

#### ۱- مفاعِلن فعَلاتن مفاعِلن فع لن (فع لان)، (فعلن)، (فعلان):

بحر مجتث مَثْمَن مخبون اصلم (اصلم مسبغ)، (مخبون محذوف)، (مخبون مقصور)  
۱۸ مورد با شماره ی قصاید: ۲-۵-۷-۱۸-۲۳-۲۵-۲۶-۳۹-۴۲-۴۳-۴۳-۵۴-۵۴-۵۹-  
۶۳-۶۴-۶۵-۶۶-۶۹

بحر مجتث یکی از دلکش ترین و پرکاربردترین اوزان شعر فارسی است .

#### ۲- مفعول فاعلات مفاعیل فاعلان (فاعلن):

بحر مضارع مَثْمَن اخرب مکفوف مقصور (محذوف)  
۱۵ مورد با شماره ی قصاید: ۱۰-۱۴-۱۷-۱۹-۳۴-۳۵-۳۶-۳۷-۳۸-۴۰-۴۹-۵۲-  
۵۷-۵۸-۶۱

این وزن سنگین ، متین و متمکن ، بی گمان یکی از پرکاربرد ترین و فخیم ترین اوزان شعر فارسی است . سعدی و حافظ در محذوف و مقصور این وزن مجموعاً هر کدام ۷۴ غزل ، عطار ۴۸ غزل و انوری ۲۶ قصیده دارد . ( مدرّسی : ۱۳۸۴ ، ص ۲۴۱ )

#### ۳- فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فع لان (فعلان) ، (فع لن):

بحر رمل مَثْمَن مخبون اصلم مسبغ (مخبون مقصور) ، (اصلم)  
۱۲ مورد با شماره ی قصاید: ۸-۹-۱۳-۲۰-۲۱-۳۰-۳۱-۳۳-۴۱-۴۶-۴۸-۵۶-  
بحر رمل برای بیان مفاهیم عاطفی مثل حزن یا فرح و مانند آن مناسبت دارد .

#### ۴- مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن (مفاعیل) :

بحر هزج مَثْمَن اخرب مکفوف محذوف (مقصور)

۹ مورد با شماره ی قصاید: ۱-۳-۴-۶-۱۲-۲۷-۲۸-۴۵-۷۱  
حافظ در این وزن ۱۹ غزل ، سعدی ۳۷ و عطار ۳۴ غزل دارد .

#### ۵- فاعلاتن مفاعلتن فع لن (فع لان)، (فاعلان):

بحر خفیف مسدّس مخبون اصلم (اصلم مسبغ) ، (محذوف)

۴ مورد با شماره ی قصاید: ۱۱-۲۴-۴۴-۵۱

این وزن در شمار اوزان مشهور و پرکاربرد است ، به طوری که عطار و سعدی هر کدام به ترتیب ۶۳ و ۲۵ غزل دارند گرچه حافظ تنها ۲ غزل سروده است . انوری نیز ۱۴ قصیده دارد ، افزون بر آن منظومه هایی مانند حدیقه ی سنایی ، هفت پیکر نظامی ، هشت بهشت امیرخسرو دهلوی ، سلسله الذهب جامی و جام جم اوحدی براین وزن سروده شده است . ( همان : ص ۳۶ )

#### ۶- فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلان (فاعلتن):

بحر رمل مَثَمَن مقصور (محذوف)

۳ مورد با شماره ی قصاید : ۳۲-۶۰-۶۲

این وزن یکی از اوزان نسبتاً پرکاربرد شعر فارسی است . سعدی در مجموع محذوف و مقصور این وزن ۴۶ غزل ، حافظ ۳۳ و عطار ۴۲ غزل و ۵ قصیده دارد . ( همان ، ص ۷۷ )

#### ۷- فاعلاتن فاعلاتن فاعلان (فاعلتن):

بحر رمل مسدّس مقصور (محذوف)

۳ مورد با شماره ی قصاید: ۱۶-۵۰-۶۷

این وزن با زحافات محذوف و مقصور از اوزان زیبای مثنوی های ادب فارسی است، به گونه ای که مثنوی مولوی ، منطق الطیر و مصیبت نامه عطار ، سلامان و ابسال عبدالرحمن جامی، نان و حلوائی شیخ بهایی و روضه الاسرار سروش اصفهانی بر این وزن است .

#### ۸- مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن:

بحر هزج مثنیٰ سالم

۲ مورد با شماره ی قصاید: ۶۸-۷۰

این وزن یکی از اوزان مشهور است. سعدی در این وزن ۲۸ غزل ، حافظ ۲۴ غزل و عطار ۱۴ غزل و یک قصیده دارد.

#### ۹- فعولن فعولن فعولن فعولن:

بحر متقارب مثنیٰ سالم

۲ مورد با شماره ی قصاید: ۲۲-۴۷

سعدی در این وزن ۲ قصیده و ۱ غزل ، حافظ ۱ غزل و عطار ۷ غزل دارد. شاعران بنام ، بعضی از اوزان این بحر را برای ثبت مضامین حماسی و ملی و سرودن اشعار تمثیلی و اخلاقی به کار گرفته اند و در این انتخاب موفق بوده اند .

#### ۱۰- مفعول مفاعیلن فعولن:

بحر هزج مسدّس اخرب مقبوض محذوف

۱ مورد با شماره ی قصیده ی: ۵۵

مثنوی های مشهوری همچون لیلی و مجنون نظامی و به تقلید از آن مجنون و لیلی جامی و نیز تحفه العراقین خاقانی بر این وزن سروده شده است. همچنین ترکیب بند معروف جمال الدین محمد بن عبدالرزاق اصفهانی که دارای ۱۱ بند و در نعت رسول اکرم (ص) می باشد . در این وزن سروده شده است.

وی قبه ی عرش تکیه گاهت

( دیوان: ۱۳۶۲ ، ص ۲ ، ب ۱ )

ای از بر سدره شاهراحت

#### ۱۱- مفتعلن فاعلان مفتعلن فاعلان:

بحر منسرح مثنیٰ مطوی موقوف

۱ مورد با شماره ی قصیده ی: ۱۵

این وزن از اوزان پرکاربرد شعر فارسی است. سعدی در مجموع از این وزن ۱۹ غزل، حافظ تنها ۱ غزل و عطار ۲۰ غزل و ۲ قصیده دارد.

## ۱۲- مفتعلن فاعلات مفتعلن فع:

بحر منسرح مَثَمَّنْ مطویّ منخور

۱ مورد با شماره ی قصیده ی: ۲۹

این وزن یکی از اوزان پرکاربرد در شعر فارسی است. حافظ در این وزن تنها ۲ غزل، سعدی ۹ غزل و ۲ قصیده و عطار ۱۴ غزل دارد.

نمودار دایره ای اوزان عروضی قصاید فارسی غالب دهلوی

۱- بحر مجتث ۲۵٪، ۲- بحر رمل ۲۵٪، ۳- بحر مضارع ۲۱٪، ۴- بحر هزج ۱۷٪، ۵- بحر خفیف ۶٪، ۶- بحر منسرح ۳٪، ۷- بحر متقارب ۳٪

## نتیجه:

میرزا اسدالله خان غالب دهلوی، شاعر پارسی گوی قرن سیزدهم هجری است که در نظم و نثر شیوه ای بدیع و دلنشین داشته و دیوان اشعارش مشتمل بر ده هزار بیت غزل و قصیده می باشد. غالب دهلوی در دیوان اشعار خود ۷۱ قصیده ی فارسی دارد که مجموع ابیات آن ۳۹۱۷ بیت است.

در قصاید فارسی غالب دهلوی ۲۲ قصیده، یعنی ۳۱٪ بدون ردیف و ۴۹ قصیده، یعنی ۶۹٪ دارای ردیف است که به صورت یک و دو کلمه ای و از جنس اسم، حرف، فعل و مصدر است که از آن میان ردیف یک کلمه ای (فعل) با ۳۱ قصیده بیشترین و ردیف یک کلمه ای (مصدر) با یک قصیده کمترین قصاید را به خود اختصاص داده اند.

در قصاید فارسی غالب دهلوی ۶۹ قصیده، یعنی ۹۷٪ دارای قافیه ی اسمی و ۲ قصیده یعنی ۳٪ دارای هر دو قافیه ی اسمی و فعلی است. همچنین حرف روی (ن) با ۲۶ مورد یعنی ۳۷٪ بیشترین و حروف روی (ب- د- ه) هر کدام با ۱ مورد، کمترین موارد را در قصاید غالب به خود اختصاص داده اند.

غالب دهلوی در سرودن قصاید خود از ۷ بحر و اوزان عروضی بهره برده است که بحور مجتث و رمل هر کدام با ۱۸ قصیده یعنی ۲۵٪ بیشترین و بحور منسرح و متقارب هر کدام با ۲ قصیده یعنی ۳٪ کمترین بحور را در میان قصاید فارسی او دارا هستند.

### منابع و مأخذ

- ۱- انوشه ، حسن (۱۳۸۰) ، دانشنامه ی ادب فارسی ، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ، تهران ، چاپ اوّل .
- ۲- جمال الدّین اصفهانی، عبدالرزاق (۱۳۶۲) ، دیوان ، با تصحیح و حواشی حسن وحید دستگردی ، انتشارات سنایی ، تهران ، چاپ دوّم .
- ۳- خاقانی شروانی، افضل الدین بدیل (۱۳۶۸) ، دیوان ، به کوشش دکتر ضیاء الدّین سجّادی ، انتشارات زوآر ، تهران ، چاپ سوّم .
- ۴- سعدی شیرازی، مصلح الدین عبدالله (۱۳۶۸) ، دیوان غزلیات ، به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر ، انتشارات سعدی ، تهران ، چاپ سوّم .
- ۵- شمس الدّین محمّد بن قیس الرّازی (۱۳۷۳) ، المعجم فی معاییر اشعار العجم، به کوشش دکتر سیروس شمیسا، انتشارات فردوس ، تهران، چاپ اوّل .
- ۶- عرفی شیرازی (۱۳۷۸) ، کلیّات ، به کوشش و تصحیح پروفیسور محمّد ولی الحق انصاری ، موسسه ی انتشارات و چاپ دانشگاه تهران ، چاپ اوّل .
- ۷- غالب دهلوی، اسدالله بن عبدالله (۱۳۸۱) ، سومنات خیال، مقدّمه، تصحیح و تحقیق: دکتر محمّد حسن حائری، مؤسسه ی انتشارات امیرکبیر، تهران، چاپ اوّل .
- ۸- کاظمی، حسین (۱۳۴۱) ، پنج شعله ی جاوید، هلال، ج ۱۰، ش ۳ (ش مسلسل ۴۱)، بهمن ماه .
- ۹- مدرّسی ، حسنین (۱۳۸۴) ، فرهنگ کاربردی اوزان شعر فارسی ، بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی و سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت) ، تهران، چاپ اوّل .

\*\*\*\*\*



محمدزمان خدایی\*  
صادق کریمی\*\*

## روابط صفویان و عادلشاهیان دکن

چکیده:

ایرانیان با استناد به منابع تاریخی و جغرافیایی هند، دکنشیناپتا سرزمین واقع در جنوب هند در جنوب رشته کوه ویندیا را دکن می نامیدند. این سرزمین با وجود رودخانه های پرآبی مانند کریشنا، گوداوری، تنگابدرا و... سرزمینی سرسبز و از قدیمیترین ایام مرکز فعالیت های بازرگانی بود.

منابع کهن هند چون وداها و پورناها از یک سو و از سوی دیگر منابع اساطیری و تاریخی به روابط ایران و دکن از کهن ترین ادوار اشاره دارند. در حالی که اساطیر ایرانی چون گرشاسب نامه به حضور گرشاسب در دکن به صرف سرکوبی بهو شاه خاطی سرانندیب که علیه شاهنشاه هند مہراخ قیام نموده بود اشاره دارد. منابع تاریخی از عصر ایلام تا سقوط سلسله ساسانی روابط ایران و دکن مورد بررسی قرار می دهد. حتی پس از اسلام این روابط نه تنها منقطع نشد، بلکه ابعاد گستره تری نیز یافت. سلسله بهمنی در دکن توسط سرداری که نسب خود را به کیانیان ایران می رسانید تاسیس گردید. دربار شاهان بهمنی مامن ایرانیان فرهیخته عصر گردید. شاهان این سلسله از حافظ و شاه نعمت الله ولی برای حضور در دکن دعوت به عمل آوردند.

پس از بهمنیان سلسله های بعدی مانند قطب شاهیان و عادل شاهیان نیز تا حد زیادی خاستگاه ایرانی داشتند. در همین دوران در شمال هندوستان سلسله گورکانی با کمک معنوی شاه اسماعیل صفوی تاسیس و با کمک مادی و نظامی شاه تهماسب تقویت گردید. در عصر اکبر مغول یکی از بزرگترین پادشاه گورکانی سیاست نگاه به دکن آغاز گردید. هدف این سیاست ضمیمه کردن پادشاهی های کوچک دکن به امپراتوری مغولان بود. در این دوره به واسطه نقش شاه عباس صفوی

\* - استادیار گروه ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید چمران اهواز. [m\\_z\\_khdaey@yahoo.com](mailto:m_z_khdaey@yahoo.com)

\*\* - مدرس دانشگاه پیام نور اهواز - کارشناس ارشد تاریخ ایران باستان.

در ماندگاری این سلسله ها که خطبه به نام شاه ایران می خواندند واقف می شویم . نقشی که شاه عباس در ابقای این سلسله ها ایفا کرد ، برگ زرینی از تاریخ روابط سیاسی ایران و هندوستان را در معرض دید خوانندگان قرار می دهد .

کلید واژه : صفویان ، عادل شاهیان ، دکن ، ایران ، قندهار ، گورکانیان .

\*\*\*

## مقدمه :

منابع کهن تاریخی و جغرافیایی هند، سرزمین های واقع در جنوب رشته کوه های ویندیا Vindya را که از مغرب تا مشرق هند کشیده شده اند را دکشیناپتا یا قطعه جنوبی گفته اند. این نام در قبال سرزمین های شمالی هند که هندوستان نامیده می شود موضوعیت بیشتری پیدا می کند زیرا که بتدریج دکشیناپتا که در منطقه جنوبی هند واقع شده بود به مفهوم جنوب نیز تلقی گردید. ایرانیان و سپس اقوام دیگری که روابط تجاری و یا سیاسی با این منطقه برقرار نمودند آن را دکن نامیدند به گونه ای که اکنون نام دکن نامی آشنا برای مردمان هند از جمله محققان هندی - چه در تاریخ و چه در جغرافیا - است.

رودخانه های مهمی چون کریشنا Krishna، تنگابدر Tungabdra،

گوداوری Godawari، بیما Bhima، منجیرا Manjira، تپتی tepti و ماهانندی Mahanaddi عامل سرسبزی این بخش از کشور هندوستان است که بدلیل نزدیکی به خط استوا عمدتاً دارای آب و هوایی گرم است. تنها در مناطق غربی یعنی ماهاراشترا آب و هوا معتدل و یا در بعضی از مناطق نسبتاً سرد است.

از قدیمی ترین ایام سلسله هایی چون ساتاواهانا Satavahana که آندرا Andhra نیز خوانده می شود، هم چنین ماوریا Maurya که در اصل آریایی و ایرانی و از مردم مورو یا مرو و یامرو دشت (۱) فارس بوده در اینجا حکومت کرده اند. مهم ترین شاه سلسله ماوریا آشوکا Ashoka بود که بودایی گری را پذیرفته و مشوق و مروج این آئین شده و آن را تا اقصی نقاط جنوب هند گسترش داد.

## ایران باستان و دکن

جدا از منابع مذهبی ایران و هند چون وداها، پوراناها و اوستا که به پیوندها و پیوستگی های دیرینه دو کشور ایران و هند اشاره می نمایند، پاره ای از منابع اساطیری هر دو ملت حاوی اطلاعاتی در خصوص ارتباطات این دو ملت در اعصار پیش از تاریخ است. چهره های اساطیری ایران چون جمشید کاؤس فریدون (تراپتون و ترایتون در منابع ایران و هند) در اساطیر هند ظاهر شده اند (۲) در حالی که ترایتون تهیه کننده نوشابه سکرآور سوما Soma در هند است ترایتون ایرانی نیز تهیه کننده نوشابه بهشتی هئوما می باشد. (۳) بهرام ایزد ایرانی دارای ده تجلی همانند ویشنو Vishnu ایزد هندی است. (۴) جالب توجه است که این تجلیات شبیه یکدیگرند؛ و این در حالی است که ایزدان دیگر چون وایو، آگنی، اپم نپات، مهر و بسیاری دیگر از ایزدان هر دو قوم بیشترین قرابت به یکدیگر را دارا هستند. منابع تاریخی همانند منابع اساطیری حاوی اطلاعاتی در خصوص دیرینگی روابط تاریخی این دو ملت کهنسال و بنیان تمدن جهانی هستند.

داریوش در کتیبه های تاریخی خود از هند به عنوان یکی از خستریاوان ها یا به گونه ای که یونانیان «ساتراپی» گفته اند اشاره می کند. البته مراد از هند در کتیبه های هخامنشی سرزمین کنونی پاکستان، پنجاب، گجرات و ماهاراشترا است. شادروان پروفیسور سانکالیا Sankalia (۵) مورخ و باستانشناس هندی با اشاره به پاره ای از کشفیات مرتبط با ایرانیان هخامنشی در سواحل غربی هند براین باور بود که در گذشته دور تاریخی روابطی تجاری بین ایران و مناطق غربی و جنوب غربی هند برقرار بوده است. با سقوط هخامنشیان ایرانیان بسیاری در کسوت نظامیان، هنرمندان و چهره های روحانی به هند سرازیر شدند که نام شماری از آنها در منابع هندی مذکور است. در این منابع از افسران و سیاستمداران ایرانی فرن زاترس (فرزاد؟) و توشاسپا که به فرماندهی نیروی ارابه سوار و حکومت کاتیاوار Katiavar منصوب شده اند، (۶) هم چنین از زنان ایرانی که به حفاظت جان شاه و حرم او اشتغال داشته و در منابع هند از آن ها به نام یاوانی Yawani (۷) سخن گفته اند یاد شده است. شایان ذکر است که در سنسکریت «ج» به جای ی نشسته و بنابراین «یاوان» همان جوان است که با

افزودن «ی» تأنیث تبدیل به «یاوانی» شده است. اکنون نیز به پلیس و نیروی نظامی گهگاه جوان گفته می شود. این نیروی نظامی در اقتدار نظامی چند راگوپتا شاه نیرومند و ایرانی الاصل ماوریا نقش مهمی ایفا نموده بودند.

هنرمندان ایرانی نیز شهر ماتورا پایتخت باستانی هند را، همچون تخت جمشید ساخته و زینت دادند و ستونهای یادبود آشوکا را چون ستونهای کاخ تخت جمشید برافراشتند. (۸)

موبدان عصر هخامنشی نیز شاید پس از قتل عامی که داریوش از آنها به عمل آورد و در تاریخ آن روز کشتار به نام مگوفونی شهرت دارد و یا پس از سقوط سلسله هخامنشی و در راستای حفظ مذهب خویش سر از هند در آوردند تا در تاریخ هند به نام مگی برهمن یا مغان برهمن شهرت پیدا کنند. آنچه که هست گویا پس از ۹ سده شمار دیگری از دینداران ایرانی یعنی مسیحیان پس از قتل عام هایی که توسط شاپور دوم و دیگر شاهان ساسانی از آنها به عمل آمد رهسپار هند شدند تا اقلیتی به نام مسیحیان سوریانی را در دکن به وجود آورند. اکنون پس از قرن‌ها سنگ قبرهای آنها که دارای نوشتار پهلوی ساسانی (۹) است از آن روزها سخن می گویند.

اما مهاجرت‌های مذهبی ادامه یافت. شماری از زردشتیان در راستای حفظ آئین کهن زردشتی و شاید گریز از پرداخت جزیه رهسپار هند شدند که فرزندان آنان اکنون پارسیان هندند. و باز شماری از ایرانیان این بار مسلمان و شیعه که از دست حاکم جبار اموی حجاج بن یوسف ثقفی گریختند که اینان نخستین جمعیت مسلمانان جنوب هند را تشکیل دادند. بنابراین در جا به جای دکن همانند دیگر نقاط هند ایرانیانی را خواهیم دید که در ادوار مختلف از سرزمین اجدادی خود گریخته بوده اند تا در بهشت آریائیان\* به زندگی خود ادامه دهند.

بسیاری از مسلمانان این منطقه به این اعتراف دارند که اجداد آنها در زمانهای بسیار دوری که کس نمی داند به این جا مهاجرت کرده و دیگر هرگز به ایران باز نگشته اند. در میان این مهاجران کولیان ایرانی که از دست محمد بن مظفر گریخته اند فراوانند که هنوز به گویش فارسی با لهجه شیرین شیرازی سخن می گویند. جالب آن که هنوز لباس آنها لباس شیرازیان سده های گذشته است که

گهگاه در منابع باستانی به آنها اشاراتی رفته و یا وسیله جهانگردان اروپایی به تصویر کشیده شده و یا عکسبرداری شده اند.

### تشکیل سلسله بهمنی

چون محمدبن تغلق شاه هندوستان نگران حمله تیمور لنگ و سقوط دهلی و از دست دادن تاج و تخت خود بود مصمم شد که پایتخت خود را از دهلی به نقطه ای دیگر منتقل کند. پس از ارزیابی‌هایی که صورت گرفت شهر باستانی دوگیر Deogir (۱۰) را جهت پایتختی جدید برگزیده آن را قبه الاسلام و سپس محمدآباد نام نهاد. بعدها این شهر دولت آباد و سرانجام اورنگ آباد نام گرفت. انتقال پایتخت منجر به خالی شدن خزانه او شد و وی جهت ترمیم آن فشار همه جانبه ای بر مردم خویش وارد کرده و حتی اسکناس‌هایی همانند چاو مغولان چاپ نمود که مورد اقبال عموم واقع نشد و چون ترمیم خزانه نیاز به پول آن هم در کمترین زمان ممکنه را داشت؛ مردمان سرزمین‌های تازه تصرف شده را مجبور به پرداخت مالیات‌های سنگین در فرصتی کم نمود. از جمله سرزمین‌هایی که مجبور به پرداخت مالیات شدند دکن بود. افسران جوان وی که در تاریخ هند به نام امیران صده خوانده شده اند نگران از امکان شورش مردم، در وصول مالیات از مردم با ملایمت رفتار نمودند. شاه تغلق این ملایمت را شورش یا مقدمه شورش علیه خود انگاشته مصمم به قتل افسران جوان خویش شد. آنها؛ که از نیت سلطان آگاه شده بودند عملاً سر به شورش برداشت افسری از میان خویش را به شاهی برگزیدند. این افسر جوان وبا اراده علاء الدین حسن نام داشته که چون نسب خود را به بهمن فرزند اسفندیار کیانی می‌رسانید سلسله ای را که بنیان نهاد بهمنی نام گرفت. (۱۱)

این سلسله شاهان یزرگی چون محمدشاه دوم داشت که از حافظ دعوت به سفر هند نمود. (۱۲) از دیگر شاهان این سلسله احمدشاه بهمنی است که از شاه نعمت الله ولی درخواست نمود که به هند سفر کند، اما شاه نعمت الله پیری را بهانه کرده نوه خود نورالله را رهسپار هند نمود و چون شاه نعمت الله خرقه

تهی کرد تنها فرزند او شاه خلیل الله نیز رهسپار هند گردیده و به فرزند خود پیوست. از آن پس تا زمان شاه علی رضا دکنی قطبیت در دکن باقی ماند.

در زمان محمدشاه سوم وزیر سیاس و دانشمند بهمنیان خواجه محمودگاوان که از احفاد گاوانبارگان شمال ایران بود و نژاد به گیل گاوانباره شاهزاده ساسانی می رسانید در اثر سعایت دشمنان به فرمان شاه کشته شد که سال شهادت وی به حروف ابجد «قصه مرگ به ناحق بود» که مطابق با ۱۴۸۱/۸۸۶ است. تنها هشت سال پس از شهادت وی زمینه فروپاشی سلطنت بهمنی مهیا شد. امرای قدرتمند اعلام استقلال نمودند و چون در سال ۱۵۲۷/۹۳۴ آخرین شاه این سلسله در احمدنگر و در غربت وفات یافت از فروپاشی این سلسله پنج سلسله با عقاید متفاوت مذهبی پدیدار شدند.

۱- عادل شاهی شیعه

۲- قطب شاهی شیعه

۳- برید شاهی سنی

۴- عمادشاهی سنی

۵- نظام شاهی که ابتدا سنی بودند اما در سایه مجاهدت شاه طاهر کاشی که مربی شاهزادگان صفوی بود مذهب تشیع اختیار نمودند.

در جنگ قدرتی که بعدها در بین این سلسله ها رخ داد عادلشاهیان توانستند عمادشاهیان، برید شاهیان و سپس به کمک مغولان نظام شاهیان را شکست داده سرزمین های آنها را به کشور خویش ملحق سازند؛ بنابراین در آغاز قرن هفدهم در دکن تنها دو دولت مقتدر شیعه یعنی عادلشاهیان و قطب شاهیان بجا ماندند. بنیانگذاران این دو سلسله شاهزادگان قره قویونلو بودند.

### تشکیل سلسله عادلشاهی

با کشته شدن جهانشاه قره قونونلو به دست اوزون حسن بایندری (آق قویونلو) تعقیب و تعذیب شاهزادگان قره قویونلو آغاز شد. بسیاری از شاهزادگان قره قویونلو در راستای حفظ جان به هند گریختند که یکی نیز یوسف بیگ فرزند محمود بیگ قره قویونلو بود که پدرش امارت ساوه را به عهده داشت. وی به خدمت سلطان محمد سوم شاه بهمنی درآمد و در سایه رشادت و قدرت بدنی خود به کوتوالی یا ریاست پلیس بیدر و سپس به امارت

برخی از مناطق کشور درآمده لقب عادل خان یافت. از جایی که محمودگاوان دارای فرزند نبود وی را به فرزندخواندگی پذیرفته و بنابراین چون محمودگاوان کشته شد املاک وی و از جمله حکومت بیجاپور به وی رسید. نظر به این که سلطان محمود بهمنی فرزند محمدشاه سوم سلطانی سلیم النفس اما ضعیف و در کودکی به سلطنت رسیده بود و در طی مدت کودکی امور کشور را ملک برید اداره می نمود وی اختیار چندانی در اداره امور مملکت حتی پس از آن که به سن بلوغ رسید نداشت. امور کشور در دست ملک برید وزیر او بود که در واقع سلطنت می کرد. بنابراین از سال ۱۴۸۹/۸۹۵ عملاً استانهای تابعه هر یک به نوعی سراز حکومت بیدر برتافتند و اعلام استقلال نمودند. البته در مورد این دو شاهزاده قره قویونلو اوضاع به گونه ای دیگر بود. یعنی تا زمانی که آنها زنده بودند هیچ گاه از انجام وظایف خود به عنوان شاهان فرودست نسبت به شاه بهمنی خودداری ننمودند. به طور مثال یوسف عملاً از سال ۱۴۸۹/۸۹۵ به عنوان شاهی مستقل بر بیجاپور حکومت می کرد اما تا زمان مرگ خود در سال ۱۵۱۰/۹۱۶ روابط خود را باسلطان محمود بهمنی قطع نکرده (۱۳) و با وی چون سلطانی فرادست خود رفتار نمود. در بسیاری از موارد خاصه سر بر قدم شاه گذاشت. (۱۴) و هر هنگام که سلطان محمود نیاز به سپاه یا پول جهت نیازمندیهای خود داشت به طور محرمانه و جوهی را به وی رسانید. (۱۵) علت نیاز سلطان بهمنی به پول آن بود که امیر برید وزیر سلطان تمام قدرت شاه بهمنی را غصب و شاه را از انجام کوچکترین فعالیت ها محروم نموده بود و این یکی از علل استقلال طلبی سلسله های دکن در قبال سلطان بهمنی به شمار می آمد که تنها بازیچه ای در دست امیر برید الممالک بود.

### اعلام تشیع در دکن

خیزش شاه اسماعیل صفوی و پیروزی وی بر آق قویونلوها و سپس اعلام تشیع به عنوان مذهب رسمی ایران از جانب وی موضوعی کوچک نبود که بازتابی گسترده نداشته باشد. در واقع پیروزی وی از دو سو مایه خرسندی قره قویونلوها بویژه عادلشاه و قطب شاه شد؛ زیرا از یکسو دشمن دیرینه آنها آق

قویونلوها شکست خورده که به نوعی پیروزی قره قویونلوها محسوب می شد. از سوی دیگر تشیع مذهب قره قویونلوها مذهب رسمی ایرانیان گردیده بود.

علاقه یوسف به شاه اسماعیل صفوی که مرشد و مراد او به شمار می آمد تابدان حد بود که فرزند و جانشین خود را اسماعیل نامگذاری کند. بنابراین پس از شش ماه که از اعلام تشیع در ایران گذشت، یوسف عادلشاه در نوامبر سال ۱۵۰۲/۹۰۸ به نقیب خان مشهدی از سرداران خود دستور داد تا در نماز جمعه الفاظ علی ولی اله را در اذان بگنجانند که به خودی خود اعلام تشیع در سرزمین دکن بود. (۱۶) از آن زمان نام شاه اسماعیل صفوی زینت بخش خطبه های نماز در سراسر حوزه فرمانروائی یوسف عادلشاه گردید. (۱۷)

البته صفویان هیچ گاه خود را ولی نعمتان شاهان عادلشاهی ننامیدند بلکه در مکاتبات خود با عادلشاهیان آنها را به عنوان شاهان مستقل دارای چتر و رایت خطاب کرده اند. (۱۸) با اعلام تشیع از جانب یوسف، برخی از سرداران یوسف که پیرو مذهب تسنن بودند لب به اعتراض گشودند، اما یوسف با ذکر آیاتی چون لکم دینکم ولی دین و «لا اکراه فی الدین» امرای معترض را به خویشستن داری واداشت. (۱۹)

### آغاز روابط دیپلماتیک

بدرستی نمی دانیم که نخستین سفیران عادلشاهیه و صفویه چه کسانی بوده و در چه شرایط و با چه انگیزه ای به سفارت گسیل داده شده اند، اما به نظر می رسد که فتح تبریز و متعاقب آن اعلام تشیع به عنوان مذهب رسمی ایران مستمسک خوبی برای یوسف عادلشاه شیعی بوده باشد تا سفیری را روانه دربار مرشد و مراد خود شاه اسماعیل نموده او را بدان کار سترگ تمجید و تحسین کرده و شاد باش گفته باشد، هرچند شاید دل نگرانی شاه اسماعیل از واکنش خواندن خطبه آن هم به شیوه شیعیان پس از گذشت قرنها که از عصر آل بویه گذشته بود آن هم در پایتختی چون تبریز که فاصله چندانی با دولت عثمانی سنی مذهب که خلیفگی دنیای تسنن را به دوش می کشید شاه اسماعیل را آن



اندازه دل نگران نموده باشد که آمدن سفیری از کشوری دور دست را چندان جدی نگیرد.

اما یوسف عادلشاه لازم می دید که خبر اعلام تشیع که آرزوی قلبی او بود هم چنین گنجاندن نام دوازده امام و نام شاه اسماعیل صفوی در خطبه های نماز جمعه را به اطلاع مرشد و مراد خود برساند. بنابراین در سال ۱۵۰۹/۹۱۵ در حالی که از اعلام تشیع در بیجاپور هفت سالی گذشته بود؛ یوسف سید احمد هروی یکی از سرداران و درباریان شیعه خود را به سفارت نزد شاه اسماعیل صفوی اعزام داشت (۲۰) تا شاید سفارتهایی را که از جانب دکن ارسال شده ولی شاه ایران به هر دلیل فرصت پرداختن به آنها را نکرده بود، یادآور شود. جای تعجب است که پاسخ این سفارت ده سال پس از عزیمت سید احمد هروی و در سال ۱۵۱۹/۹۲۵ به بیجاپور وارد شد. سفیر ایران که ابراهیم بیگ نام داشته حامل نامه و هدایای شاهانه ای بود که شاه اسماعیل صفوی جهت اسماعیل عادلشاه ارسال نموده بود. (۲۱) در نامه ای که شاه اسماعیل ارسال نموده بود از اسماعیل عادلشاه با القاب شاهانه یاد شده بود (۲۲). آیا علت تأخیر در پاسخ و سفارت یوسف عادلشاه ناشی از عدم موفقیت شاه اسماعیل صفوی در جنگ چالدران بود هر چند به نظر می رسد که شادی و شادکامی اسماعیل عادلشاه از دریافت نامه مراد و مرشد عقیدتی آنها شاه اسماعیل چندان بوده است که اسماعیل عادلشاه گفته بود: از امروز پادشاهی من معنای واقعی یافت. (۲۳) پس از ورود سفیر ایران بود که اسماعیل عادلشاه سپاهی همانند قزلباش ایران که کلاه سرخ بر سر می نهادند تشکیل داد. (۲۴) در زمان سلطنت ابراهیم عادلشاه یکم ۹۶۵-۱۵۵۷/۹۴۱-۱۵۳۴ به دلیل آن که حکومت‌های قطب شاهی و نظام شاهی هر دو پیرو مذهب شیعه بودند وی صلاح در آن دید که خود را هر چه بیشتر به علما و سرداران پیرو سنت نزدیک کند تا در صورتی که جنگی بین او و دولتهای همجوار صورت گیرد از نیروی مذهب سنت، بر علیه دولتهای متخاصم استفاده کند. به زعم شماری از محققان وی شیعه ای بود که تقیه می کرده است، و البته شاید این ادعا دور از واقعیت نباشد زیرا که معلمان فرزند وی علی، دوتن از علمای طراز اول شیعه به نام های خواجه عنایت الله شیرازی و ملا فتح الله

شیرازی بودند (۲۵) که نهال ایمان مذهبی شیعیگری را در دل علی کاشتند. طبیعی بود که سلطان پیرو مذهب سنت خطبه چهار یار خوانده و نام شاهان صفویه را از خطبه نماز جمعه حذف کند.

در دوران حکومت علی عادلشاه یکم ۹۸۸-۹۶۵/۱۵۸۰-۱۵۵۷ بار دیگر مذهب شیعه موقعیت پیشین خود را بازیافت. خطبه دوازده امام خوانده و نام شاهان صفویه در مراسم خطبه نماز جمعه گنجانده شد. (۲۶)

به درستی نمی دانیم نخستین سفارتی که از جانب علی عادلشاه روانه ایران گردید در چه تاریخی بوده است اما از آن جایی که معمولاً شاهانی که بر اریکه قدرت می نشستند به ویژه اگر خود را فرو دست شاهی دیگر می انگاشتند سفیری روانه دربار آن شاه کرده آغاز حکومت خود را اعلام می نمودند، که البته شاید در عرف قرون میانه به نوعی می توانست اجازه خواستن برای شروع سلطنت تلقی شود، به ویژه درباری که شاه آن مرشد علی تلقی می شد. بنابراین سفیر علی می بایست سفارت خود را پس از مرگ ابراهیم و شروع سلطنت خود یعنی حدود سال ۱۵۵۷/۹۵۸ آغاز نموده باشد.

اما نگرانی شاه تهماسب از حضور با یزید شاهزاده ناآرام و بلند پرواز عثمانی در ایران و اصرار سلطان سلیمان پادشاه عثمانی که خواستار استرداد فرزند بود، (۲۷) و خطراتی که از جانب این پدر و پسر ایران را تهدید می نمود می توانست عامل عدم ذکر حضور سفیر دکن و تأخیر در ارسال سفیر از جانب ایران تلقی شود. اما ذکر سفارت دوم علی در عالم آرای عباسی آمده است که خود دلیلی بر دریافت سفارت نخست می باشد اما شاید به دلائلی که گفته شد ارسال سفیر از جانب ایران به تاخیر افتاده باشد، ضمن آن که این احتمال نیز وجود دارد که شاه ایران تهماسب از اقدام ابراهیم عادلشاه یکم که خطبه چهار یار را برگزیده بود ناخرسند و لزومی به ارسال سفیر نمی دیده است.

این روش خودپسندانه البته در شاه تهماسب وجود داشته است به طور مثال جوهر آفتابه چی پیشخدمت همایون از تغییر اخلاق تهماسب که گهگاه رخ می داده و بر خلاف عرف و عادات شاهی بوده گله نموده است. اسکندر منشی می نویسد، «در سال ۱۵۷۶/۹۸۴ سفارت دوم علی از بیجاپور وارد شده است.» در نامه ای که

سفیر علی به همراه آورده بود قید می کرد که در بیجاپور خطبه به نام نامی ائمه اطهار و شاه تهماسب خوانده می شود. (۲۸) احتمالاً آشفستگی دربار ایران پس از روی کار آمدن شاه اسماعیل دوم و سپس دوران ضعیف سلطنت سلطان محمد خدابنده و ابتدای دوران سلطنت شاه عباس یکم فرصت مبادله سفیر را میسر نمی ساخته است. اما حوادثی که پس از آن رخ داد مرحله دیگری از روابط سیاسی بین دولت صفویه و عادلشاهیه دکن را میسر ساخت.

### **دوران دوم ارتباطات صفویه و عادلشاهیه**

دوران دوم ارتباطات سیاسی از آن نظر حائز اهمیت است که در ایام حیات سه تن از برجستگان و نخبگان سیاسی و هنری آن عصر اتفاق افتاده است. در این دوره شاه عباس یکم در ایران، اکبر فرزند همایون، شاه ادب دوست و هنر پرور هند در آگرا و ابراهیم عادلشاه دوم، شاه هنرمندی که در عرصه معماری، نقاشی و موسیقی چهره ای متمایز بود (۲۹) در بیجاپور حکومت می کردند. در این دوره مسئله قندهار باعث تنش بین دولت مغول هند و ایران بوده و ابراهیم عادلشاه حکمران سیاستمدار دکن با تمهیداتی سنجیده از این اختلافات به نفع خود بهره داری مناسب سیاسی نموده است اما ریشه مشکل قندهار را در کجا باید جستجو کرد؟

### **پناهندگی همایون به ایران**

بابر بنیانگذار سلسله مغول یا تیموری یا گورکانی با کمک ایرانیان هند را تصرف کرد و به شهرت و قدرت رسید (۳۰) بنابراین چون فرزندش همایون از شیرشاه سوری شکست یافته و ناگزیر به ترک هند شد ایران را جهت پناهندگی خود انتخاب نمود. در امر کوت حمیده بانویبگم همسر آبستن خود را به قندهار فرستاده و خود رهسپار ایران شد، (۳۱) اما به لحاظ ادب و اجازه ورود با نامه ای که حاوی شعر زیر بود از تهماسب رخصت ورود به ایران را نمود.

خسروا عمری است کاین عنقای عالی همتم	قله قاف قناعت را نشیمن کرده است
روزگار سفله ی گندم نمای جو فروش	طوطی طبع مرا قانع به ارزن کرده است
دشمنم شیراست و عمری پشت بر من کرده است	حالیا از روی خصمی روی بر من کرده است
التماس از شاه آن دارم که با من آن کند	آنچه با سلمان علی در دشت ارژن کرده است (۳۲)

شاه تهماسب خرسند از حضور همایون که در آن هنگام در سیستان بود با ارسال نامه و شعر زیر مقدم او را به ایران خوش آمدگفت .

همای اوج سعادت به دام ما افتد      اگر ترا گذری بر مقام ما افتد (۳۳)

همایون با احتراماتی که شایسته مهمان عالیقدری چون او بود به ایران وارد شد و در قزوین به حضور شاه تهماسب رسید و فی البداهه گفت :

شاهان جهان جمله هما می طلبند      بنگر که هما چگونه در سایه تست (۳۴)

همایون دوازده سال در ایران ماند و شاید در اثر تلقینات بیرام خان قراملو، امیر لشکر همایون که رفیق و همدم او نیز بود و شاید بنا به ملاحظات سیاسی، مذهب تشیع اختیار نمود. (۳۵) شعر زیر به این حادثه اشاره دارد.

گشتیم بجان بنده اولاد علی      هستیم همیشه شاد با یاد علی  
چون سر ولایت از علی ظاهر شد      کردیم همیشه ورد خود نادعلی

به هر روی همایون به کمک شاه تهماسب باردیگر سلطنت هند را بچنگ آورد. قرار بر این بود که به پاس محبت و کمک تهماسب به همایون قندهار به ایران داده شود. مسئله قندهار بعدها از مهم ترین عوامل تنش بین حکومت‌های ایران و هند گردید. اکبر جانشین همایون هیچ گاه از تصرف مجدد قندهار غافل نشد. آن چه که مغولان را در تصرف قندهار کمک شایان نمود

رفتار موهن و بد ایرانیان با افغانه ساکن قندهار بود که آنها را متمایل به مغولان هند نمود.

## اکبر و تصرف دکن

اکبر ارتش بزرگی داشت که می بایست در جایی به کار گرفته شود زیرا که در غیر این صورت ممکن بود امنیت داخلی کشور را به خطر اندازد. پس قصد تصرف دکن را نمود. وی ابتدا خاندش را تصرف نمود و سپس عزم تصرف احمدنگر پایتخت نظام شاهیان را نمود. ابراهیم عادلشاه اگر چه می دانست که تصرف احمدنگر به وسیله اکبر مغولان را همسایه عادل شاهیان خواهد کرد اما چون عملاً راه دیگری برای وی باقی نمانده بود مصمم شد در تسخیر احمدنگر به اکبر کمک نموده بخشی از احمدنگر را به متصرفات خود ضمیمه کند. این کار صورت گرفت اما عواقب ناگواری به دنبال داشت؛ زیرا مغولان که اکنون خاندش و احمدنگر را در دست داشتند علاقه مند بودند که بیجاپور را نیز به امپراتوری مغول منضم کنند. بنابراین پس از مدتها که رابطه ای سیاسی بین ایران صفوی و دکن موجود نبود ابراهیم عادلشاه با آگاهی از دشمنی مغول و صفویه در خصوص مسئله قندهار به این اندیشه افتاد که با دولت صفویه ارتباط سیاسی برقرار کرده امکان تصرف مجدد قندهار توسط ایرانیان را مطرح نماید. بدیهی بود که جنگ احتمالی بین ایران و مغول هند و یاحتی نا آرامی در مرزهای دو کشور کافی بود که برای مدتی ذهن مغولان از جانب دکن معطوف قندهار شود و چنین نیز شد.

## شاه (میر) خلیل اله اصفهانی و نقش وی

شاه خلیل الله اصفهانی یا به گونه ای که در بعضی منابع میر خلیل الله آمده است چهره ای درخشان در تاریخ روابط ایران و دکن است. حضور ناگهانی وی در دکن و سپس نقش فعال و کلیدی او در قبال مسائل مربوط به قندهار تامل برانگیز است. وی که معلم شاهزادگان صفوی و از طرفی مشاور و در عین حال طرف اعتماد شاه عباس بود نمی توانست یا نمی بایست بدون

هماهنگی یا بدون آنکه نیازی به وجود او باشد در بیجاپور حاضر شود، بنابراین به نظر می رسد که سالها پیش از آن که بار دیگر دو دولت عادلشاهی و صفوی رسماً به مبادله سفیر بپردازند، یعنی زمانی که حضور جدی اکبر جهت تصرف دکن محرز شده بود به درخواست ابراهیم عادلشاه و البته تمایل شاه عباس که بی میل نبود حکومتی شیعه که متمایل به صفویان بوده در دکن روی کار باشد شاه خلیل الله را جهت مشاوره و هدایت سیاسی ابراهیم عادلشاه فرستاده باشد. وی خطاطی زبردست بود و ظهوری ترشیزی در کتاب سه نثر خود او را یکی از پنج شخصیت برجسته دربار عادلشاه بر می شمرد. ظهوری او را که عارفی متقی بود با عنوان حضرت (۳۶) خطاب می کند که نشان از موقعیت ممتاز وی در دربار عادلشاهی است. در هیچ منبعی از نقش شاه خلیل الله در دربار اکبر سخن به میان نیامده است؛ اما می دانیم که وی نقشی سرنوشت ساز در تصمیم گیری های دربار عادلشاهیان داشته است و بعید نیست که ازدواج دختر ابراهیم عادلشاه با دانیال پسر اکبر به پیشنهاد شاه خلیل الله اصفهانی صورت گرفته باشد. هر چه که هست گویا این ازدواج تا مدتی اوضاع سیاسی دکن را به حال عادی درآورده است.

اکبر در سال ۱۶۰۶/۱۰۱۵ درگذشت و شاید غم از دست دادن فرزندش دانیال که پیش از وی به فاصله کمتر از یک سال درگذشت هم چنین شورش ولیعهدش جهانگیر در مرگ نا به هنگام وی بی تاثیر نبوده است. هرچه هست اکبر پیش از مرگ و در سال ۱۰۰۴/۱۵۹۵ قندهار را به تصرف خود در آورد. (۳۷) فتح قندهار تاثیر ناخوشایندی بر شاه عباس داشت اما وی به دلیل آنکه تازه بر تخت سلطنت استوار و هنوز موقعیت خود را آن چنان که باید تثبیت ننموده بود فکر استرداد مجدد قندهار را به زمان دیگری وا گذاشت. البته باید به خاطر داشته باشیم که ازبکان فکر شاه عباس را شدیداً به خود مشغول کرده و شاه عباس می بایست ابتدا به بلند پروازی و خطرانی که از جانب آنها ایران را تهدید می کرد اندیشه کند. در واقع شاه عباس به درستی می اندیشید که قندهار در دست مغول به مراتب بهتر از بودن آن به دست ازبکان است زیرا چنانچه قندهار به دست

ازبکان می افتاد به عنوان قدرتی فائقه در شرق ایران ظاهر می توانستند به طور فزاینده ای امنیت ایران در صفحات شرقی را به مخاطره بیندازند.

### پیش زمینه فتح قندهار توسط شاه عباس

مرگ عبدالله خان ازبک و قتل پسرش عبدالمومن خان در سال ۱۵۹۷/۱۰۰۶ هم چنین پیروزی های شاه عباس در مقابله با ازبکان موقعیت ایران را در نواحی شرقی مستحکم کرد. شاه عباس پس از این پیروزی ها نامه ای از هرات توسط سفیری بنام میرزا علی بیگ به دربار اکبر فرستاد که در این نامه نوشته شده بود «اینک که همه مناطق از دست رفته امپراتوری ایران بار دیگر به اختیار دولت ایران درآمده است جادارد که اکبر به فکر استرداد قلعه قندهار باشد. (۳۸)» در واقع شاه عباس به صورت زیرکانه ای پاسخ ظریف و مزورانه اکبر را می داد. اکبر چون قندهار را در سال ۱۵۹۵ متصرف شد در نامه ای که به شاه عباس نوشت متذکر شده بود که چون میرزایان قندهار (حکام وابسته به صفویه) اخیراً آن چنان که باید به سلطنت صفویان وفادار نبودند بنابراین او تصمیم گرفت که قندهار را برای وی (یعنی شاه عباس) تصرف کند.

بازگشت اکبر از لاهور به اگرا در سال ۱۵۹۸/۱۰۰۷ و عدم پاسخ روشنی به شاه عباس نشان از اطمینان وی بود که شاه عباس فعلاً به فکر تسخیر قندهار نیست. (۳۹)

اما شاه عباس با عدم ارسال سفیر و استقبال معمولی از سفرای هند از جمله میر معصوم در سال ۱۰۱۲ - علی رغم آن که هدایای گرانبهائی که تا آن هنگام سابقه نداشت با خود آورده بود مورد تفقد چندان شاه عباس واقع نشد - ناخرسندی خود را از فتح قندهار توسط اکبر نشان داد. شاه عباس هنگام بازگشت میر معصوم نامه ای از عمه خود خطاب به مادر اکبر حمیده بانو بیگم فرستاد (۴۰) که به نظر دارای طنزی ظریف بوده و آن این است که اکبر چون مرد در قبال قول خود به حفظ و سپس استرداد قندهار عمل نکرده است پس سفارت چیزی در حد روابط زنان است نه بیشتر.

## شاه عباس و جهانگیر

عصر جهانگیر، دوران مبادله سفیر بود. تبادل سفیر بدان حد رسیده بود که توهم هیچ عکس العملی از جانب ایران در راستای استرداد قندهار نمی رفت، بنابراین هنگامی که در سال ۱۶۲۲/۱۰۳۱ ایران قندهار را تصرف نمود ابهتی توأم با تعجب جهانگیر را فراگرفت. وی قدر مسلم خواهان پس گرفتن قندهار بود اما دشمنی بین همسر اونور جهان و پسرش خرم که بعدها جانشین او شد و لقب شاه جهان گرفت، آن هم به دلیل کوشش نورهان در به سلطنت رساندن شهریار پسر کوچک جهانگیر و داماد خویش به جای خرم که ولیعهد جهانگیر بود؛ دولت مغول هند را با مشکلی اساسی روبرو ساخته بود. جهانگیر نگران از مشکلات داخلی امپراتوری خود و پس از چهار سال بیماری در سال ۱۶۲۷/۱۰۳۶ وفات یافت. (۴۱)

## شاه جهان و شاه صفی

قدر مسلم شاه صفی که در حرم پرورش یافته بود نمی توانست رقیبی جدی برای شاه جهان چه در عرصه سیاست و چه در میدان جنگ باشد. سخت گیریها و قتل و کشتارهای بی موردی که از شاه صفی سرزد ایران را از داشتن مردانی کارآموده که سیاست داخلی و خارجی هم چنین امور نظامی را هدایت کنند محروم ساخته عامل مهاجرت شماری از دولتمردان ایرانی به کشورهای هند و عثمانی گردید که شاید بهترین نمونه آن علیمردان خان حاکم قندهار بود که در اثر سوء سیاست و نیت شاه صفی به هند پناه برده، مقام و منزلتی یافت که هیچ یک از ایرانیان مهاجر و جلای وطن کرده بدان دست نیافت. (۴۲) رفتن علیمردان خان به جانب مغول باردیگر قندهار را در اختیار شاه جهان قرارداد.

پس از شاه صفی گرچه شاه عباس دوم قندهار را تصرف کرد اما سرانجام در اثر سوء سیاست شاه سلطان حسین و درباریان او قندهار از تملک ایرانیان خارج و مستقل شد و در اختیار افغان ها قرار گرفت.

اما سرانجام روابط صفویان و عادلشاهیان دکن به کجا انجامید و منابع عادلشاهی در خصوص روابط بین ایرانیان و دکن تا زمانی که سرانجام اورنگ زیب



سلسله های شیعه عادلشاهی و قطب شاهی را سرنگون نمود چه اطلاعاتی از روابط سیاسی بین ایران و دکن در اختیار ما می گذارند.

### نقش شاه عباس در اختلافات مغول و دکن

این واقعیت را باید پذیرفت که اگر شاه عباس در امور دکن دخالت ننموده بود در همان حمله نخست اکبر به دکن که به فروپاشی خاندانش انجامید دولت عادلشاهیه نیز سرنگون شده بود، اما اقدامات شاه عباس که گاه با تشویق و تهدید و گاه با اظهار دوستی و تحمل رفتارهای موهن و ناشایست نمایندگان و دولتمردان تیموری هند بود اسباب ماندگاری دولت عادلشاهیه را فراهم کرد. برای شاه عباس دستاورد و موفقیت سیاسی بزرگی بود که دولتهای شیعه دکن علی رغم بعد راه و استقلال داخلی و خارجی خطبه بنام شاهان صفویه بخوانند. این امر نه تنها نوعی پیروزی سیاسی برای شاهان صفوی محسوب می شد بلکه به نوعی مایه سربلندی و تفاخر دنیای شیعه بود. در واقع شاهان صفویه این سرسپردگی حتی ظاهری شاهان شیعه دکن را به نوعی پیروزی در قبال دولت عثمانی تلقی می کردند؛ که خود را رهبر جهان اسلام بویژه اهل سنت می دانستند و شاه عباس حاضر بود به هر بهائی این برگ برنده را در دست داشته باشد.

با مرگ اکبر و روی کار آمدن فرزندش سلیم که در آغاز سلطنت لقب جهانگیر را برای خود انتخاب نمود، رسم رایج حکم می کرد که ابراهیم عادلشاه سفیری به اگر اعزام داشته تا هم مرگ اکبر را تسلیت گفته و هم روی کار آمدن جهانگیر را مبارکباد گوید؛ اما ابراهیم به این کار دست نزد و تاخیر در ارسال سفیر به دربار مغول جهانگیر را واداشت تا با ارسال پیامی اعزام سفیری از جانب عادلشاهیه را بایشککش ها و هدایای متعارف خواستار شود. (۴۳) ابراهیم به جای آنکه سفیری روانه دربار مغول کند سفارتی را به دربار شاه عباس فرستاده که استفسار می کرد «آیا وی باید شخصاً سفیری روانه دربار جهانگیر کند یا سفارتی که از جانب ایران روانه اگر شده، کافی است.» (۴۴)

در این نامه ظرافتی قابل ملاحظه مشاهده می شود، نخست آن که به شاه عباس چنان تفهیم می کند که وی شاه عباس را شاه برتر خود می داند نه جهانگیر

را، و در واقع بگونه ای که حتی شاید شاه عباس علاقه مند نباشد او را رویاروی جهانگیر قرار می دهد. از سوی دیگر چنانچه وی از جانب جهانگیر در قبال تاخیر در ارسال سفیر به طور جدی مورد پرسش و یا سرزنش قرار می گرفت می توانست گناه تاخیر در ارسال سفیر را به گردن شاه عباس بیندازد که، در واقع این شاه عباس بوده که اجازه ارسال سفیر را نداده است؛ و با این ترفند در هر دو مورد پای شاه عباس به موضوعی کشیده می شد که شاید شخص شاه عباس تمایلی به دخول به این ماجرا را به صورتی که عادلشاه ترسیم کرده بود نداشت.

رفتار غیر دیپلماتیک ابراهیم از سوی دیگر بهانه مناسبی برای جهانگیر بود تا به رویای مغولان که سلطه بر دکن بود جامه عمل بپوشاند. متعاقب آن لشکر انبوهی از مغولان در مرزهای عادلشاه آماده پیکار شدند. قدر مسلم شرایط بغرنج و خطرناکی عادلشاهیه را تهدید کرده بود که ابراهیم را ناگزیر به نگارش نامه تاریخی و مهم او به شاه عباس نموده است. در این نامه تاریخی که معرف اوج دیپلوماسی عادلشاهیان دکن است ابراهیم چنین نوشته است . «..... دکن همانند عراق ، فارس ، خراسان و آذربایجان بخشی از قلمرو خاندان صفویه است و بنابراین در تمام مراسم خطبه به نام شاهان جلیل القدر آن سلسله خوانده شده و خواهد شد. پدران ما منصوبان شاهان صفویه در این خطه بوده و برماست که حافظ منافع آن اعلیحضرت علیه دشمنان خارجی اوباشیم. اخیراً شاه آگرا و لاهور وفات یافته و فرزند او که جانشین وی گردیده است کراراً از ما خواسته است که با ارسال سفیر وفات پدر و تخت نشینی او را تسلیت و مبارکباد بگوییم. ما به ایشان گفتیم که شاه حقیقی این مملکت اعلیحضرت هستند و ما به نام اوسلطنت می کنیم؛ از آنجایی که سفیری از جانب آن اعلیحضرت برای چنین اموری ارسال شده است ما آن را صواب ندانستیم که به ارسال سفیری دیگر اقدام کنیم، این امر باعث آن گردیده است که شاه مغول مصمم به ضمیمه کردن دکن به سرزمین خود شود. ما به سهم خود آماده دفاع از سرزمین خود بوده و اجازه نخواهیم داد که ذره ای از خاک کشورمان به دست مغولان بیفتد اما کماکان انتظار آن را داریم که شاه ایران ما را در این حالت تنها نگذارد. (۴۵)

این درخواست ابراهیم عادلشاه شاه عباس را در یک دوراهی قرار می داد که یا به وساطت بین جهانگیر و ابراهیم بنشیند یا با حمله به قندهار باعث عقب نشینی مغولان از مرزهای عادلشاهیه گردد، که در هر حال اوضاع به نفع ابراهیم عادلشاه تمام می شد. شاه عباس مورد نخست را برگزید و با ارسال یکی از درباریان خود به نام محمد رضا بیگ کوشید روابط بین جهانگیر و ابراهیم عادلشاه را بهبود بخشد این نکته را سرتوماس رو که در رابطه با ایجاد شرکت هند شرقی در هند بوده است تایید می کند. (۴۶)

در نامه ای که محمدرضا با خود حمل می کرد شاه عباس از جهانگیر درخواست نموده بود که رعایت همجواری را رعایت نموده و شاهان دکن (عادلشاه و قطب شاه) را چنان چه به عملی مبادرت نموده که خاطر جهانگیر را آزرده کرده اند به خاطر او ببخشد. بار دیگر که سخن از اقدامات نظامی جهانگیر علیه دکن بود شاه عباس با ارسال نامه ای و با تاکید بر وفاداری عادلشاه از جهانگیر درخواست نموده بود عادلشاه که توان برابری با او را ندارد مورد عفو قرار داده و هر نافرمانی از جانب آن ها را در آینده به وی محول سازد.

بار سوم که اخبار تحركات نظامی جهانگیر به گوش شاه عباس رسید وی در نامه ای که برای جهانگیر ارسال نمود متذکر شد که "اگر به راستی هدف از تهدیدات تصرف سرزمین های جدید و الحاق آن به امپراتوری مغول است در این صورت وی (شاه عباس) پیشنهاد می کند. (۴۷)

با مراجعه به نامه های ارسال شده و اصرار و ابرام شاه عباس در حل معضل دکن به درستی در می یابیم که شاه عباس نقش سرنوشت سازی در حفظ و نگهداری دکن داشته است و به راستی بدون مجاهدت وی دکن به دست مغولان افتاده بود. در واقع صلح نامه ۱۶۱۷/۱۰۲۷ که بین عادلشاه و جهانگیر بسته شد حاصل کوشش خستگی ناپذیر و مداوم شاه عباس بود.

در سال ۱۶۱۳/۱۰۲۲ ابراهیم پس از کنکاش با مشاوران خود نامه ای خصوصی از طریق شاه خلیل الله (میر خلیل الله اصفهانی) سفیر ایران مقیم در بیجاپور برای شاه عباس ارسال نمود. این نامه دارای مفاداً کاملاً دیپلماتیک بوده و چنانچه به دقت مورد تعمق قرار گیرد هوشیاری سیاستمداران بیجاپور در کشاندن

شاه عباس به فتح قندهار رانشان می دهد. متن نامه نشان می دهد که یکی از دلایل حمله شاه عباس به قندهار تحریکاتی بوده که از جانب ابراهیم عادلشاه صورت پذیرفته، شاه عباس را در قبال فتح قندهار راسختر می نموده است. (۴۸) گویا ترغیب و تشویق ابراهیم عادلشاه آنچنان بوده است که شاه عباس تقریباً بلافاصله به ارسال سفیری به نام شاه قلی بیگ به دربار عادلشاه اقدام کند. شاه قلی بیگ در معیت خلیل الله که بار دیگر در سال ۱۰۲۳/۱۶۱۴ به دکن بازمی گشت قدم به بیجاپور نهاد. (۴۹)

عالم آرای عباسی از سفر دوباره شاه خلیل الله در سال ۱۰۲۸/۱۶۱۸ به اصفهان سخن می گوید. وی در این سفر حامل نامه ای خصوصی از ابراهیم عادلشاه به شاه عباس بود. به نظر می رسد تصمیم به فتح قندهار در طی همین سفر شاه خلیل الله اتخاذ شده باشد. شاه خلیل الله در سال ۱۰۳۱/۱۶۲۱ در معیت سفیر جدیدی از ایران به نام طالب بیگ به بیجاپور بازگشت. به مجرد بازگشت شاه خلیل الله و طالب بیگ دشمنی در میان عادلشاهیه و مغول شعله ور شد. جهانگیر بهترین سرداران خود را جهت یکسره کردن مسئله دکن روانه نمود، اما درست در همین اوان شاه عباس که به بهانه شکار در خراسان بود عنان سپاه را به سوی قندهار متمایل و آن را در شعبان سال ۱۰۳۱/۱۶۲۲ به تصرف خود درآورد. (۵۰)

واکنش جهانگیر در قبال تصرف قندهار تا حدی آرام، طبیعی و منطقی بود. شاید وی شاه ایران را تا حدی محق به تصرف قندهار می دانست، زیرا درست یا نادرست دولت مغول در ازاء تصرف مجدد هند و امداد ایرانیان بود، اما این بدان مفهوم نبود که شاه هند از اهمیت استراتژیکی قندهار غافل باشد. به عبارتی اگر دولت مغول هند مصمم به فتح کابل، بلخ، ماوراءالنهر و بخش هایی از ایران بود قندهار کلید فتح آن سرزمین ها به شمار می آمد و شاید به همین دلیل جهانگیر طرح حمله سه جانبه ای که در آن دو دولت سنی ازبکان و عثمانی نقشی داشته باشند را در سر می پرورانید، اما فتح بغداد به دست شاه عباس و سپس طغیان شاهزاده خرم (شاه جهان) که چهار سال بطول انجامید جهانگیر را در وضع شکننده ای قرار داده بود. از سوی دیگر با فتح قندهار حملات ازبکان به مرزهای امپراتوری مغول فروکش کرده بود. با در نظر گرفتن این حوادث بود که

جهانگیر حساسیت چندانی در قبال تصرف قندهار از خود نشان نداد و حتی با سفرای ایران زینل بیگ، ولی بیگ و حیدر بیگ با کمال مهربانی برخورد کرده آنها را با هدایای ارزنده مرخص نمود.

### محمد عادلشاه و شاه صفی

با مرگ شاه عباس در سال ۱۰۳۸/۱۶۲۹ نوه او سام میرزا که نام پدر خود صفی را به عنوان نام شاهی خود برگزیده بود به سلطنت رسید. شاه جهان به عنوان تسلیت مرگ پدر بزرگ او شاه عباس و تبریک جلوس شاه صفی سفیری به نام میربرکه را در ۱۲ ربیع الاول سال ۱۰۳۹/۱۶۲۹ روانه ایران نمود. وی در معیت بحری بیگ سفر خود را به ایران آغاز نمود. بحری بیگ سفیر ایران بود که در آخرین روزهای سلطنت شاه عباس جهت تسلیت مرگ جهانگیر و به تخت نشینی شاه جهان به هند آمده بود و اکنون که در شرف بازگشت بود میربرکه ترجیح داد که با او همسفر باشد، اما درست یک ماه پیش از حرکت میربرکه شاه صفی یکی دیگر از درباریان خود به نام محمدعلی بیگ، را به سفارت نزد شاه جهان فرستاد. شاه جهان وی را با احترام زیاد پذیرفت و حتی او را در کنار خود بر تخت سلطنت نشاند و سپس هنگام بازگشت محمدعلی بیگ سفیری به نام صفدرخان رادر معیت وی به ایران گسیل داشت. این سفیر که در شوال ۱۰۴۲/آوریل ۱۶۳۳ به ایران حرکت نمود حامل نامه ای بود که در آن شاه جهان شاه صفی را با عبارات و القاب شاهی ستوده او را به مهربانی، بخشش و دوری از بیرحمی و خشونت ترغیب نموده بود. واقعیت این است که اخبار سنگدلی و بی عاطفگی شاه صفی به گوش دربار هند رسیده بود. هنوز صفدرخان بازگشت خود به هند را آغاز ننموده بود که شاه جهان سفیر دیگری به نام میر حسین را در ذی الحجه ۱۰۴۶/۱۶۳۷ روانه ایران نمود. وی حامل نامه ای برای شاه صفی بود که در آن خبر انقیاد شاهان شیعه دکن یعنی عادلشاه و قطب شاه را می داد. در بازگشت این سفیر بود که قندهار در شوال ۱۰۴۷ / فوریه ۱۶۳۸ به تصرف شاه جهان درآمد. پس از این واقعه بود که شاه صفی سفیری بنام یادگار بیگ را روانه دربار شاه جهان نمود.

تحولات این عصر از تعداد سفرائی که دربار هند به دربار ایران روانه می نمود کاملاً مشخص می شود. در واقع روابطی بین شاه جهان و امیرای ماوراءالنهر و عثمانی در جریان بود تا از فرصتی مناسب برای جنگ باصفویه بهره جویند، و ارسال سفرای متعدد کوششی در راستای ایجاد حسن نیت در شاه صفی بود و چون این اطمینان حاصل شد قندهار به عنوان اولین قدم به تصرف مغولان در آمد و اندکی بعد عثمانی ها نیز بغداد را به تصرف خود درآوردند ۱۰۴۸/۱۶۳۸. پس از این حوادث شاه جهان در نامه ای که توسط یادگار بیگ فرستاده بود قید می کرد که امیدوار است حوادث اخیر در روابط بین دو کشور تاثیری نگذاشته باشد. البته قدر مسلم این تحرکات بر روابط فیما بین تاثیر خود را گذاشت. شاه صفی مترصد حمله به قندهار بود که در ۱۲ صفر ۱۰۵۲ / ۱۶۴۲ در کاشان وفات یافت.

در واقع با مرگ شاه عباس و سپس سیاستمداران نامی آن دوره شاهی جوان بی تجربه و پرورش یافته حرم که سنگدلی و قدرناشناسی را به کمال داشت روی کار آمد که تنها سیاستمداران مقبول وی خواجگان دون صفت و یا درباریان متملق بودند و بنابراین در حالی که وضع ایران آن چنان بود در هند شاهی مقتدر و بلند پرواز که جنگجویی ماهر و سیاستمداری ورزیده و ادیب و هنر پرور بود حکومت می کرد که نه تنها هدف وی تصرف قندهار بلکه تصرف بلخ و ماوراءالنهر بود تا از جانب شرق و شمال شرقی هم مرز ایران شود. پیداست که با چنان شاه ضعیفی در ایران و شاه قدرتمندی در هند اوضاع دکن چگونه می توانست بوده باشد. فشار شاه جهان بر دو دولت عادلشاهی و قطب شاهی که اکنون حتی صدایی از دربار صفویه به نفع آنها بلند نبود منجر به تسلیم آنها و نگارش انقیادنامه از جانب آنها به نفع دولت مغول بود. طبیعی بود که پس از آن دیگر نه خطبه به نام ائمه خوانده شود و نه نام شاهان صفویه در خطبه های نماز جمعه گنجانده شود؛ در این میان تنها فتح قندهار می توانست هم اعاده حیثیتی برای ایران و هم اهرم فشاری علیه مغول هند و به نفع دکن باشد.

پس از شانزده سال وقفه در روابط دیپلماتیک بین ایران و دکن نخستین سفیر ایران به نام احمد بیگ در سال ۱۰۴۶ / ۱۶۳۷ از دربار صفویه وارد دکن شد. در

نامه ای که سفیر با خود حمل می کرد نوشته شده بود که عادلشاه می تواند در هر زمینه ای به کمک ایران متکی باشد. محمدعادل شاه در پاسخ به این سفارت سفیری به نام رحیم محمد را به ایران ارسال نمود. رحیم محمد که در همان سال روانه دربار ایران شده بود خواستار آن بود که دولت ایران دکن را در مقابل بلند پروازیهای شاه جهان حفظ کند، درخواستی که انجام آن برای شاه ایران به سادگی ممکن نبود. شاه جهان که به قدرت خود به ویژه پس از فتح بلخ از یک سو و ضعف شاه صفی از سوی دیگر واقف بود دولتهای دکن را مجبور نمود تا از ارسال سفیر به ایران خودداری کنند چنین بود که با مرگ شاه صفی عادلشاهیان نتوانستند سفیری جهت تسلیم مرگ شاه صفی و جلوس فرزندش شاه عباس دوم ارسال نمایند. (۵۱)

### شاه عباس دوم و اورنگ زیب

سلطنت شاه عباس دوم مترادف با سالهای آخر سلطنت شاه جهان و جنگ قدرت بر سر جانشینی بین فرزندان او بود. جهانگیر با سرکشی و سپس قیام علیه پدرش اکبر - که نیم قرن حکومت کرد - رسمی نامیمون را پایه گذاشت زیرا که بعد ها فرزندش شاه جهان علیه او قیام نمود و اکنون دوران اورنگ زیب بود که علیه پدر قیام نماید. وی بر خلاف میل پدرش شاه جهان که دارا شکوه را به ولایتعهدی انتخاب نموده بود داعیه جانشینی پدر را داشت و در راستای کسب قدرت پدر را تحت نظر گرفته و سپس زندانی نموده، به نام پدر به حکومت جابرا نه خود ادامه داد.

در جنگ جانشینی شاه عباس دوم جانب مراد را گرفت. (۵۲) مراد جوانی شجاع، ادیب و قابل احترام بود. تصور شاه عباس آن بود که سرانجام او به تخت سلطنت خواهد نشست پس آماده شد تا حتی با پذیرش مراد در ایران وی را در رسیدن به سلطنت کمک کند، اما اورنگ زیب که برای کسب قدرت از دو عامل تظاهر به دینداری و در عین حال تزویر استفاده می نمود توانست برادران از جمله مراد را یکی پس از دیگری به قتل برساند. سپس پدر را نیز پس از اهانتهایی مسموم و به قتل رسانید. وی در اصل محمد نام داشت اما بعدها القاب اورنگ زیب، محی الدین و عالمگیر را برای عناوین سلطنتی خود انتخاب نمود.

با به قدرت رسیدن اورنگ زیب و آگاهی از این که شاهان دکن نیاز به پشتیبانی معنوی دارند شاه عباس دوم سفیری به نام میرزا مقیم کتابدار را بعنوان سفیر همراه با نامه ای به سوی محمدعادلشاه ارسال داشت. شاه عباس در نامه خود از بروز اختلافات بین شاهان دکن اظهار دلتنگی نموده این اختلافات را عامل اقتدار دشمن آنها (منظور اورنگ زیب است) دانسته بود. وی در نامه خود متذکر شده بود که سخنان دیگر را میرزا مقیم حضوراً به سمع آنها خواهد رساند. (۵۳) مورخ هندی باسو (k-k.Basu) می نویسد: شاه عباس رونوشتی از این نامه را جهت عبدالله قطب شاه نیز ارسال کرده، وی را تشویق نمود که اختلافات خود با محمدعادلشاه را کنار بگذارد. (۵۴)

در نامه ای دیگر شاه عباس دوم به عادلشاه اندرز داده بود که اختلافات خود با قطب شاه را کنار گذاشته نیروی خود را علیه اورنگ زیب به کار گیرند. اما پیروزی اورنگ زیب بر برادران باعث شد که سلاطین شیعه دکن از ابراز خصومت علیه اورنگ زیب خودداری کنند. پس از به تخت نشینی اورنگ زیب و با تاخیری دوساله که گویا شاه عباس دوم مردد بود سفیری ارسال کند یا نه سرانجام سفیری به نام بوداق بیگ را در سال ۱۰۷۰/۱۶۶۰ روانه دهلی نمود که ضمن تعارفات معموله و تبریک به تخت نشینی از او خواسته بود که رعایت حال پادشاهان دکن را بنماید. گویا اورنگ زیب از دخالت شاه عباس دوم در امور دکن ناخرسند بوده و جوابی مساعد به نامه شاه عباس نداده و یا محترمانه او را از دخالت در امور دکن بر حذر داشته است و این می توانست یکی از عوامل ناخرسندی و سپس برخورد غیر معقول و معمول دیپلماتیک از جانب آنها شد. (۵۵)

از همان آغاز سلطنت، شاه عباس دوم منتظر فرصتی برای فتح مجدد قندهار بود که یکی از آرزوهای پدرش شاه صفی به شمار می آمد. در واقع شاه صفی برای باز پس گرفتن قندهار آماده می شد زمانی که در کاشان وفات یافت. شاه عباس که به ظاهر برای سرکشی خراسان به آن منطقه رفته بود در حمله ای غافلگیرانه قندهار را محاصره و پس از ۵۷ روز جنگ آن را تصرف نمود.

با مرگ شاه عباس دوم و روی کار آمدن فرزند وی شاه سلیمان که نه روحیه نظامیگری داشت و نه دارای سیاست و کیاست بود دولت صفوی با سرعت بیشتر در سراشیبی سقوط قرار گرفت. عصر شاه سلطان حسین شاهد فروپاشی



عظمت قدرت و شکوه صفویه بود. ایالت های وابسته برخی آشکارا و برخی در خفا زمزمه مخالفت با حکومت مرکزی را می زدند و حکومت عملاً قادر به اداره کشور نبود، بنابراین دولتی که نمی توانست از فروپاشی خود جلوگیری کند چگونه می توانست حافظ منافع دولتهای دکن باشد. اورنگ زیب که اکنون دوران کهولت را می گذرانید و به عنوان سیاستمداری آگاه اوضاع ایران را زیر نظر داشت فرصت را غنیمت شمرده دولتهای شیعه دکن یعنی عادل شاهیه و قطب شاهیه را بترتیب در سالهای ۱۶۸۶/۱۰۹۸ و ۱۶۸۷/۱۰۹۹ ساقط کرد و به امپراتوری خود افزود بدون آن که دکن کوچکترین کمکی از ایران دریافت کند.

پنج دهه پس از سقوط سلسله های شیعه دکن نادرشاه افشار دهلی را تصرف نموده و خزائنی بسیار بیش از آن چه اورنگ زیب از حکومتهای شیعه دکن که به داشتن جواهرات نادر مشهور بودند مصادره نموده بود با خود به ایران آورد. الماس های مشهور کوه دریای نور و تاجماه در زمره این جواهرات و از بزرگترین انواع خود در جهان بودند. الماس کوه نور در زمره جواهراتی بود که احمدخان دورانی که بعدها احمدشاه ابدالی خوانده شد و به تخت سلطنت افغانستان نشست با خود برد. این الماس بعدها سر از هند در آورد و اکنون زینت بخش تاج ملکه انگلیس است. دریای نور به دستور ناصرالدین شاه تراش مجدد یافت و نام وی بر آن حک شد تاجماه نیز گویا به افسری انگلیسی فروخته شد و اکنون در زمره الماس های ملکه انگلیس است. این الماس کوه نور در اصل متعلق به سلسله کاکاتیای هند بود که سر از خزانه قطب شاه در آورده و اورنگ زیب آن را مصادره نمود. گفته می شود هر مردی که صاحب آن بوده یا کشته شده است و یا سلطنت را از دست داده است

## یادداشتها

۱ - شهیدی، حسین، چهارسو، ص ۲۱۹

۲ - صفا، ذبیح اله، حماسه سرایی در ایران، ص ۳۴ و ۶۵

- ۳ - بايرناس، حان، تاريخ جامع اديان، ص ۱۴۰ و ۱۴۱
- ۴ - قنداری، احمد، آثار و بناهای تاریخی خوزستان. ج ۲، ص ۱۱۸۷
- 5 - Sankalia, H.D. Iranian Influence on Early Indo-Pakistan Culture. P.48
- 6 - Mohajan, V.D. History of India, P.142
- 7 - Ibid. P.142
- ۸ - شهیدی، حسین، چهارسو، ص ۲۱۹
- 9 - Smith, Vincent, South India Inscriptions. P.198
- 10 - Mohajan, V.D. History of India Vol 2, P.184
- \* یکی از نام های کهن هند آریا و هیشتا با بهشت آریائیان است.
- 11 - Yazdani, G. Bidar, p.4, London 1917
- 12 - Naqvi, Sadiq. The Iranian Afaquies. P.64
- 13 -
- 14 - Tabataba, S.A. Burhan-e-Muaser. P.145
- ۱۵ - هندوشاه، محمد قاسم، تاریخ فرشته، ص ۱۳۱ و ۱۳۴
- ۱۶ - زبیری ابراهیم، بساتین السلاطین ص ۲۰
- ۱۷ - همان کتاب ص ۲۰ و ۲۱
- 18 - Briggs, Gulshan Ibrahim Vol III. P.28
- ۱۹ - زبیری، ابراهیم، بساتین السلاطین ص ۲۰ و ۲۱
- 20 - Briggs, Gulshan Ibrahim, P.17
- 21 - Idem P.23
- 22 - Idem P.28
- ۲۳ - هندوشاه ابوالقاسم، تاریخ فرشته ج ۲، ص ۳۳
- 24 - Zebrowski, Mark, Deccani Painting, P.60
- ۲۵ - زبیری، ابراهیم، بساتین السلاطین ص ۷۳ و ۷۴
- 26 - Naqvi, Sadiq, the Iranian Afaquies, P. 42
- ۲۷ - سیوری، راجر، ایران عصر صفوی، ترجمه کامبیز غزنوی ص ۳۴ و ۳۵
- ۲۸ - اسکندر بیک منشی، عالم آرا عباسی ص ۸۹
- 29 - Zebrowski, Mark, Deccani Painting. P. 68-69
- ۳۰ - سیوری، راجر، ایران عصر صفوی، ترجمه کامبیز غزنوی ص ۳۴ و ۳۵
- 31 - Mohajan, V.D. History of India, II Vol, P.27

- ۳۲ - خدائی، محمد زمان، نامنامه فارسی، انتشارات معتبر، ص ۱۸۳
- ۳۳ - منبع پیشین همان صفحه
- ۳۴ - خدائی، محمد زمان، فارسی، انتشارات معتبر، ص ۱۸۴
- ۳۵ - ریاض الاسلام، تاریخ روابط ایران و هند، ص ۶۲ و ۶۳
- 36 - Zebrowski, Mark, Deccani Painting, P.69
- 37 - Mohajan, V.D. History of India II Vol, P.83
- ۳۸ - اسکند بیگ منشی، عالم آرا عباسی، ص ۶۸۳
- ۳۹ - ریاض الاسلام، تاریخ روابط ایران و هند، ص ۳۹
- ۴۰ - اثر پیشین، ص ۱۱۱
- ۴۱ - ریاض الاسلام، تاریخ روابط ایران و هند، ص ۱۳۲ و ۱۳۳
- ۴۲ - همان منبع ص ۱۶۲
- 43 - Ahmad, Nazir, Adil-Shahi Diplomatic Missions to the Court of Shah Abbas, Islamic Culture, Apr.1969, P.145
- 44 - Ibid.
- 45 - Ibid. P.146
- 46 - Briggs, Gulshan Ibrahimi, P.11,113
- ۴۷ - فلسفی، نصراله، زندگانی شاه عباس اول، تهران ۱۳۳۴
- 48 - Abdul Rahim, Mughul Relations With Persia, Islamic Culture. 1934
- 49 - Ibid
- 50 - Ibid
- ۵۱ - ریاض الاسلام، تاریخ روابط ایران و هند، ص ۱۸۳
- ۵۲ - ریاض الاسلام، تاریخ روابط ایران و هند، ص ۱۸۶
- 53 - Sarkar, J.K. Indo-Iranica, Sep.Dec 1972
- 54 - Basu, K.K. the Golconda Court Letters, Y.B.O.R.S.XXVI P.272
- 55 - Abdul Rahim. Mughul Relations With Persia, Islamic Culture. 1935 P.123

#### کتابنامه

۱- اسکندر بیگ منشی، عالم آرا عباسی، تهران ۱۳۱۳.

- ۲- اقتداری، احمد آثار و بناهای تاریخی خوزستان، موسسه فرهنگی نشر اشاره تهران ۱۳۷۵ چاپ دوم.
- ۳- خدائی، محمدزمان نامنامه پارسی، انتشارات معتبراهواز ۱۳۸۷ چاپ اول.
- ۴- ریاض الاسلام، تاریخ روابط ایران و هند از دوره صفویه تا افشاریه ترجمه باقرآرام، عباسقلی غفاری فرد، انتشارات امیرکبیر تهران ۱۳۷۳- چاپ اول.
- ۵- زبیری، ابراهیم، بساتین السلاطین، انتشارات سیدی آقا سید شیرازی بمبی ۱۸۲۵.
- ۶- سیوری، راجر، ایران عصر صفوی ترجمه کامبیز عزیزی نشر مرکز، تهران ۱۳۷۲ چاپ اول.
- ۷- شهیدی، حسین، چهرسو انتشارات امیرکبیر تهران ۱۳۶۵.
- ۸- صفا، ذبیح اله، حماسه سرایی در ایران، انتشارات امیرکبیر تهران ۱۳۶۳ چاپ پنجم.
- ۹- طباطبای، سیدعلی، برهان مآثر حیدرآباد (هند) ۱۹۳۶.
- ۱۰- فلسفی، نصراله، زندگانی شاه عباس اول تهران ۱۳۳۴.
- ۱۱- ناس، جان، تاریخ جامع ادیان، تهران ۱۳۷۰، چاپ چهارم.
- ۱۲- هندوشاه، محمد قاسم، تاریخ فرشته مطبوعه نول کشور، کلکته. بنگال ۱۸۶۸.
- 13- Abdul Rahim, Mughul Relations with Persia, Islamic Culture Oct 1934 Hyderabad.
- 14- Ahmad, Nazir. Adil Shahis Diplomatic Missions to the court of Shah Abbas. Islamic Culture. Apr 1969. Hyderabad.
- 15- Basu. K.K The Golconda Court Letters F.B.O.R. S.x. x. v.l (4) .272f. Bombay.1938.
- 16- Briggs. Translation of Gulshan Ibrahimi, 2 vols. Bombay 1831.
- 17- Mohajan, V.D. 2 vols Chand and Co. new Delhi 1976.
- 18- Naqvi,S. Iranian Afaquies Contribution to the Qutub Shahi and Adil Shahi kingdoms. U.G.C Delhi 2005.
- 19- Sankalia, H.D. Iranian influence on early Indo-Pakistan Culture, Indica,6-1969
- 20- Sarkar, J.N. Indo-Iranica. Dec 1972.
- 21- Smith, Vincent. South Inscripticns. Mysor. 1930.
- 22- Yazdani, G. Bidar Its history and Monuments. London 1917.
- 23- Zebrowski,Mark. Deccani Paintings, Roli Books International Daryaganj. New Delhi, 1983.

\*\*\*\*\*

## بازتاب غدیر خم در قصاید زیب مگسی

### چکیده :

واقعه غدیر خم از آغاز، در طول حیات دینی و فرهنگی مجامع ملل اسلامی، همواره گرمی بخش محافل محدثان و راویان و شاعران بوده است. در میان شاعران زبان فارسی، میر گل محمد خان «زیب» مگسی، یکی از شعرای معاصر بلوچستان (پاکستان)، در دیوان قصاید «خزینة الجواهر» پنجاه و یک قصیده منقبتی در شأن مولای متقیان (ع) سروده است و از خمخانه ساقی کوثر، طالب جرعه‌ای است.

در این مقاله برآنیم که دست‌آورد باده پیمایی زیب مگسی از غدیر خم را از منظر وی مورد بررسی قرار دهیم. زیب مگسی در این دیوان، آیات و احادیث مربوط به حضرت علی (ع) را به رشته شعر کشیده و ویژگی‌های آن حضرت را از منظر تأویل آیه‌ها و احادیث مورد بررسی قرار داده است، بخصوص واقعه غدیر خم در این دیوان نمودی پررنگ‌تر دارد و شایسته آن است که از جهات گوناگون مورد بررسی قرار گیرد تا هم به درک ظرایف عمیق‌تری از غدیر خم برسیم و هم دلایل قوی‌تری مبنی بر توانایی و هنرمندی این شاعر ولایی بر مشتاقان شعرش کشف شود.

کلید واژه : غدیر خم، زیب مگسی، دیوان قصاید، منقبت .

\*\*\*

### مقدمه

یکی از وقایع مهم و بزرگ تاریخ اسلام، واقعه غدیر خم است که در اواخر حیات حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و سلم رخ داد و سر منشأ بسیاری از عقاید و تحولات بعد از خود گردید و محققان و پژوهشگران و

صاحب نظران زیادی به بررسی و تجزیه و تحلیل این واقعه تاریخی پرداخته‌اند. این واقعه تاریخی، افکار شعرا را بیش از همه، درگیر خود کرده است.

در ادب فارسی و فرهنگ اسلامی، از همان صدر اسلام شاعران زیادی بوده‌اند که به کیش مقدس اسلام درآمده و آرامش قلبی خویش را در تخلّق به معارف دینی دانسته و افتخار درک فضیلت حقایق درخشان اسلامی را داشته‌اند و مدایح و مناقب اهل بیت عصمت و طهارت را زیب دفترهای شعری خود ساخته از آن دستمایه کامرانی در زندگانی دنیوی و شفاعت اخروی را آرزو کرده‌اند و کم نبوده‌اند سخنوران و گویندگانی که از سرمایه نبوغ فطری و استعداد ذاتی از نیروی قریحه و فکر خداداده با سرودن مدایح و مناقب آل پیامبر(ص) احترام و حرمت گذارده و با استعانت از حضرت حق و طلب فتوح از بزرگان دین و راه-یافتگان به مرتبه یقین، کلام خویش را به اوج کمال رسانیده‌اند(دامادی، سید محمد، سیر منقبت‌سرایي در ادب فارسی و عربی، ص ۱۲۸)، چنانکه کسایی مروزی(سده چهارم هجری)، حکیم فردوسی(۹۲۹-۴۱۱ق)، ناصر خسرو قبادیانی(۳۹۴-۴۸۱ق)، سنایی غزنوی(اواسط قرن پنجم هجری)، نظامی گنجوی(د ۵۷۶ تا ۶۰۶ق)، خاقانی(د ۵۹۵ق)، مولوی(د ۶۷۲ق)، سعدی شیرازی(د ۶۹۱ق)، امیر خسرو دهلوی(۶۵۱-۷۲۵ق) و اقبال لاهوری(۱۲۸۹-۱۳۵۷ق) آخرین شاعر بزرگ و تواناییست(صفا، ذبیح‌الله، گنج سخن، ج ۳، ص ۲۷۸) که طالب جامی از ساقی کوثر بوده‌اند.

ستایش شاعران فارسی زبان بالاخص و شاعران غیر فارسی زبان بالعموم از پیامبر اسلام و خاندان عصمت و طهارت تا دوره معاصر همواره سنت و شیوه سخن‌سرایان بوده است و مدیحه‌سرایي و منقبت‌گویی برای پیامبر و ائمه اطهار در طول تاریخ شعر فارسی از ویژگی تداوم و استمرار برخوردار بوده است. در این راستا، یکی از شاعران تأثیرگذاری که در قرن پرتلاطم چهارده هجری شبه قاره میزیسته، نواب میرگل محمدخان مگسی، متخلص به «زیب» است(کوثر، شعر فارسی در بلوچستان، ص ۲۳۹) که در دیوان قصاید «خزینة

الجواهر» پنجاه و یک منقبت در مدح مولای متقیان علی(ع) سروده است و موضوع بحث بنده، بررسی اشعار مربوط به واقعه «غدیر خم» در میان مناقب این دیوان می باشد .

نواب میر گل محمدخان زیب مگسی علاوه بر روانی طبع و سخن‌سرایی، از حافظه فوق‌العاده‌ای برخوردار بود، به طوری که علاوه بر زبان فارسی، به زبان‌های عربی، اردو، هندی، سندی، پنجابی و سرائیکی اشعار نغزی سروده است. (شرافت‌عباس، بلوچستان مین فارسی شاعری کی پچاس سال، ص ۴۱) در زبان فارسی اشعار وی بالغ بر سی هزار (۳۰۰۰۰) بیت است. (همان، زیب نامه، ص ۴۲) دو دیوان وی «زیب نامه» و «خزینة الأشعار» چاپ شده است؛ اما دیوان «ارمغان عاشقان» وی که یازده هزار بیت دارد، به صورت نسخه خطی، ناشناخته مانده است. (کوثر، شعر فارسی در بلوچستان، ص ۱۶۸) همچنین بنده دیوان «خزینة الجواهر» وی را که حاوی قصاید اوست و در «چهار هزار و چهارصد و چهل و شش (۴۴۶۶)» بیت سروده شده است، با راهنمایی آقای ناصر نیکوبخت و مشاورت آقای قدرت‌اله‌طاهری، استادان محترم دانشگاه تربیت مدرس، تصحیح نموده‌ام .

نواب میر گل محمد خان «زیب» مگسی، شاعر بزرگ فارسی‌گوی بلوچستان (پاکستان) (رضوی، فارسی‌گویان پاکستان، ص ۲۵۹)، متخلص به «زیب»، فرزند سردار قیصرخان مگسی، حاکم «جهل‌مگسی»، در ۱۳ رمضان المبارک، سال ۱۳۰۱ هـ ق (۱۸۸۳-۱۸۸۴ م.) به دنیا آمده است. چنان که وی درباره تاریخ تولد خود می‌گوید :

به پاس اول بعد از طلوع روز قمر	به سال سیزده‌صدویک زهجرت سرور
به ماه رمضان، تاریخ سیزده از بطن	ظهور یافتم از حکم خالق اکبر
	(زیب نامه، ص ۲۲۲)

نواب قیصرخان سه پسر داشت. نواب گل محمد خان، پسر بزرگ بود(کوثر، شعر فارسی در بلوچستان، ص ۱۶۰) و دو پسر دیگر او سردار یوسف علی خان «عزیز» مگسی (۱۹۰۸م-۱۹۳۵م) و سردار محبوب علی خان مگسی بودند.(شرافت عباس، بلوچستان مین فارسی شاعری کی پچاس سال، (پنجاه سال شعر فارسی در بلوچستان) ص ۴۱) سردار یوسف علی خان «عزیز» مگسی، مبارز آزادی خواه و شاعر فارسی گوی بود(کوثر، مقاله «یوسف عزیز مگسی»، ص ۹۱) و در بیداری افکار آزادی خواهی مردم ناحیه اش تأثیر فراوان داشت. وی به اقبال لاهوری، مولانا ظفر علی خان و مولانا محمد علی جوهر، ارادت داشت. این جوان ناکام در زمین لرزه‌ای مهیب (۲۱ مه ۱۹۳۵ م.) در کویته به دار باقی شتافت.(همان، ص ۹۲)

سردار محبوب علی خان مگسی، سومین فرزند نواب قیصرخان، در سیاست مقام بااهمیتی داشت و همچنان فرزند سردار محبوب علی خان مگسی، نواب سیف‌الله خان مگسی از سیاستمداران زمان خود بود. نواده محبوب علی خان، نواب میر ذوالفقار علی خان مگسی(استاندار ایالت بلوچستان) و میر نادرخان مگسی در سیاست امروزی پاکستان اشخاصی شناخته شده هستند.(شرافت عباس، زیب نامه، مقدمه، ص ۱۰)

پدرش، نواب قیصر خان برای آموزش و پرورش فرزندان خود، استادانی از دور و نزدیک فراخواند. یوسف عزیز و زیب مگسی از قاضی رسول بخش، مولانا غلام قادر و لاله کنهیالال به ترتیب، الهیات، عربی، فارسی، اردو و انگلیسی آموختند.(کوثر، مقاله یوسف عزیز مگسی، ص ۹۲) زیب مگسی علاوه بر استادان مذکور، از منشی بستومل، انگلیسی، هندی و علم جفرو از استاد پیر محمد گلهوار گنداوهای، فارسی را فرا گرفت.(سید، محمد علی شاه، مقاله «زیب مگسی سخنسرای برجسته قرن ۱۴ هجری، ص ۲۰۳)

وی بعد از وفات پدر، مسئولیت حکمرانی و اداره قبیله خود را به عهده گرفت.(بلوچ، اختر علی خان، بلوچستان کی مشهور شخصیات، ص ۸۲)



اما به زودی به دلیل گرایش عرفانی، امر حکومت‌داری را ترک گفت و بیشتر اوقات خود را در اکتساب علم و دانش و مطالعه می‌گذراند و مشغول تهذیب نفس خود بود. چنانکه خود می‌گوید :

به شوق فقر گذر از مراد ملک که زیب گذاشت ابن الادهم سریر و سامان را

(زیب نامه، ۱۷۶)

مراد سلطنت را ترک گفتم بهر درویشی چو ابراهیم ادهم ملک و سامان دادم و رفتم

(زیب نامه، ۱۳)

نخستین اثر منظوم «زیب» مگسی «زیب نامه» (پنج گلدسته) است مشتمل بر پنج دیوان مختصر به نام‌های زیب نامه؛ دیوان عجیب؛ دیوان البحور؛ کتاب الصنایع ترجیع‌بند و کتاب الافراد. تعداد ابیات زیب نامه ۳۳۸۵ بیت است و اولین بار در مطبع نولکشور، لکهنو (هند) در سال ۱۹۳۱م به چاپ رسیده است. در تتمه «زیب نامه» می‌گوید :

سال هجری غین و شین و لام و با ختم شد این نامه صفت نما

هفته بگذشته از ماه صیام زیب نامه یافت زیب اختتام

(زیب نامه، ۱۶)

خزینة الاشعار یعنی مخمسات زیب، از لحاظ زمانی، اثر دوم وی است. این مجموعه در سال ۱۳۵۰ هـ ق/ ۱۹۳۲ م. تکمیل یافته است. چنان که خود زیب می‌گوید :

این کتاب بدیع و نظم فرید در بهاران با اختتام رسید

نام نامی خزینة الاشعار جمله ابیات گوهر شهوار

سال هجری عیان ز دوره ماه الف و سه صد فزون بر آن پنجاه (۱۳۵۰ هـ ق)

ماه ذیعقده روز آدینه پُر شد این گنج دارگنجینه<sup>(۱)</sup>

خزینة الاشعار به سال ۱۳۵۴ هـ ق/ ۱۹۳۶ م. در چاپخانه منشی نولکشور لکهنو (هند) به زیور طبع آراسته گردیده است و بر سیصد و یک (۳۰۱) مخمس در ۴۳۰۲ بیت مشتمل است. وی در این مجموعه، اشعار صد و پانزده (۱۱۵) شاعر معروف فارسی‌گوی از متقدم و متأخر را تضمین کرده است .

در این مخمسات، زیب از یک سوی خواننده خود را از فکر و هنر خویش تحت تأثیر قرار می‌دهد و از سوی دیگر، شعرای متقدم و معاصر خود را با نهایت خوبی و خوش سلیقگی معرفی می‌کند. لحظه‌ای با رودکی سمرقندی در ماوراءالنهر و خطا و ختن بادیه پیمایی می‌کند و لحظه‌ای با سعدی و حافظ کنار آب رکناباد در حال گلگشت است. گاهی او را در همدان با بابا طاهرعریان محوگفت‌وگو می‌بینی و گاهی با خداوند شاهنامه در توس محو اختلاط، اکنون در تربت جام است و دمی بعد در دهلی کنار امیرخسرو و میرزا غالب دهلوی است. لحظه‌ای در بغداد با شیخ عبدالقادر جیلانی است و کمی بعد، خاک مدینه و نجف را سرمه چشم می‌سازد. (شرافت‌عباس، مقدمه «خزینة الاشعار»، ص ۲۱) به قولی « اگر در این میان تنها خزینة الاشعار او به یادگار می‌ماند، به خوبی می‌توانست مبین اُستادی او در شعر و ادب فارسی باشد». (بزرگ‌بیگللی، سعید، مقاله «یک شاعر و دو نگاه: ناطق مکرانی از دیدگاه غالب و زیب‌مگسی، دانش شماره ۶۱ - ۶۹، ص ۱۰۵)

دیوان قصاید « خزینة الجواهر» از لحاظ زمانی، سومین اثر زیب است که شاعر در آن، صد و چهل و هفت (۱۴۷) قصیده در مدح حضرت پیامبر(ص)، حضرت علی(ع)، عارفان شبه قاره پاک، هند، شاهان و والیان سروده است .

ارمغان عاشقان به ترتیب زمانی، دیوان چهارم زیب مگسی است که هنوز به زیور طبع آراسته نگردیده است. در این نسخه غیر از « هزار و هفتاد و چهار» (۱۰۷۴) غزل، مخمسات، ترجیع بندها، مستزادها، مثلثات، مسدسات، رباعیات و مفردات نیز دیده می‌شود که شامل یازده هزار (۱۱۰۰۰) بیت به ترتیب حروف الفباست. این دیوان

در سال ۳۱۸ هـ آغاز و در سال ۱۳۵۷هـ/۱۹۳۸ م، به تکمیل رسیده است. (رضوی، فارسی‌گویان پاکستان، ص ۲۵۹) شاعر در خاتمه کتاب، بیت‌های زیر را راجع به آغاز و پایان این نسخه آورده است :

هزار و سه صد و هم هژده بالا	که شد آغاز این کاخ معانی (۱۳۱۸ هـ)
هزار و سه صد و پنجاه هم هفت	که شد کامل به عون آسمانی (۱۳۵۷ هـ)
مه شوال در روز دهم گشت	دلم خرسند و شاد از خامه رانی
نهامد « ارمغان عاشقان» نام	مر این مجموعه را کس نیست ثانی

غیر از آثار فارسی، وی اشعاری به زبان‌های سندی، عربی، پنجابی، سرائیکی و هندی نیز سروده است که تا به هنوز چاپ نشده است. (شرافت‌عباس، مقدمه «زیب‌نامه، ص ۱۳).

این نابغه روزگار شعر فارسی و شاعرگرانقدر در سال ۹۵۳م در هفتاد (۷۰) سالگی چشم از جهان فرو بست (محمد ریاض، شعر فارسی و خدمات زیب‌مگسی، ص ۷۷؛ رضوی، فارسی‌گویان پاکستان، ص ۲۵۰؛ کوثر، شعر فارسی در بلوچستان، ص ۱۶۰) و در شهر آبایی خویش «جهل مگسی» آسوده خاک گردید. (شرافت‌عباس، مقدمه «خزینة الاشعار»، ص ۳۸؛ ابراهیمیان، حجت‌الله، حدیث دل، ص ۱۳۳).

زیب مگسی در میان معاصران خود، بیش از هر شاعر دیگر حضرت امیر(ع) را مدح گفته است. اگر فقط به دیوان «خزینة الجواهر» او نگاهی بیفکنیم، خواهیم دید که پنجاه و دو قصیده این دیوان - که تعداد ابیات آن یک هزار و پانصد و نود و شش (۱۵۹۶) بیت است - یعنی یک سوم از کل قصاید او در شأن حضرت علی(ع) سروده شده است و ذکر وقایع غدیر خم در این قصاید بسیار بارز و چشمگیر است .

شایسته است در اینجا موقعیت جغرافیایی غدیر خم و حدیث غدیر خم ذکر گردد. «غدیر خم» در میان مکه و مدینه بر سر راه حجاج قرار دارد. غدیر در سه تا چهار کیلومتری جحفه واقع شده و جحفه در شصت و چهار کیلومتری مکه قرار دارد که یکی از میقات‌های پنجگانه است. در جحفه، راه مصر، مدینه، عراق و شام از یکدیگر جدا می‌شود. غدیر خم به سبب وجود مقداری آب و چند درخت کهنسال، جای استراحت کاروانان بوده است. (دائرة‌المعارف ویکی‌پدیا، ذیل کلمه «غدیر»).

حضرت ختمی مرتبت (ص) در سال دهم هجرت مراسم حج برگزار کرد و از آنجا که این آخرین حج آنحضرت (ص) بود، به حجة‌الوداع معروف گشت. پیامبر اکرم (ص) بعد از پایان مراسم حج، در بازگشت به منطقه جحفه رسید و در همین مقام، آیه ۶۷ از سوره مائده (۱)، بر آن حضرت نازل شد. حضرت رسول اکرم برای ابلاغ این وحی، به کاروانان دستور توقف داد و در خطبه‌ای، بعد از حمد و شهادت بر یکتایی پروردگار، خبر نزدیک شدن رحلت خود و امانت‌گذاشتن دو میراث گران‌بهای قرآن کریم و اهل بیت عترت را اعلام فرمود و در ادامه فرمود: «ایها الناس من اولی الناس بالمؤمنین من انفسهم؟ قالوا: الله و رسول اعلم. قال: ان الله مولای و انا مولی المؤمنین و انا اولی بهم من انفسهم فمن کنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه».\*

« ان فی ذالک لایات لقوم یعقلون » (۳/۱۲۲)

درویش پاک و صوفی سرچشمه دار فقر  
سرسبز از سحاب نگاهت بهار فقر  
مرفوع می شدی ز جهان اعتبار فقر (۱۸۹/۴۹)

مصطفی « من کنت مولا گفت در شأن علی (ع)

حق را خلیفه هر دو جهان را امام عدل  
ای روشن از تجلی حسن تو ماه عشق  
گر ذات تو ظهور نکردی در این جهان

و نیز

به ای تویی حق را خلیفه مصطفی را جانشین (۲۱/۱۱۹)

اولیا را مرشدی و مؤمنان را پیشوا

علیم معنی کل جانشین شاه رسل      به باغ رحمت بلبل «هو الغفور» سراً (۸/۱)  
آن خلافت را سزاوار و امامت را عروج      پادشاهی را بقا و هم ولایت را مآب (۱۲/۱۰)

هنگامی که خطبه خیر المرسلین (ص) پایان یافت، حضرت جبرئیل دوباره نازل شد و این آیه مبارک را قرائت نمود: «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً» (مائده: ۳) (۲). واحدی نیشابوری (م ۶۸ق) از مفسران بزرگ اهل سنت روایت می‌کند که این آیه در روز غدیر خم در مورد حضرت علی (ع) نازل شده است. (واحدی نیشابوری، اسباب النزول، ص ۱۳۵). زیب مگسی در تأیید این نکته، چنین بیان می‌کند:

به اذن حق نایب محمد به حقیقت جانشین احمد      مدام گنجور گنج سرمد خلیفه خاص از پیمبر (۶/۵۱)  
ای تو الوالمری به حقیقت در تأیید تو وحی خدا      واجب بیعت توست برو هرچند که بالدوانی شام (۱۲/۱۱)

در غدیر خم، حضرت ختمی مرتبت، پس از اتمام خطبه، حضرت علی (ع) را در خیمه‌ای نشاناد و به اصحاب فرمود که نزد علی (ع) رفته به وی مقام ولایت را تبریک گویند. مسلمانان و اصحاب گروه گروه نزد حضرت می رفتند و بیعت می کردند. (الدیلمی، ارشاد القلوب، ص ۱۸۷) زیب مگسی در تأیید این واقعه می گوید:

او سپه سالار فوج اولیا و اصفیا      اوست مولای همه اصحاب با حکم خبر (۳۲/۴۸)  
مبارک تو را گفت جلیل خندان      دیده که فضل تو شد بر صحابه مسلم (۱۰/۱۰۶)

حضرت پیامبر اسلام (ص) پس از بیعت و تهنیت صحابه با حضرت علی (ع)، عمامه خود «سحاب» را به رسم تاجگذاری بر سر مولای متقیان نهاده فرمود: «یا علی! العمامه تیجان العرب». بعد فرمود که در روز جنگ بدر و حنین،

وقتی فرشتگان به کمک آمدند، از این نوع عمامه در سر داشتند. (بیهقی، سنن الکبری، ج ۱۰، ص ۱۴؛ ابن خلکان، وفيات الاعیان، ج ۲، ص ۲۳۲). زیب مگسی نیز باور دارد که تاجگذاری علی(ع) به امر پرودگار بوده و حضرت حق همه کلید نعمتها را به حضرت علی(ع) سپرده است :

#### **نبی(ص) نهاده به فرقت کلاه سلطانی خدا سپرده دست کلید نعما را (۴۵/۱)**

وقایع غدیر خم را اکثر مفسرین شیعه و بسیاری از عالمان بزرگ اهل سنت در کتب و تفاسیر خود آورده اند. چنانکه احمد بن حنبل(م ۲۴۱ق) در کتاب فضایل الصحابه و مسند، صص ۸۸ و ۸۴؛ بلاذری(م ۲۷۹ق) در انساب الاشراف، صص ۱۰۳-۱۱۲؛ و یاقوت حموی(م ۶۲۶ق) در معجم البلدان، ج ۲، صص ۳۷۹ و ... به کرات این واقعه را به رشته تحریر درآورده است. زیب مگسی به استناد این راویان می گوید :

#### **ای لقب داری ابوالهیجا ولی الله خطاب وی تو مولای به تصدیق روات و بل ثقات(۲۳/۱۹)**

پیشینه وام گیری سخنوران فارسی از کلام ربّانی و احادیث نبوی(ص) به دوره آغازین شعر فارسی می رسد و اشراف شعرا بر قرآن و احادیث، باعث شد تا تجلی قرآن و حدیث در شعر فارسی رونقی بیشتر به دست آورد(راستگو، سید محمد، تجلی قرآن و حدیث در شعر فارسی، صص ۶-۷) چنانکه حکیم سنایی غزنوی در قرن پنجم هجری قمری، اقتباس از قرآن و حدیث را در اشعار خویش گنجانید(صفا، گنج سخن، ص ۳۱۱) و این امر در قرن هفتم و هشتم بخصوص در مثنوی معنوی مولانای بلخی به اوج خود رسید(شفق، تاریخ ادبیات ایران، ص ۲۸۷).

در شبه قاره پاک و هند در شعر شعرای سبک هندی به تبع شاعران ایران زمین، از این گونه اقتباس و تضمین ها به وفور به چشم می خورد. ناگفته نماند که بیشتر شعرای شبه قاره پاک و هند، استفاده از آیات و احادیث را بخاطر فضل فروشی در کلام خود نمی آوردند، بلکه قصد و هدف آنها، تبلیغ دین بوده است. زیب مگسی در میان معاصران خود، بیش از هر شاعر، در

شعرهای خود به آیه‌های قرآن کریم و احادیث استشهد کرده است. ولی گاه قسمتی از آیه را در شعر آورده، گاه دو کلمه از آن را در شعر گنجانیده و گاه فقط به معنی آن اشاره کرده است. در اینجا ابیاتی از قصیده (۱۲۲) به طور نمونه آورده می‌شود که در آن اکثر قافیه‌ها از آیات قرآن گرفته شده است. مثلاً :

**بهر آزادی ز قید و بندش «ریب المنون» حب حیدر هست امکان قوی «لوتعلمون» (۱/۱۲۲)**

اشاره به این دو آیه کریمه است: «ام یقولون شاعرٌ نترَبِّصُ به رِيبَ المنون» (طور ۳۰/۲۷) (۳) و «وَ اِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ» (واقعہ ۷۶/۲۷) (۴)

آیه‌ای که در باره حضرت علی (ع)، حضرت فاطمه (س) و حضرت حسن (ع) و حضرت حسین (ع) نازل شده\* و شاعر، این آیه و حدیث پیامبر اکرم (ص) را در تأیید باور خود آورده است. (نک: شمیسا، فرهنگ تلمیحات، ص ۴۶۲).

**بذل و ایثار و تصدیق قول «یطعمون» سویش ایامی بود «السابقون السابقون» (۱۰/۲۷)**

اشاره به کلام الله مجید: «وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ اَسِيرًا» (الانسان، آیه ۸) (۵) ؛ و « وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ. (۶) » (واقعہ ۱۰/۲۷). می باشد.

**مصطفی «من كنت مولا» گفت در شأن علی (ع) « ان في ذالك لآيات لقوم يعقلون» (۳/۱۲۲)**

اشاره به حدیث پیامبر گرامی در غدیر خم: « مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ (۷) » و آیه قرآن: « وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنَّجْمُ مَسْخَرَاتٌ بَامْرِهِ اِنَّ فِي ذَالِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» (۸) (نحل، آیه ۱۲).

شاعر با اقتباس، آیه (کهف، ۶۵) را با اندکی تغییر چنین می سراید :

**علیم «علم لدنی» خطیب خطبه عشق ادیب مکتب صدق و یقین و صبر و رضا (۲۴/۱)**

که اشاره دارد به آیه: « فوجدأ عبداً من عبادنا اتيناهُ رحمهً من عندنا و  
عَلَمَنَاهُ من لدنَّا علماً» (۹) (کهف ۶۵/۱۵)

ماه اوج انما و شاه تخت «هل اتي» هل مبارز را سزا و مدحت او «لافتی» (۱۵/۵)

(۱). اشاره به آیه قران: « هل اتي عَلَى الْاِنْسَانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً  
مذکوراً» (۱۰) (الانسان ۱/۲۹)

(۲). اشاره به حدیث قدسی: « لافتی اَلَا عَلِي لاسيف اَلَا ذوالفقار» (۱۱)  
(الدیلمی، ارشاد القلوب، ج ۲، ۲۱۶ و ۲۴۲)

ای ز تیغ تو رواج «قل هو الله احد» وی ز تلقینت مؤثر ذکر «الله الصمد» (۱/۳۲)

اشاره به دو آیه « ۱، ۲» سوره اخلاص است.

دوام حب تو مفتاح قفل هر مشکل مدام ذات تو مفهوم «آیت مقصود» (۵/۳۴)

آیت مقصود اشاره به آیه: « يا ايها الذين آمنوا اطيعوا الله و اطيعوا الرسول  
و أولي الامر منكم فان تنازعتُم في شيء فردوه الى الله و الرسول ان كنتم تؤمنون  
بالله و اليوم الآخر ذلك خير و احسن تاويلاً.» (۱۲) (نساء ۵۹/۵)

ذات حق را اوست چون يوسف زليخارا عزيز

مصطفى را اوست چون هارون موسى را عزيز (۲۸/۱۲۷)

شعر فارسی، خصوصاً قصیده، از آغاز پیدایش، کم و بیش در خدمت  
شاهان و اشراف بوده و دربار و درباریان نیز حامیان و مشوقان اصلی شاعران



محسوب می‌شدند. بنابراین شاعران برای برخورداری بیشتر از حمایت امرای زمان خود، سعی می‌کردند، مناسب انتظارات ایشان شعر بگویند؛ اما زیب مگسی این انتظارات را از سرورکائنات حضرت محمد(ص) و اهل بیت او جستجو می‌کند.

شاه شاهان پیر پیران مظهر ذات خدا	ای قلم بنویس مدح سرور هر دو سرا
آب و آتش رافع افتادگان و دافع درد و بلا	مانی ارژنگ فقر و بانی دیوار فیض
عاشقان را بر بل از حبش صدای حَبْذا	منقبت گویانش را جبریل گویان مرحبا
آب و آتش هل مبارز را سزا و مدحت او «لافتی» (۴-۱/۶)	ماه اوج «انما» و شاه تخت «هل اتی»

یکی از راه‌های تکامل یافتن شعر و تنوع بخشیدن به معانی و مضامین شعر این است که شاعر برای رونق دادن به شعر خود از اصطلاحات علوم گوناگون، افسانه‌های دینی و ملی، وقایع تاریخی، آیات قرآنی و احادیث و امثال فارسی استفاده کند و آنها را در شعر خود درآورد و تا حدّ توان از این گونه اطلاعات و معلومات برای زیباتر ساختن شعر و نوآوری در آن سود جوید. زیب مگسی نیز ضمن یاری جستن از مولای متقیان، به زیبایی از آیات و احادیث بهره می‌گیرد:

**بندگی مرتضی سلطانی هر دو سراسر است**      **افضل النعماء عشق اوست «افلا تشکرون» (۴/۱۲۲)**

هنر زیب در آوردن آیات و احادیث در اشعار، در این است که هر آیه یا حدیث با سایر اجزای شعر هماهنگی بارزی دارد. از این جا مشخص می‌شود که زیب نه تنها کلام الله مجید و احادیث را دقیق مطالعه کرده، بلکه از تاریخ ادیان، داستان‌های قرآنی و تاریخ اسلام، اطلاع خوبی داشته است، طوری که عناوین قصاید، به خصوص عنوان‌های مناقب و اکثر مدایح، اقتباس از آیات ربّانی و احادیث نبوی است. مانند:

«در منقبت محرم خلوت» لی مع الله» شمع محفل « من كنت مولاه فعلى مولاه» پیشوای گروه اهل الله علی کرم الله وجهه؛ «در منقبت ولی السخی، الذی جاء فی شأنه «ان علیاً منی و انا منه و هو ولی کل مؤمن» کرم الله وجهه؛ «در منقبت رایض میدان لافتی، خورشید سپهر « هل اتی» وسیله دنیا و عقبی، بدرقه راه ربی، الذی جاء فی شأنه « یا علی محبک محبی» کرم الله وجهه؛ «ان علیاً منی و انا منه و هو ولی کل مؤمن» و « علی منی بمنزلہ ہارون من موسی اَلا انه لانی بعدی» و « یا علی طوبی لک و لمن احبک و صدق فیک» و « مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح» و « علی وصیی و وارثی» و ....

وی اخلاص خویش را نسبت به ابوتراب(ع) اینچنین ابراز می دارد :

به مولایی تو به دارایی تو	ز «من كنت مولاه» پیداست برهان
چون گدایان کویت غلامان بابت	ز « من وال والاه» هستند سلطان
چون اگر جمع باشد عدوی تو یکجا	ز «من عاد عاداه» گردد پریشان (۲۸-۲۶/۱۲۱)
هر دم اطمینان من باشد ز لطف کردگار	«لافتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار» (۱/۴۵)
آسمان را گر سپر سازد عدویش روز جنگ	ذوالفقار او کند پیدا خط نصف النهار (۱۳/۴۵)

باور شیعیان این است که امیرالمؤمنین علی(ع) در شب اول قبر به کمک دوستان خود می آید :

مستی عشق تو را باشد نجات اندر بغل در لحد از نعره مستانت بگریزد نکیر (۵۲/۲۴)

روی هم رفته، در شعر زیب، بر عناصر مذهبی و دینی بیشتر تأکید شده و آرمان‌های انسانی و جهانی مورد توجه قرار گرفته است.. بن‌مایه‌های دینی و عرفانی اشعار وی را غنی ساخته است. شاعر این مضامین را از متون

کهن و اصیل اسلامی اخذ کرده است. در آخر ابیاتی در مدح وصی رسول خدا از دیوان «زیب نامه» آورده می شود :

شوقم که به لا اله الا الله است      از عشق محمد(ص) رسول الله است  
چون دوست علیم، ایزدم دلخواه است      حجت من قول «وال من والاه» است(زینب‌نامه، ص ۲۲۴)

### نتیجه :

واقعه غدیر خم یکی از وقایع بزرگ جهان اسلام است که در ادبیات فارسی تأثیر بسزایی گذاشته است و افکار عمومی را به خود جلب کرده است و از محدثین و مفسرین گرفته تا شعراء و نویسندگان، از این حادثه مبارک تبرک جسته، کلام خویش را مزین ساخته‌اند. از آن میان، میر گل محمدخان «زیب» مگسی، سرآمد شعرای فارسی‌گوی بلوچستان(پاکستان) است که هم به قدر تشنگی، طالب جرعه‌ای از ساقی کوثر است و در این راه، گامی چند برداشته است و علاوه بر ادامه دادن این شیوه دیرپا، از زاویه‌هایی منحصر بفرد و بدیع به غدیر نگریسته و با بیانی هنرمندانه، گنجینه شعر ولایی فارسی را غنا بخشیده است.

### یادداشتها:

۱ - « يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ » \* ای رسول ما! آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شد به مردم برسان و اگر این کار را انجام ندهی رسالت خود را به انجام نرسانده‌ای و خداوند تو را از مردم ایمن نخواهد کرد. همانا خداوند گروه کافر را هدایت نمی کند.

\* ای مردم چه کسی نسبت به مؤمنان، از خود آنان سزاوارتر است؟ گفتند: خدا و رسولش بهتر می دانند. فرمود: خدا مولا و سرپرست من است و من مولا و سرپرست مؤمنانم و من

نسبت به مؤمنین از خود آنان سزاوارترم پس هر کس من مولا و سرپرست او هستم، علی مولا و سرپرست او است.

۲ - ترجمه: امروز دین را بر شما کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم و راضی شدم اسلام دین شما باشد.

۳ - ترجمه: یا که گویند محمد(ص) شاعر(ماهری است) و ما حادثه مرگ او را انتظار داریم.(طور ۲۷/۳۰).

۴ - ترجمه: و این قسم اگر بدانید بسیار سوگند بزرگی است.(واقعہ ۲۷/۷۶).

\* آیه ۸ از سوره الانسان در شأن اهل بیت پیمبر(ص) «علی(ع)، فاطمه(س)، حسن(ع) و حسین(ع) نازل شده است. جناب حسنین بیمار شده بود و حضرت رسالت مآب به عیادت آمدند و به حضرت علی(ع) و حضرت فاطمه(س) دستور دادند که برای بهبود ایشان نذری کنند. ایشان سه روز روزه گرفتند و هر روز در وقت افطار، غذای خود را به درویش، یتیم و اسیر دادند. بنا بر وفای عهد، از حضرت حق وحی نازل شد که از این آیه شروع می شود: «هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیاً مذکوراً» و گفته اند که از آیه ۵ این سوره تا پایان آیه ۲۲ درباره این ماجرا و حضرت علی و فاطمه و حسنین است.(برای اطلاع بیشتر، نک: قصص قرآن مجید، برگرفته از تفسیر سورآبادی، ص ۴۳۴ به نقل از: شمیسا، فرهنگ تلمیحات، ص ۶۲).

۵ - ترجمه: « و خوراندند خوراک خود را با وجود دوست داشتش به فقیر و یتیم و اسیر».

۶ - ترجمه: « و طایفه سوم آنان که در ایمان بر همه پیشی گرفتند».

۷ - ترجمه: « هر که من مولای اویم این علی مولای اوست».

۸ - ترجمه: « و هم شب و روز و خورشید و ماه را برای زندگانی شما در گردون مسخر ساخت و ستارگان آسمان را به فرمان خویش مسخر کرد در این کتاب آیت و نشانه های خدا برای اهل خرد پدیدار است».

۹ - ترجمه: « پس در آن جا بنده ای از بندگان خاص ما را(که جویای او بودند) یافتند که او را رحمت و لطف خاصی عطا کردیم و هم از نزد خود او را علم بیاموختیم».

۱۰ - ترجمه: « آیا بر انسان روزگارانی نگذشت که چیزی لایق ذکر هیچ نبود».

- ۱۱- ترجمه: « هیچ مردی نیست به جز علی و هیچ شمشیری نیست به جز ذوالفقار».
- ۱۲- ترجمه: « ای اهل ایمان فرمان خدا و رسول و فرمانداران (از طرف خدا و رسول) را اطاعت کنید و چون در چیزی کارتان به گفت و گو و نزاع کشد به حکم خدا و رسول باز گردید اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید این کار برای شما از هر چه تصور کنید بهتر و خوش عاقبت خواهد بود».

### کتابنامه

- علاوه بر قرآن کریم، ترجمه محیی الدین مهدی الهی قمشهای، از منابع زیر استفاده شده است -
۱. ابراهیمیان، حجت‌الله، حدیث دل (تذکره شعرای پارسیگوی بلوچستان)، کویت، خانه فرهنگ ج.ا.ایران، خردادماه ۱۳۷۸ش.
  ۲. ابن خلکان، احمد بن محمد، وفيات الاعیان، بیروت، دارحیاء التراث العربی، ۱۳۹۷م.
  ۳. احمد بن حنبل، مسند احمد، بیروت، دار صادر، [بی تا].
  ۴. -----، فضائل الصحابه، بیروت، دارالکتب العلمیه، [بی تا].
  ۵. الدیلمی، حسن بن محمد، ارشاد القلوب، شریف الرضی، ۱۳۶۸ش.
  ۶. بزرگ بیگدلی، سعید، مقاله، یک شاعر و دو دیدگاه: ناطق مکرانی از دیدگاه غالب و زیب مگسی، دانش، فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، شماره ۶۹-۶۸، اسلام‌آباد، ۱۳۸۱ش.
  ۷. بلاذری، احمد، انساب الاشراف، بیروت، مؤسسه الاعلمی، [بی تا].
  ۸. بلوچ، اخترعلی خان، بلوچستان کی نامور شخصیات، کراچی، ج ۴، انتشارات رایل، ۱۹۸۳م.
  ۹. بیهقی، ابوبکر، سنن الکبری، بیروت، دارالفکر، [بی تا].
  ۱۰. دامادی، سید محمد، سیر منقبت‌سراییه در ادب فارسی و عربی، مجله میراث جاویدان، سال دوم-شماره چهارم، ۱۳۸۷ش.
  ۱۱. دایرة المعارف ویکی‌پدیا، مدخل « غدیر».

۱۲. راستگو، سید محمد، تجلی قرآن و حدیث در شعر فارسی، تهران، انتشارات «سمت»، ۱۳۸۰ش.
۱۳. شفق، رضا زاده، تاریخ ادبیات ایران، تهران، ۱۳۲۱ش.
۱۴. رضوی، سید سبط حسن، فارسی گوینان پاکستان، راولپندی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۵۳ش (۱۹۷۴م).
۱۵. زیب، میر گل محمدخان مگسی، زیب نامه، مقدمه، سید شرافت عباس، کویت، به اهتمام انجمن فارسی بلوچستان، ۱۹۹۵م.
۱۶. سید شرافت عباس، بلوچستان مین فارسی شاعری کی پچاس سال، کویت، کوژک پبلشرز، ۱۹۹۹م.
۱۷. -----، مقدمه، خزینه الاشعار اثر زیب مگسی، کویت، به اهتمام انجمن فارسی، ۱۹۹۶م.
۱۸. سید، محمدعلیشاه، مقاله، زیب مگسی سخنسرای برجسته قرن چهاردهم هجری، دانش، اسلام آباد، فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، شماره ۷۵-۷۴، ۱۳۸۳ش.
۱۹. شمیس، سیروس، فرهنگ تلمیحات، چ ششم، تهران، انتشارات فردوس، ۱۳۷۸ش.
۲۰. کوثر، انعام الحق، شعر فارسی در بلوچستان، کویت، آکادمی بلوچی، ۱۹۶۸م.
۲۱. -----، مقاله، یوسف عزیز مگسی، کویت، صریر بولان، ۱۹۹۲م.
۲۲. محمد ریاض، مقاله، شعر فارسی و خدمات زیب مگسی، معارف اسلامی، دوره جدید، شماره ۷ (مسلسل)، تابستان ۱۳۵۶ش.
۲۳. واحدی نیشابوری، علی بن احمد، اسباب النزول، قاهره، مؤسسه الحلبی و شرکاء، ۱۳۸۸ق.
۲۴. یاقوت حموی، معجم البلدان، تصحیح فرید عبدالعزیز، بیروت، دارالکتب علمیه، ۱۴۱۰ق.

\*\*\*\*\*

## روابط نظام الملک آصفجاه با میرزا عبدالقادر بیدل از دیدگاه رقعات بیدل

چکیده:

نظام الملک آصف جاه در دورهٔ سلاطین متعدد مقام و منزلتی ممتاز در دستگاه سلطنتی تیموریان داشت از جمله استانداری دکن و سمت وزارت را دارا بود. باوصف مسئولیتهای کشوری و لشکری به شعر و نویسندگی دلبستگی عمیقی از خود نشان داده است. در این مقاله روابط نظام الملک آصفجاه با میرزا عبدالقادر بیدل از دیدگاه رقعات بیدل تبیین گردیده که اغلب به استناد بندراداس خوشگو اقتباس گردیده است.

\*\*\*

میر قمر الدین خان نظام الملک پسر شهاب الدین خان است، بر اثر ازدواج با دختر سعد الله خان وزیر شاهجهان، مقام « غازی الدین بهادر فیروز جنگ » به او اعطا گردید. میر قمر الدین خان در عهد اورنگ زیب مورد تفقد وی قرار گرفته به منصب چهار هزاری پیشرفت کرد و خطاب « چین قلیچ خان » به او اعطا گردید، در عهد بهادر شاه به خطاب « خاندوران » و در زمان جهاندار شاه به خطاب « نظام الملک » سرفراز شد. در نخستین سال جلوس محمد فرخ سیر، علاوه بر منصب هفت هزاری، به سمت استاندار دکن انتخاب شد. در آغاز سلطنت محمد شاه اول بر بعضی از نقاط دکن و بعد به همه نقاط سلطه یافت. پس از درگذشت وزیراعظم سید عبدالله خان در تاریخ نهم ربیع الاول سال ۱۱۳۳ هجری - ۱۷۲۱ میلادی، به شاهجهان آباد آمد، علاوه بر خلعت وزارت، خطاب « آصفجاه » به او اعطا گردید(۱).

راجع به ارتباط نواب نظام الملک با بیدل و شعر گویی او، خوشگو می نویسد:  
« در عهد بهادر شاه به خطاب خاندورانی مشهور بود. چون صحبتش به اسد خان و ذوالفقار خان بر آر نشد، در شاهجهان آباد گوشه انزوا گزید. در آن وقت تعطیل، تحصیل متداولات کرد و طبع روان را در سرزمین سخن جولان داد. به مشورت حضرت میرزا بیدل، دیوان غزل به قدر دو هزار بیت مرتب فرمود. هرگاه به خانه میرزای مغفور تشریف می آورد. میرزا شرایط استقبال بجا آورده،

همدست شده اندرون دولت خانه می برد و صحبت رسمی با وی داشت و از اقسام اطعمه، حلوی بیضه مرغ به مذاقش گواره افتاده بود. بر میرزا فرمایش آن می فرمود. در وقت رخصت چون میرزای مرحوم کتابی از قدما مثل کیمیای سعادت و نفحات دیگر از این عالم می گذرانید، می گفت: ازین کتب ذخیره ها در خانه دارم. از تبرکات تصنیفات خود عنایت کنید و کتب و سفاین دستخط میرزا با خود می برد. نثر بسیار شسته و صاف می نوشت و اکثر اوقات با وجود کثرت مشاغل دنیوی متوجه نظم اشعار می بود. بیشتر دیوان به نظر استاد میرزا بیدل رسانیده. الحال چون آصفجاه خطاب داشته آصف تخلص می کرد» (۲)

نامه های بیدل، گزارش خوشگو را توثیق می کند. ازاین نامها به طور کلی مستفاد می شود که روابط اجتماعی و ادبی و دوستانه نواب نظام الملک با بیدل خیلی صمیمانه و گسترده بوده است.

در رقعات چاپی بیدل، نامه ای بنام چین قلیچ خان است و چهار نامه نظام الملک است. بعلاوه، پنج نامه به نام حسین قلیخان است و دو نامه به نام خان دوران است. چون امیری یا نوایی بنام حسین قلیخان در زمان بیدل وجود نداشته است لذا این نامه یا به نام چین قلیچ خان است یا به نام حسین علیخان که به سهو کاتب حسین قلیخان شده است. بیدل با هر دو نواب روابط حسنه داشته است. برای اینکه تشخیص دهیم این هفت نامه به کدام نواب بستگی دارد لازم است مطالب آن را در نظر داریم و آن را با احوال نظام الملک آصفجاه و سید حسین علی خان مورد مقایسه قرار دهیم. غلام علی آزاد می نویسد:

«در منشآت میرزا چند رقعه که به نام چین قلیچ خان است عبارت است از نواب آصفجاه که خطاب قدیم اوست» (۳)

در زمان آزاد تنها نسخه های خطی منشآت بیدل وجود داشته است. چون بیان آزاد مبتنی بر نسخه های خطی رقعات است که به گمان بنده، او در کتابخانه شخصی نواب آصفجاه دیده باشد. زیرا او می نویسد «فقیر را با نواب آصفجاه صحبت های مستوفی دست داد» (۴) لذا می توان بر بیانش اعتماد کرد. از این گذشته با در نظر داشتن احوال مشروح نواب آصفجاه - که در بالا ذکر شد - می توان گفت که نواب مزبور شاعر بوده و به گفته آزاد طبع موزونی داشته و دیوان ضخیم از نتایج طبعش فراهم آمده (۵) در صورتیکه نواب حسین علیخان شاعر نبوده البته بگزارش آزاد خوش ذهن و شعر فهم بوده (۶) نواب نظام الملک اغلب چکیده های فکر خود را برای اصلاح به بیدل می فرستاد و از او تقاضا می کرد تا آثار خود را به او ارسال نماید. بدین ترتیب تبادل آثار یکدیگر



و تقدیر از آن در میان بیدل و نواب ادامه داشته است و اصلاح شعر نواب و داخل نمودن آن در دیوان توسط بیدل صورت بسته است. از نخستین نامه به نام چین قلیچ خان بر می آید که بیدل حسب تقاضای نواب، دیوان و مثنوی خود را به او ارسال داده است و هم اشعار نواب را که او به بیدل فرستاده بود مورد ستایش و تمجید قرار داده است. این نامه به قرار زیر است:

« در ارسال دیوان و مثنوی و غیره به چین قلیچ خان صاحب، حسب الاستدعای ایشان » کم بضاعتی های ماده طاقت، نفس را مقیم پرده ای عرق می دارد. عرصه لاف تا کی بساط ناز آرید، که به خیال هم چشمی حبابی، بیرون جاده ادب باید تاخت، و تنگیهای استطاعت، نگاه را خارج مژگان نمی پسندد، سعی هوش چه مقدار آغوش توهم بپردازد، تا به گمان چشمک شراری، طرح گشاد بال توان انداخت. اظهار دستگاه، موقوف بلندیهای دست دعا است و عرض استعداد منحصر اشغال حمد و ثنا.

#### ما را نه غرور است، نه فری، نه کلاهی خاکیم، به زیر قدم خویش نگاهی

ورود سعادت انشانامه، زبان شکر بیان را، سرمشق آداب ثنا گردانید، و دل سپاس مشاغل را مدرس کتب دعا. خواهش طبع معنی آفرین، نسخه های بیدلی را، به قدر گشایش اوراق، بال حسرت قبول می بخشد. امید که به نارساییهای طرز مضامین خجالت پرداز نبیند. و به خشکیهای وضع عبارات، نم پیشانی انفعال نچیند. و مطالعه افکار گوهر نثار، چشم تأمل را روشنایی نور یقین بخشد. واهب حقیقی، سر رشته این کلام را به شهود عالم تحقیق برساند و به این وسیله عالمی را مستفیض معانی هدایت گرداناد (۷)

از نامه زیر هم بر می آید که نواب قدردان کلام بیدل شده و خواهان اصلاح بر اشعارش شده است و اینکه متانت رقم نواب مورد ستایش بیدل قرار گرفته:

« به چین قلیچ خان بهادر، در جواب استدعای اشعار و تمثیل مصرع ایشان لله الحمد نیاز فقرای بیدل، آینه داری قبول آنجناب حسن اقبالی پرداخت که تحفه آرایان بساط عجز را، به آن وسیله تا حشر قدر بی بضاعتی باید شناخت. از مقیدان سلسله کرم تاثیریم، و مسخر اخلاق آفاق تسخیر. به تحقیق پیوست که فتراک صید افکن ما بی شکار نیست. آثار مراحم در تأمل اشعار کمالات انوار، اشعاری داشت. حاشا که قلم متانت رقم، در طریق ثبات لغزش پیماید، یا متهم انحرافی برآید، مگر به مقتضای کم مشقی و بی پروایی. در این همه مضامین طراوت آیین، دو سه نقطه تشنه وضوح بود که معروض داشتش،

به شادابی کلک تسلیم سلک امداد جرأت فرمود. تایید فضل، معنی ایجادى به رتبه کمال رساناد و بیدلات مشتاق را ممنون سماع درجات معارف گرداناد(۸) (این نامه به نام حسین علی خان در نسخه های چاپی است ولی مضمون آن نشانی می دهد که به نام چین قلیج خان است.

از نامه زیر هم همین مطلب برآید:

شکر فضل ایزد به جا می آرد که اجزای محقر بیدلان به یمن نشئه ی قبول فیض اندوز حصول کلیت گردید؛ و اوراق بی سیاق آشفتهگان در پرتو نگاه معنی پناه، سررشته ی به وصول شیرازه ی دوام رسانید. مضراب قانون این مراسم حرکات ازلی داشت که امروز گوش منتظران را به زمزمه ی آگاهی نواخت و آثار مراتب این اکرام بالقوه ی طبیعت اسرار که بالفعل طرح اشفاق ربوبیت انداخت. ورود افکار خورشید انوار پیوسته مشتهر آیات جهانگیری، و طلوع معنی قدرت همواری بی نقاب جلوه ی آفاق تسخیری.

در نامه ای که به عنوان « مطالعه اشعار نواب و اصلاح آن و داخل دیوان نمودن که پیش فقیر گذاشته بودند» آنچه بیدل درباره تقدیم و تاخیر بعضی الفاظ در اشعار نواب نوشته است با بیانات خوشگو کاملاً هماهنگ به نظر می رسد طوری که می نویسد: «به مشورت حضرت میرزا بیدل دیوان غزل بقدر دو هزار بیت مرتب فرمود»(۹) این نامه به قرار زیر است :

جواب حسینقلیخان بهادر، خان دوران، در مطالعه اشعار ایشان و اصلاح آن، و داخل دیوان نمودن که پیش فقیر گذاشته بودند.

اوقات تحیر آیات فقرا مصروف اندیشه ی ذاتی است که ترانه ی آثار فضلش گاهی به صورت پیام دلنوازان زمزمه آرای ساز ربوبیت است و گاهی به کسوت مکاتیب بی نیازان ترحم پیمای محفل پیام دلنوازان زمزمه آرای ساز ربوبیت است و گاهی به کسوت مکاتیب بی نیازان ترحم پیمای محفل عبودیت. درینصورت آهنگی سامعه نوازی نمی فرماید که تصور از فهم مراتبش به عروج نردبان توجهی برنیاید، و به این کسوت معمای سرمه ای به رقم فهم نمی آید که تأمل از غور معانی اش چشم بر حصول مکرمی نگشاید. در همه حال سررشته ی مجاز از حقیقت گسستن ندارد و آینه ی عبارت غیر از تمثال معنی به عرض نمی آرد. سایه گستری همای سعادت با ورود افکار هدایت انوار به تازگی چراغ خلوت حضور گردید و بر لمعات ازدیاد شکر و سپاس فروغ عقیدتی دیگر بخشید. آینه ی این عبارات حقایق نما و شمع این انجمن آفتاب ضیا. در بعضی الفاظ تقدیم و تأخیری در کار داشت قلم نیاز بر سر خط تحریر سجود گذاشت

به مقتضای موضع شناسی یک قلم به اجزای دیوان بلاغت عنوان پیوست و هر یکی به کرسی مراتب مناسب نشست. چشم مصلحت به سرمه ی این امید روشن که اوراق مسوده بعد از تحصیل شرف مطالعه نظر بر ودیعت کده ی عالم آب گشاید تا نقوش مغشوش در تصوف کاتبان بامداد نیستی پیش نیاید فتح ابواب ظفر شلید در دست انگشت اشارت و قلع بنیاد اعدا فرصت کمین اقبال ارادت(۱۱).

این نامه هم به نام حسینقلی خان است ولی مطالب آن نشان می دهد که به نام چین قلیچ خان است. از نامه زیر بر می آید که نواب آصفجاه که در آن شاکر تخلص می کرد در زمین مشکل غزلهای بیدل موفقانه طبع آزمائی می کرد و این که نواب دارای طبع سلیم و فکر متین بوده و در غیر این صورت نمی توانست از عهده پیروی آن موفقانه بیرون آید. با آنکه در چند بیت بعضی واژه ها را تغییر داد باز هم می گوید: « هر یکی به مقام خود منتخب دیوان فصاحت است.» و از سوی دیگر می گوید نواب نظم و نثر بیدل را مورد قبول قرار می داد.

به جواب مکتوب ایشان و صفت فکر غزل در زمین مشکل فقیر در ضمن مطالعه ای نوازشنامه، اندیشه ی سجود، ریشه به فهم هر گل معنی که پرداخت، جز کیفیات رنگ و بوی بهارستان کمال نشناخت. خاصه در زمین غزل نظر گشا. که ربط همواریش اندکی پیچش داشت؛ و غیر از طبع سلیم و فکر متین بر اکثر طبایع، احتمال لغزش می گماشت. آفرین، بر طبع معنی آفرین در بیتی چند، تغییر بعضی لفظ فضولی خیال دقت مآل بود؛ وگرنه هر یکی به مقام خود منتخب دیوان فصاحت تصور بایستی نمود. نظم و نثر بیدلی، از فطرت حقایق ایجاد، امید قبولی دارد که گاه گاه تأمل قدرت تجمل، به سیر آنها، توجهی واگمارد، تا به فضل ایزدی شکسته های عبارات در اندک فرصتی همکسوت صفایی معنی برآید، و آینه ی افکار بی شایبه ی کدورت نقاب پریزادان خیال گشاید.

ورنه معنی، بر مزاجش بار نیست  
پیش طبعش، آنقدر دشوار نیست

صاحب ما، مایل افکار نیست  
گرهمه، مضمون عنقا بستن است

غزل استاد و شاگرد هر دو به قرار زیر است : این نامه هم به نام حسین قلی خان (۱۲) است مطالب آن نمایانگر آصفجاه است. بیدل

نرسیدی به فهم خود ره عزم دگر گشا  
زگران جانیت مباد شود ناله منفعل  
طپش خلق پیش و پس نه ز عشق است و نی هوس  
ز فسردن مکش تری به فسونهای عافیت  
هوس جوع و شهوت شده دام مذلت  
اگر انشای بیدلت ز حلاوت نشان دهد  
شاکر

بجهانی که نیستی مژه بر بند و درگشا  
بجنون سپند زن پی منقار پر گشا  
شرر کاغذ است و بس توهم اندک نظر گشا  
همه گر موج گوهری برمیدن کمر گشا  
اگر از نوع آدمی ز خود افسار خر گشا  
شقی از خامه طرح کن در مصر شکر گشا(۱۳)

### سخن خوب بیدلت شده شاکر چه دل نشین نرسیدی به فهم خود ره عزم دگر گشا(۱۴)

همچنین در نامه ای غزل تازه نواب را به قرار زیر مورد ستایش قرار داده است:

«تمهید غزل تازه چقدر فسون معنیهای برجسته داشت که قطعه غزال بسمل نیز در قاصد مژده رسانیش بال پرواز گشاد و به مضمون آمد داد روانی شوق داد. شکار افکن نخچیر گاه الطاف از صید دل‌های کباب غافل مباد.»(۱۵)  
بنابر همین ارسال شعر به وسیله نواب و اصلاح آن توسط بیدل، آزاد می نویسد: «نواب نظام الملک آصفجاه طاب ثراه در شعر خود را شاگرد میرزا بیدل می گرفت.»(۱۶)

این بود جنبه ادبی روابط نواب آصفجاه با بیدل اما تا آنجا که روابط اجتماعی و دوستانه بستگی دارد، پس در این زمینه آزاد می نویسد: «هرگاه میرزا به دولت خانه نواب می رفت استقبال و مشایعت می کرد و بر مسند خود می نشاند»(۱۷) و از سوی دیگر به گفته خوشگو هرگاه نواب به خانه میرزای مغفور تشریف می آورد، میرزا شرایط استقبال بجا آورده، همدست شده، اندرون دولت خانه می برد و صحبت رسمی می داشت و از اقسام اطعمه، حلوای بیضه مرغ به مذاقش گواره افتاده بود، بر میرزا اکثر فرمایش آن می فرمود»(۱۸)

از نامه های زیر هم بر می آید که نواب بیدل را مورد تفقد و مهربانی های زیاد قرار می داد چنانکه می نویسد:

«نفس گداخته آداب ستایش به کدام جرأت لب گشاید که از عهده خجالت بر آید. ما را در جمیع احوال منفعل داشته اند. تقریر نارسائی معنی تحریر عبارت است و تحریر ناتوانی مضمون عدم استعارت»(۱۹)

داغ بودم، که چه خواهم، به غمت انشا کرد  
نقطه ی اشک، روان گشت و، خطی پیدا کرد

کلید در دولتی گم کرده ایم ، امداد ترحم از نقل زنگ بسته ی ما غافل مبادا سررشته ی حصول سعادت ی از دست داده ایم، اعانت فضل از غیار محرومی ما دامن مچیناد! پنجه ی ناگیرا از تهی مغزی سرانگشتان بیکاری نتراشید تا به فریاد تظلمی موصول می گشتم؛ و پای شکسته ی بی رفتار، از سعی به پل آبله نرسید، تا از سر انفعال واماندگی در می گذشتم. با این همه ، دست امید به ذوق فتراک دعا بلند است ؛ و ناله ی حسرت به کمین کنگره ی اجابت کمند.

رفتی و، من از ضعف، به منزل ماندم      چون نقش قدم، به گرد محمل ماندم  
چندی، غم بیدلی، فراموشم بود      آخر، دل با تو رفت، بیدل ماندم» (۲۰)

لذا بیمورد نیست اگر او برای پذیرایی از او و یا خداحافظی کردن از کلبه خود بیرون آید. قطعه زیر که هنگام خیر مقدم نواب گفته است نمایانگر احساسات و هیجانات شدید و پر از مهر و صمیمیت نسبت به نواب است .

بیار باده که بوی بهار جان آمد      فروغ مهر ازل چین قلیچ خان آمد  
به سیر کشور ما از نوید اقبالش      سعادت آمد و امن آمد و امان آمد  
به چرخ برد هوا خواه او پیام مسیح      از این نشاط که آن عمر جاودان آمد  
به خاک خفت حسودش فروتر از قارون      شکوه او چقدر بر خسان گران آمد  
زمین ز گرد خرامش چه ناز خرمن کرد      که هر قدم تا پای من آسمان آمد  
جبین به سجده شوقش بلندی می خواست      دمیدن عرق شرم نردبان آمد  
مقیم گوشه زانوی انتظارم داشت      حقیقتی که به چشم من این زمان آمد  
نداشت بیدل ما طاقت زیارت او      کرم نمود و به درمان خستگان آمد» (۲۱)

نوبه ای بیدل دچار مرض شدیدی شده، آن قدر ناتوان و نحیف شد که حتی نتوانست در مراسم خدا حافظی نواب شرکت نماید پس از بر خوردار شدن از تندرستی معذرت نامه ای بدو فرستاد:

« ..... در همین روزها سه ماه، دعاگوی بیدل را، عارضه دست به هم داد، که جلد بدن از بی قدری ، بر پوست پیاز خشک نمی چربید. و استخوانها از بی

مغزی ، به هم سلکی نی بی نفس نمی گردید. زمانی که حضرت ایشان همعنان فتح و ظفر، عازم سفر بودند، مایه هوش این بیهوش آنقدر فراهم نبود که به تحریر عرض وداع، متصدع باریابان می گردید . و پس از امداد نشأ شعور، نارسایی های طاق و آستان بوس همان از دور زمین خیال می بوسید. لله الحمد الحال و دیعت انفاس ، بتو هم زندگی ، سرگرم فرصت شماريست . و دعای دولت ابدی همچنان درکار اشتعال شکر گزاری.» (۲۲)

در نامه ای به واقعه فرار به لاهور و بازگشت از آنجا به سلامتی اشاره کرده است.

«ورود الهام آلود بیدل نوازنامه به اخبار جمعیت ذات تنزه صفات و صحت مزاج تقدس آیات دعاگوی نفس باخته را زنده ی جاوید گردانید. تصور وضع طبیعت لطافت طینت در اندیش ی قطع اینهمه مراحل ،خاصه در چنین هوای خارا گداز دل عقیدت منزل را به هر نفس زدن آب می کرد و در سر راه دعا می پاشید؛ تأیید حضرت بی چون دشواری های خیالات ما به سهولت مبدل گردانید. و غبارهای خطرات درشتی، به آب آسانی فرو نشانید.

قبله گاه، بر این نفس پرور اشغال دعا نیز سانحه ی غریبی پیش آمد، اما گذشت آنچه گذشت و به احیای مجدد متحیز گشت. عرض تفضیل آن مصدع سامعه ی مبارک است. بالفعل آن مقدار تواناست که به اظهار رسم عبودیت ، عذر بی دست و پایی می تواند خواست.

این قدرها در عدم ، بیدل به یادت زنده است.

تحریر آلام دوری بی شکوه ی تقدیر نیست؛ اقتضای بندشی در همه احوال معذوریست ، اکرام اعانتی که در باب خان سعادت خان ازان جناب فیض به ظهور آمد شایان اخلاص و الطاف بی ریا تواند بود» (۲۳)

آزاد بلگرامی می نویسد که در سال ۱۱۳۲ هجری / ۱۷۱۹ میلادی نظام الملک از بیدل دعوت نمود تا به دکن آید اما او توسط شعری زیر خواستار معذرت شد:

دنيا اگر دهند نه جنم ز جای خویش من بسته ام حنای قناعت به پای خویش (۲۴)

بیدل هرچند گوشه نشین بود، اما کسانی که با وی بسیار صمیمانه رفتار می کردند، چنان به نظر می رسد که او به آنها همانطور پاسخ می داد و پاس آشنایی شان را، بر طبق درجه آنها، همواره رعایت می کرد. همچنین نامه ای در سفارش میرزا احسن ایجاد برای ملازمت به نواب نوشت که اغلب در عهد بهادر شاه روی داد. میرزا احسن ایجاد یکی از شاعران و دوستان صمیمی بیدل بود

و خوشگو نوشته است: «در عهد بهادر شاهی به ملازمت نواب نظام الملک رسید و از طرف نواب در سرکار بادشاه زاده عظیم الشان برسم وکالت ماند» (۲۵)

گرخاموشم، به فکر فریاد توام      ورگویا، سبحة خوان اوراد توام  
هرچند در آتشم نشانده ست فلک      شادم که چراغ محفل یاد توام

هرچند گریبان چاکي مژگان نسخه ها برهم زده راه بستگیهای فردوس تماشا به دقت هیچ تأملی صورت یقین نیست، و هر قدر سینه کوبیهای تپیدن دل، پهلو به پهلو غلتیدن آغاز کرد، نقش شکستگی مینای حال تحیر اعتلای به جرم بی اعتدالی هیچ قلقلی و درست نشست. مگر ساز تحقیق به همین آهنگ پرده گشای رمز تسلی گردید که لمعات تجلی بی نیازی چشم بند شخص ادراک بود و جوش خمستان بی تعینی، ساغر دوران اتفاق می پیمود. به حکم مجبوری تسلیم، دیده ی متحیر سجده ی تپش می شمارد. نشئه ی مخموران محصول و دعای آرزوی مهجوران مقبول. صافی عقیدت و خلوص ارادت سرچشمه زلال اتحاد، میر محمد احسن ایجاد، آیینه داری نیاز بیدل چهره گشای امتیاز محفل حضورباد.

در نامه ای که به عنوان «در جواب مکتوب خان دوران که از حالات عبور آنها نوشته بودند» است، سخن از عبور دریا به میان آمده است که به احوال نظام الملک آصفجاه تطابق کامل دارد. آزاد می نویسد: «غره رجب ۱۱۳۲ هـ عبور دریای نربدا نموده قلعه اکبر از طالبخان و شهر برهان پور را از محمد انور خان برهان پوری بصلح بدست آورده» (۲۷) چنین به نظر می رسد که احوال عبور دریا و دیگر پیش آمده ها را نواب به بیدل نوشته بود، بیدل در جواب این مکتوب نوشته است: در جواب مکتوب خان دوران که از حالات عبور آنها نوشته بودند

**آب دریانیست ، استقبال اشک بیدل است  
تا ز گرد راه شوید، پای رنگین تو را**

مقتضای مخلصان نوازی، هرچه از آن جناب به منصفی تحریر می آرد، از عالم ظهور فضل است. آیینه داری حضور ایشان در این صورت تمثال عرض داشت است. تأیید ایزدی در همه جا و همه حال مظفر و منصور و یادآور بیدلان مهجور دارد. غیر از حسرت قدم بوس هرچه نگارد، افسوس.

## یادداشتها:

- ۱ - مفتاح التواریخ از ولیم بیل ، ص ۳۲۷.
- ۲ - سفینه خوشگو دفتر ثالث از بندرا بن داس خوشگو، ص ۲۵۲.
- ۳ - سرو آزاد از غلام علی آزاد بلگرامی ، ص ۱۴۹.
- ۴ - همان ، ص ۱۸۱.
- ۵ - همان، ص ۱۸۱.
- ۶ - همان، ص ۱۷۱.
- ۷ - رقعات بیدل مطبوعه تهران ، انتشار از نگاه ، ص ۴۲.
- ۸ - همان، ص ۱۱۰.
- ۹ - همان، ص ۱۲۷.
- ۱۰ - سفینه خوشگو دفتر ثالث از بندرا داس خوشگو، ص ۲۵۲.
- ۱۱ - رقعات بیدل ، ص ۱۵۶.
- ۱۲ - همان، ص ۵۴ ، ۱۵۳.
- ۱۳ - دیوان بیدل مطبوعه تهران ، ص ۱۲۴.
- ۱۴ - دیوان شاکر ، ص
- ۱۵ - رقعات بیدل، ص ۱۷۴.
- ۱۶ - سرو آزاد از غلام علی آزاد بلگرامی ، ص ۱۴۹
- ۱۷ - همان، ص ۱۴۹.
- ۱۸ - سفینه خوشگو دفتر ثالث از بندرا داس خوشگو، ص ۲۵۲.
- ۱۹ - رقعات بیدل ، ص ۱۷۰.
- ۲۰ - همان ، ص ۱۵۳.
- ۲۱ - کلیات بیدل چاپ صفدری (قصاید فیوض فواید مع تاریخ نور فواید)، ص ۵۵.
- ۲۲ - رقعات بیدل ، ص ۱۶۸.
- ۲۳ - همان ، ص ۱۷۱.
- ۲۴ - خزانه عامره ، ص ۱۵۲.
- ۲۵ - سفینه خوشگو دفتر ثالث از بندرا داس خوشگو، ص ۹۷.
- ۲۶ - رقعات بیدل ، ص ۱۵۳.
- ۲۷ - سرو آزاد از غلام علی آزاد بلگرامی ، ص ۱۷۵.
- ۲۸ - رقعات بیدل، ص ۱۶۵.

\*\*\*\*\*



## نگاهی به احوال و آثار محمد قاسم فرشته

### چکیده

محمد قاسم فرشته یکی از نامدارترین مؤرخان دورهٔ میانه هند به شمار می رود. اطلاعاتی راجع به احوال زندگی وی در دست نیست. آنچه در مقاله ذکر شده است مأخوذ از کتاب خود او یعنی تاریخ فرشته است. پدر وی غلام علی هندو شاه از وطن خود عازم احمد نگر در دکن شد. فرشته در دورهٔ فرمانروایی مرتضی نظام شاه و ابراهیم عادل شاه دوم زندگی کرد و به تشویق و حمایت سرپرست یعنی سلطان ابراهیم عادل شاه کتاب تاریخی بنام «گلشن ابراهیمی» مشهور به «تاریخ فرشته» نوشت. فرشته یک کتاب دیگر در پزشکی به نام «دستور الاطباق» مشهور به «اختیارات قاسمی» هم نوشت. سال وفات وی هم در دست نیست. احتمال دارد که تا سال ۱۰۳۳ هـ / ۱۶۲۴ م حیات داشته است.

\*\*\*

محمد قاسم هندوشاه معروف به فرشته یکی از برجسته ترین مؤرخان میانه هند محسوب می شود. راجع به شرح زندگی و اجدادش اطلاع کافی در دست نیست. آنچه از احوال مؤلف به دست می آید مأخوذ از کتاب خود او است. دربارهٔ اجدادش فرشته فقط این قدر می نویسد که وقتی که در سال ۸۰۰ هـ / ۱۳۹۸ م امیر تیمور (حکومت: ۷۷۱ - ۸۰۷ هـ / ۱۳۷۰ - ۱۴۰۵ م) در دورهٔ ناصر الدین محمود (حکومت: ۷۹۷ - ۸۱۶ هـ / ۱۳۹۴ - ۱۴۱۳ م) به هندوستان حمله کرد و شیخا کهکر لاهور را به تصرف خود آورد. آن موقع شیخا کهکر با هندوشاه که خازن بود، رفتار خوبی نکرد. چنانکه فرشته می نویسد:

« شیخا کهکر..... حصار لاهور را متصرف شد و بی سببی تغییر در اخلاص راه داده باهندو شاه خازن که در سلک اجداد مسوده این اوراق انتظام دارد.... سلوک غیر مرضی نموده.» (۱)

اسم پدر فرشته غلام علی هندوشاه بود. به قول جان برگس (John Briggs) غلام علی هندوشاه از وطن خود به هندوستان آمد و در دورهٔ حکومت مرتضی نظام شاه

\* - استادیار گروه فارسی، دانشکدهٔ ممتاز سطح کارشناسی ارشد، دالی گنج لکهنو (هند)

اول مشهور به «دیوانه» (حکومت : ۹۷۲ - ۹۹۶ هـ / ۱۵۶۵ - ۱۵۸۸م) در دکن در احمد نگر رسید. در مقدمه ترجمه انگلیسی تاریخ فرشته می نویسد :

“ Gholam Ali Hindu Shah, a learned man who quitting his native country, traveled into India and eventually reached Ahmadnagar in the Deccan, during the reign of Mortaza Nizam Shah.”(۲)

فرشته در کتاب خود می نویسد که پدر وی شاعر بود و در سال ۹۶۱ هـ / ۱۵۵۴م ، وقتی که سه پادشاه هند محمود شاه گجراتی سوم (حکومت : ۹۴۴ - ۹۶۱ هـ / ۱۵۳۸ - ۱۵۵۴م)، برهان نظام شاه اول (حکومت : ۹۱۴ - ۹۶۱ هـ / ۱۵۰۸ - ۱۵۵۴م) و سلیم شاه سوری (حکومت ، ۹۱۵ - ۹۶۱ هـ / ۱۵۰۹ - ۱۵۵۴م) درگذشتند، غلام علی هندو شاه تاریخ فوت این سه پادشاه را گفته است. فرشته این تاریخ وفات را در کتاب خود دو جا ذکر کرده است و می نویسد:

«پدر مؤلف مولانا غلام علی هندوشاه تاریخ ایشان در سلک نظم کشیده، مشهور گردید - قطعه :

که هند از عدل شان دارالامان بود  
که همچو دولت خود نوجوان بود  
که در هندوستان صاحبقران بود  
که در ملک دکن خسرو نشان بود  
چه می پرسی «زوال خسروان» بود(۳)

سه خسرو را زوال آمد به یکبار  
یکی محمود شهنشاه گجرات  
دوم اسلیم شاه سلطان دهلی  
سوم آمد نظام شاه آن بحری  
ز من تاریخ وفات این سه خسرو

در سال ۹۷۲ هـ / ۱۵۶۵م والی بیجانگر راجا رامراج در نتیجه جنگ میان احمد نگر و کرناتک به قتل رسید و غلام علی هندو شاه تاریخ قتل او گفت:

« قتل رامراج در نهصد و هفتاد و دو واقع شد و پدر مؤلف این کتاب مولانا غلام علی استرآبادی تاریخ قتل او به طریق تعمیه چنین یافت. مصرعه: بی نهایت خوب واقع گشت قتل رامراج.» (۴)

از مطالعه تاریخ فرشته این هم معلوم نمی شود که فرشته کی و کجا متولد شد. به قول جان برگس فرشته در استرآباد در سواحل بحر خزر پا به عرصه جهان گذاشت.

“Mohammad Qasim, surnamed Ferishta was born at Astrabad in the border of the Caspian Sea.”(۵)

فرشته هم خود را استرآبادی می گوید. چنانکه در دیباچه کتاب تاریخی معروف خود نوشته است:

« بنده کمینه درگاه محمد قاسم هندوشاه استرآبادی المشهور به فرشته ...»

(۶)

اما ازین معلوم نمی شود که آیا وی در استرآباد متولد شده یا نه . پیوسته به این نکته باید تذکر داد که صاحب محبوب الوطن تذکره سلاطین دکن در کتاب خود فرشته را « دکنی المولد و المنشاء» خوانده است.

« تاریخ فرشته .... مؤلف کا نام محمد قاسم ، فرشته تخلص هـ . غلام علی مازندرانی کا بیٹا، دکنی المولد و المنشاء هـ» (۷)

فرشته اطلاع می دهد که در آغاز جوانی وی در احمد نگر بود.

« عرضه می دارد که در عنفوان جوانی به بلده فیض اثر احمد نگر گاه گاه سروش آسمانی به گوش هوش این کمترین افراد انسانی می رسید...» (۸)

“He attained twelfth year when he reached Ahmadnagar...” (۹)

بنا به گفته فرشته که پدرش مولانا غلام علی در سال ۹۶۱ هـ / ۱۵۵۴م یک تاریخ فوت سه پادشاهان هند گفت. از این بر می آید که سال مذکور پدرش در احمد نگر بود اما فرشته درباره این هیچ اطلاع نمی دهد که بعد از سرودن این تاریخ وفات پدرش در وطن خود برگشت یا در احمد نگر مستقر و ساکن گردید.

علاوه بر این برگس می نویسد که سلطان مرتضی نظام شاه غلام علی را برای تعلیم و تربیت شاهزاده میران حسین (حکومت : ۹۹۶ - ۹۹۷ هـ / ۱۵۸۸ - ۱۵۸۹م) مقرر کرد. چنانکه در مقدمه ترجمه تاریخ فرشته می نویسد:

“Gholam Ali Hindu Shah, the father of Ferishta, was selected on account of his erudition to instruct the Prince Meeran Hussain in the Persian Language.” (۱۰)

از همین جا بر می آید که مولانا غلام علی در احمد نگر سکونت داشت و بقیه عمر خود در احمدنگر گذراند و احتمال دارد که فرشته هم در احمد نگر متولد شد.

فرشته راجع به تاریخ تولد خود هم هیچ جا ذکر نکرده است. بر طبق

First Encyclopaedia of Islam (۱۱) و چارلس ریو (Charles Rieu) (۱۲)

فرشته در سال ۹۶۰ هـ / ۱۵۵۲م چشم به جهان گشود و به قول جان برگس (۱۳) وی در حدود سال ۹۷۸ هـ / ۱۵۷۰م متولد شد. فرشته در تاریخ فرشته می نویسد

که پسر مرتضی نظام شاه، میران حسین که همدرس فرشته بوده در سال ۹۹۶ هـ / ۱۵۸۷ م بعد از پدر خود وارث تخت شاهی شد. آن موقع میران حسین شانزده ساله بود (۱۴) و از همین می توان حدس زد که چون که فرشته همدرس میران حسین بوده، به همین مناسبت هم سن وی هم بوده باشد. اگر در سال ۹۹۶ هـ / ۱۵۸۷ م میران حسین شانزده ساله بود، پس طبق بیان جان برگس سال تولد فرشته یعنی سال ۹۷۸ هـ / ۱۵۷۰ م درست معلوم می شود.

به طور مختصر می توان گفت که اصل و مبداء فرشته، استراباد بوده و آباء و اجداد وی از استراباد بودند ولی پدرش در حدود سال ۹۶۱ هـ / ۱۵۵۴ م در احمد نگر بود و فرشته در حدود سال ۹۷۸ هـ / ۱۵۷۰ م پا به عرصه جهان گذاشت.

بر اساس نوشته خود فرشته، وی در زمان فرمانروایی مرتضی نظام شاه به سن رشد تمیز رسیده و در سلک نوکران منتظم گردید (۱۵) و بعد به مقام ریاست نگهبانان پادشاهی رسید (۱۶)

در تاریخ فرشته نوشته است که بعضی فتنه انگیزان از مرتضی نظام شاه راجع به میران حسین غیبت کردند که ارکان سلطنت می خواهند مرتضی نظام شاه را معزول کنند و به جایش پسر وی میران حسین را به تخت شاهی بنشانند. در نتیجه مرتضی نظام شاه قصد قتل میران حسین کرد. وکیل و پیشوای سلطنت سلطان حسین سبزواری مشهور به مرزا خان او را از این اراده باز داشت و پیغامی نزد دلاور خان، نایب السلطنت بیجاپور، فرستاده با دلاور خان دسیسه کرده دعوت داد که مرتضی نظام شاه را از حکومت بردارند و پسر میران حسین را به تخت شاهی بنشانند. دلاور خان با ابراهیم عادل شاه دوم (حکومت: ۹۸۸ - ۱۰۳۷ هـ / ۱۵۸۰ - ۱۶۲۷ م) به طرف احمد نگر روانه شد. مرتضی نظام شاه مرزا خان را با ارتش برای ایستادگی در برابر یورش بیجاپوریان فرستاد ولی مرزا خان به جای ایستادگی در مقام دانوره توقف کرد. مرتضی نظام شاه از این توقف مرزا خان به تشویش مبتلا شد و فرشته از طرف او مأموریت یافت تا سبب تعلل حرکت سپاه و مرزا خان را تحقیق کند. مرزا خان خوب می دانست که فرشته با پادشاه وفادار است و بعد از تحقیق، تمام قضیه را به گوش پادشاه می رساند. پس وی قصد اسارت فرشته کرد تا به گوش سلطان چیزی نرسد. ولی یکی از دوستان فرشته ازین امر آگاه شده به فرشته اطلاع داد و فرشته از لشکر راه فرار اختیار کرده به خدمت مرتضی نظام شاه رسید و تمام قضیه را شرح داد. مرتضی نظام شاه با فرشته مشورت کرد ولی پادشاه تجویز و توصیه فرشته را قبول نکرد و تصمیم گرفت که در همان قلعه می ماند. از شنیدن این تصمیم نگهبانان و

محافظان او دلسرد شده از وی جدا شدند. در قلعه با مرتضی نظام شاه علاوه بر فرشته و چند نفر، دیگر کسی نماند.

در این هنگام شاهزاده میران حسین با سی چهل نفر وارد قلعه شد و هر کسی را که دیدند به قتل رسانیدند. طبق بیان خود فرشته میران حسین میان مردم او را شناخته از کشتن او بازماند و با خود به بالای عمارت بغداد (۱۷) برد. در تاریخ فرشته چنین می نویسد:

« شاهزاده بنده را شناخت، نسبت هم مکتبی منظور داشته، مانع کشتن شد و مرا همراه خود بالای عمارت بغداد برده... » (۱۸)

میران حسین بعد از کشتن پدر خود بر تخت شاهی در احمد نگر نشست. تقریباً یک سال حکومت کرد و به قتل رسید. بعد از این ۱۹ صفر ۹۹۸ هـ / ۱۸ دسامبر ۱۵۸۹ م فرشته از احمد نگر عازم بیجاپور شد و به وسیله دلاور خان در دربار ابراهیم عادل شاه دوم باریاب شده به سلک خدمتگاران وی در آمد. چنانکه در دیباچه تاریخ فرشته در این باره تذکر داده است:

« در سنه ثمان و تسعین و تسعماته از احمدنگر به دارالسلطنه بیجاپور رسیده، به خدمت و کامروای دکن خدیو قدرشناس سخن (= ابراهیم عادل شاه) مشرف گشت» (۱۹)

فرشته در روضه دوم باب سوم تاریخ فرشته که مربوط به سلاطین عادل شاهیه است، راجع به ملازمت خود می نویسد:

« در اواخر ربیع الاول سنه ۹۹۸ هـ ... فقیر حقیر محمد قاسم فرشته که در غره همان ماه به خلعت نوکری و ملازمت عدالت پناه (= ابراهیم عادل شاه) مشرف گشته بود...» (۲۰)

علاوه بر این جای دیگر (در روضه سوم، باب سوم) می نویسد:

«راقم حروف نیز در نوزدهم صفر ثمان و تسعین و تسعماته از احمدنگر به بیجاپور آمده بود، وساطت دلاور خان به شرف آستانه بوسی شاه عدالت گستر گردید و در سلک نوکران و ملازمان او انتظام یافته تا یوم التحریر از خاکروبان آن عتبه علیه است» (۲۱)

بر اساس نوشته فرشته در اواخر ربیع الاول سال ۹۹۸ هـ / ۱۵۸۹ م برهان نظام شاه دوم (حکومت: ۹۹۸ - ۱۰۰۳ هـ / ۱۵۹۰ - ۱۵۹۴ م) برای از میان برداشتن پسرش اسمعیل نظام شاه روی آورد و فرشته میانجی شد تا تقاضای وی را از ابراهیم عادل شاه بخواهد. پس از آن نبردی میان نیروهای احمد نگر و بیجاپور در گرفت. فرشته در این باره می نویسد:

« برهان نظام شاه... مکاتیب محبت اسالیب که از مضامین آن حضرت سلیمانی مهربان گشته در صدد امداد گردید، مصحوب قاصدان قمر مسیر روانه دارالسلطنه بیجاپور گردانید و ایشان به سرعتی که مزیدی بر آن متصور نباشد در اواخر ربیع الاول سنه ۹۹۸ به مقصد رسیده از گرد راه به منزل فقیر محمد قاسم فرشته که در غره همان ماه به خلعت نوکری و ملازمت عدالت پناه مشرف گشته بود، آمدند و پروانه که برهان نظام شاه به خط خود به نام این کمترین نوشته بود رسانیدند... راقم این حروف قاصدان را مع مکاتیب نزد او (= دلاور خان) برده به شرف مطالعه حضرت سلیمانی مشرف گردانید و چون وقت خوبیها بود عدالت پناه متعهد اعانت و امداد گردیده...» (۲۲)

به قول فرشته وی نبردهای میان احمد نگر و بیجاپور زخمی شد و به اسارت درآمد. اما پس از اندکی از آنجا گریخت (۲۳) و باز به عادل شاه پیوست. طبق بیان خود وی در ماه رجب سال ۹۹۸ هـ / آوریل ۱۵۹۰م ابراهیم عادل شاه را در راندن دلاور خان همراهی کرد. می نویسد:

« همان وقت که خبر سواری حضرت منتشر گشته مردم خاصه فیل و مجلسان و سرنوبتان که دور سرابرده پادشاهی فرود آمده بودند و این مؤلف نیز از جمله ایشان بود مسلح گردید خود را به ملازمت حضرت رسانیدند...» (۲۴)

این نکته شایان ذکر است که پس از مدتی سلطان ابراهیم عادل شاه دوم به فرشته یکی از نسخه روضه الصفا و خلعت داد و او را مأمور نوشتن تاریخ درباره پادشاهان هند و اسلام کرد و فرشته همان هفته چند واقعات مربوط به ابراهیم عادل شاه به تحریر در آورد و در خدمت سلطان رسانید. این واقعه را مؤرخ به این الفاظ اشاره می کند:

« و در همان مجلس کتاب تاریخ روضه الصفا که غایت نفاست داشت به دست خود به مؤلف بخشیده فرمان داد که چون واقعات پادشاهان ممالک هندوستان علیحده در یک جلد به عبارت واضح شافی تا این زمان سعادت نشان هیچکس ننوشته است مگر نظام الدین احمد بدخشی و آن نیز در کمال اختصار است و تحقیق حالات و کیفیات سلاطین دکن کماهو حقه به جای نیآورده است. باید که تو قلم دار کمر خدمت بر میان جان بسته در تألیف کتاب موصوف به صفات کذا و کذا خود را معاف نداری و سوانح و قضایای عهد همایون ما را بر نهجی که از تکلفات منشیان و کذب و بهتان سخنوران عاری و بری باشد، تحریر بنمائی - و این داعی سرخدمت بر زمین عبودیت نهاده در همان هفته جزوی چند مشتمل بر بعضی وقایع آن پادشاه نوشته، نخست به نظر مقرب

حضرت خاقانی شاهنواز خان گذرانیده بعد از آنکه به نظر اصلاح آن خداوند مشرف گشت به شرف مطالعه حضرت جهانبانی رسانیده به حسن قبول مقرون گردید» (۲۴)

فرشته با استفاده از کتابهای متعدد که پیش از وی تدوین و نوشته شده بودند، در سال ۱۰۱۵ هـ / ۱۶۰۶ م تاریخ فرشته را به اتمام رسانیده به اسم سلطان ابراهیم مذکور «گلشن ابراهیمی» نامید و دیباچه کتاب در یک محفل به سلطان هدیه کرد. چنانکه در دیباچه تاریخ فرشته می نویسد:

«در مطالعه کتب به اقصی الغایه کوشید و خلاصه آن کنوز را که مانند لآلی منثور متفرق بود به ترتیب خاص در یک سلک کشیده به رسم یادگاری در این اسرار که موسوم به گلشن ابراهیمی است درج نموده دیباچه آن مجموعه را که از اقلیم تحقیق آمده بود و طیلسان تصدیق بر دوش گرفته در سنه خمس و عشر و الف به نام نامی پادشاه عدالت پناه معارف سپاه گوهر معدن شاهنشاهی فروغ خاندان جهان پناهی انتخاب دیوان قضا و قدر مقدمه جنود فتح و ظفر موشح و مزین ساخته تحفه مجلس همایون گردانید» (۲۶)

در تاریخ فرشته نوشته است که در سال ۱۰۱۳ هـ / ۱۶۰۴ م در برهانپور نزدیک مونگی پتن کنار دریای گوداوری شاهزاده دانیال مرزا (وفات: ۱ ذی الحجه ۱۰۱۳ هـ / ۸ آوریل ۱۶۰۵ م) که پسر جلال الدین اکبر (حکومت: ۹۶۳ - ۱۰۱۴ هـ / ۱۵۵۶ - ۱۶۰۵ م) و حاکم اسیر، برهانپور، احمد نگر و برار بود، با بیگم سلطان دختر ابراهیم عادل شاه دوم ازدواج کرد. فرشته راجع به این ازدواج به تفصیلی ذکر نکرده است، فقط این قدر می نویسد که وی هم با کاروانی بیگم سلطان به برهانپور رفت.

«مسوده این اوراق شکسته محمد قاسم فرشته که در سنه ثلث و عشر و الف همراه پالکی بیگم سلطان صبیبه ابراهیم عادل شاه از بیجاپور به برهانپور آمده بود...» (۲۷)

چنانکه ذکر شده است که فرشته در سال ۱۰۱۵ هـ / ۱۶۰۶ م تاریخ فرشته را به خدمت سلطان ابراهیم شاه تقدیم کرد ولی از مطالعه و بررسی تاریخ فرشته پیدا می شود که بعد از سال مذکور وی بعدها مطالبی به کتابش افزود، که از آن راجع به شرح احوال فرشته یک کمی به دست ما می رسد.

ابراهیم عادل شاه به فرشته اعتقاد تمام داشت و شاید به همین علت بود که در اوایل دوره حکومت نورالدین محمد جهانگیر (حکومت: ۱۰۱۴ - ۱۰۳۷ هـ

/ ۱۶۰۵ - ۱۶۲۷ م ) از جانب سلطان ابراهیم عادل شاه به عنوان سفارت نزد جهانگیر پادشاه رفت.

« مسوده این اوراق محمد قاسم فرشته چون در اوایل عهد نورالدین محمد جهانگیر از جانب سلطان عصر ابراهیم عادل شاه به بلده لاهور رسید...» (۲۸)  
علاوه بر این فرشته می نویسد که در سال ۱۰۲۳ هـ / ۱۶۱۴ م وی با خواجه حسن تربتی که دیوان دار شاهزاده دانیال مرزا بود، برای تفرج به طرف قلعه اسیر رفته بود.

« مؤلف این کتاب در سنه ۱۰۲۳ ثلث و عشرين و الف همراه خواجه حسن تربتی که دیوان دار شاهزاده دانیال مرزا بود، بالای قلعه رفته...» (۲۹)  
طبق بیان فرشته بهادر خان فاروقی حاکم خاندیس (حکومت: ۱۰۰۵ - ۱۰۰۸ هـ / ۱۵۹۷ - ۱۵۹۹ م) در دوره حکومت جهانگیر زنده بود و در سال ۱۰۳۳ هـ / ۱۶۲۴ م درگذشت (۳۰). این آخرین اطلاع سال ۱۰۳۳ هـ / ۱۶۲۴ م است که فرشته در تاریخ خود به ما فراهم می کند.

### وفات :

از تاریخ مرگ وی نیز اطلاعات دقیقی در دست نیست که فرشته تا چه سالی زنده بود و تذکره نویسان و مؤرخان متأخر راجع به تاریخ وفات وی ساکت هستند و هیچ کس تاریخ و سال فوت را ذکر نکرده است. البته آنچه مسلم است که تا سال ۱۰۳۳ هـ / ۱۶۲۴ م حیات داشته است، چونکه آخرین اطلاعی که تاریخ خود ثبت کرده اطلاع درگذشت بهادر خان فاروقی است که ذکر شده است. پس می توان حدس زد که فرشته تا همین سال زنده بود.

### آثار فرشته :

اثر معروف محمد قاسم هندوشاه فرشته «گلشن ابراهیمی» مشهور به «تاریخ فرشته» است که در سال ۱۰۱۵ هـ / ۱۶۰۶ م به رشته نگارش درآورد. فرشته کتاب خود را دوبار نامگذاری کرد. بار اول آن را در سال ۱۰۱۵ هـ / ۱۶۰۶ م به نام ابراهیم عادل شاه دوم «گلشن ابراهیمی» و بار دوم در سال ۱۰۱۸ هـ / ۱۶۰۹ م «تاریخ نورس نامه» نامید و نسخه های اخیرالذکر مثل نسخه شماره Add.4949,5598,6572 در کتابخانه موزه بریتانیا نگهداری می شود (۳۱)

تاریخ فرشته کتابی به فارسی در تاریخ عمومی هند است. مؤلف این



کتاب را در ذکر پادشاهان، دانشمندان، عارفان، شاعران از روزگار غزنویان تا روزگار زمان تألیف کتاب به نام ابراهیم عادل شاه دوم در یک دیباچه، مقدمه، دوازده مقاله و یک خاتمه نوشته است. در دیباچه بعد از مدح ابراهیم عادل شاه، سبب تألیف کتاب تاریخ فرشته و منابع آن را ذکر کرده است و در مقدمه کیفیت ظهور اسلام و عقاید اهل هند نوشته است. مقالات بدین شرح است:

مقاله اول در ذکر سلاطین لاهور یا غزنویان که مشهوراند به سلاطین غزنویه، مقاله دوم در ذکر سلاطین دهلی، مقاله سوم در ذکر سلاطین دکن در شش (۶) روزه [i] سلاطین بهمینیه یا شاهان حسن آباد گلبرگه و احمد آباد بیدر، (ii) در ذکر سلاطین عادل شاهیه یا شاهان بیجاپور، (iii) در بیان سلاطین احمدنگر یا نظام شاهیه، (iv) در بیان حکام تلنگانه یا قطب شاهیه، (v) در بیان شاهان برار یا عماد شاهیه، (vi) در بیان شاهان بیدر یا برید شاهیه] - مقاله چهارم در ذکر سلاطین گجرات، مقاله پنجم در بیان حکام مالوه و مندو، مقاله ششم در ذکر سلاطین فاروقیه و برهان پوریه، مقاله هفتم در بیان حکام شرقی و پوربی، مقاله هشتم در بیان حکام مملکت سند و تهته، مقاله نهم در ذکر سلاطین ملتان، مقاله دهم در بیان جماعتی که در کشمیر جنت نظیر فرمانروایی داشتند، مقاله یازدهم در بیان حکام مالابار، مقاله دوازدهم در ذکر حالات مشایخ هندوستان و خاتمه در ذکر کیفیت هندوستان و رایان محلی.

تاریخ فرشته مورد استفاده تمام مؤلفانی است که بعد از آن خواسته اند تاریخ هند بنویسند و به همین علت هم چند بار به طبع رسیده و به زبان انگلیسی و اردو ترجمه شده است.

اثر دیگر فرشته به نام «دستور الاطبا» مشهور به «اختیارات قاسمی» در پزشکی است. استوری (Storey) می نویسد:

“Ferishta wrote also an exposition of the Indian system of medicine, entitled ‘Dastur-ul-Atibba’ and often called ‘Ikhtiyaraat-i-Qasemi’, which is extant in many manuscripts” (۳۲)

#### یادداشتها:

۱ - تاریخ فرشته، محمد قاسم هندو شاه فرشته، چاپ نولکشور، کانپور، ۱۲۹۰ هـ / ۱۷۸۴م، ج ۱، ص ۱۵۹.

2 – History of the rise of Mohammadan Power in India till the year A.D. 1612, translated from the original work of Mohammad Qasim Hindu Shah Ferishta, John Briggs, Calcutta, 1966, vol.I,p.xxxvii.

۳ – تاریخ فرشته، ج ۲، ص ۱۲۰ و همان جلد، ص ۲۲۸.

۴ – ایضاً، ج ۲، ص ۴۱.

5- History of the rise of Mohammadan Power in India, vol.1, p.xxxvii.

۶ – تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳.

۷ – محبوب الوطن، تذکره سلاطین دکن، مولوی ابو تراب محمد عبدالجبار خانصاف صوفی ملکاپوری، براری، حیدرآبادی، مطبع رحمانی، ۱۳۲۸ هـ ص ۲۵.

۸ – تاریخ فرشته، ج ۱، ص ۳.

9 – History of the rise of Mohmmadan Power in India, vol.p.xxxvii.

۱۰ – ایضاً

11 – J Brill First Encyclopaedia of Islam, 1913- 1936, New York, 1087, vol.III, p.111/

12 - Cat. of Persian Manuscripts in British Museum, Charles Rieu, Published by the Trustees of British Museum, 1966, vol. 1, p.220.

13 – History of the rise of Mohammadan Power in India, vol. I, p.xxxvii.

۱۴ – تاریخ فرشته، ج ۲، ص ۱۴۷. ۱۵ – ایضاً، ج ۲، ص ۱۳۰.

۱۶ – ایضاً، ج ۲، ص ۱۴۷.

۱۷ – برهان نظام شاه اول (حکومت : ۹۱۴ – ۹۶۱ هـ / ۱۵۰۸ – ۱۵۵۴ م) عمارتی عالی بنا نهاده، آن را موسوم به بغداد گردانید. تاریخ فرشته، ج ۲، ص ۱۱۵.

۱۸ – تاریخ فرشته، ج ۲، ریال ص ۱۴۷. ۱۹ – ایضاً، ج ۱، ص ۴.

۲۰ – ایضاً، ج ۲، ص ۶۲. ۲۱ – ایضاً، ج ۲، ص ۱۵۰.

۲۲ – ایضاً، ج ۲، ص ۶۲. ۲۳ – ایضاً، ج ۲، ص ۶۴.

۲۴ – ایضاً، ج ۲، ص ۶۵. ۲۵ – ایضاً، ج ۲، ص ۷۹.

۲۶ – ایضاً، ج ۱، ص ۴. ۲۷ – ایضاً، ج ۲، ص ۲۷۷.

۲۸ – ایضاً، ج ۲، ص ۱۳۰. ۲۹ – ایضاً، ج ۲، ص ۲۹۰.

۳۰ – ایضاً، ج ۲، ص ۲۹۱.

31- Cat. of Persian MSS in the British Museum; Charles, Rieu, vol. 1,p.226.

32 – Persian Literature: A Bio – bibliographical Survey; A.E.Storey, The Royal Asiatic Society of Great Britain and Ireland , 1970, vol. 1, p. 446.

## حافظ: شاعر درون متن "نقش روابط بینامتنی در تفسیر حافظ"

### چکیده

آثار فاخر هر سرزمینی همواره در معرض نقد و بررسی و تحلیل و تبیین قرار دارند، نقد و بررسی‌هایی که از این آثار صورت می‌گیرد همواره در تأیید هم نیستند، گاهی پاره‌ای و یا تمامی تفسیری از اثری خاص در تقابل با تحلیل و تفسیری دیگر از همان اثر است.

ادبیات سرزمین ما نیز از این قاعده مستثنی نیست؛ در میان قله‌های ادبیات فارسی، لسان‌الغیب حافظ شیرازی، به نظر می‌رسد بیش از سایر آثار فاخر ایران زمین در معرض اختلاف در تفسیر و تضاد میان اندیشه‌هایی که از ابیات او استنباط می‌شود قرار گرفته است.

نویسنده در مقاله حاضر می‌کوشد تا از منظری فراتفسیری، با اتکاء به نظریه‌های ادبی معاصر و با شاهد قرار دادن دو تفسیر «هستی‌شناسی حافظ» از داریوش آشوری و «رساله حافظ» از رضا براهنی، اختلافات بینامتنی را به عنوان یکی از عوامل ایجاد اختلاف در تفسیر حافظ معرفی کند.

کلید واژه: اثر / متن، بینامتنیت، اشاعه، تفاوتی، لانگ / پارول.

\*\*\*

۱-۱. تفسیر «دیر خراب‌آباد»، «بدنامی» و «پیرمغان» در هستی‌شناسی حافظ  
داریوش آشوری و رساله حافظ رضا براهنی.

### ۱-۲. هستی‌شناسی حافظ

«... دیوان حافظ را به گمان من جز با ساخت‌شکنی آن و بازنمودن ساختار کلی هستی‌شناسی او که ناگزیر از طیف جهان‌بینی‌های دوران او بیرون نیست و بر اساس منابع فکری او نمی‌توان شناخت ... کوشش من در این کار در این جهت است

که ... جهان‌بینی حافظ را با تکیه بر ساختار ذهنیت او بازگو کنم و همچنین منابع این ذهنیت را نشان دهم. کوششهای ادیبانه بیشتر در این جهت بوده است که تاثیرپذیری‌های شاعرانه حافظ را از شاعران پیش از خود نشان دهند و آنچه به فراموشی سپرده شده است منابع فکری جهان‌بینی حافظ است و این منابع را بیشتر می‌باید در آثار نثری عرفانی پیش از حافظ جست. من تاثیرپذیری اساسی حافظ را از منابعی همچون کشف‌الاسرار میبیدی و مرصادالعباد نجم‌الدین رازی نشان داده‌ام که آثاری هستند در قلمرو تأویل عرفانی قرآن. همچنین از تأثیر آثار دیگری همچون شرح تعرف بر وی نشانه‌هایی داده‌ام.»

(آشوری، ۱۳۷۷: ۲۱-۲۷)

«الگوی اساسی هستی‌شناسی در جهان حافظ، یعنی تمدن و فرهنگی که او میراث‌بر آن است، همچون همه تمدن‌ها و فرهنگ‌های سنتی یک الگوی اسطوره‌ای - سرنمونی است یعنی جهانی که بر بنیاد آن اسطوره‌ها یا نمونه‌های مثالی‌ای بدست داده می‌شود که الگوی رفتار برای انسانند.

در میانه این اسطوره‌ها، اسطوره محوری همانا آفرینش است که در آن رویداد ازلی‌ای که سرآغاز و سرچشمه رویدادهای این جهانی است گزارش می‌شود ... زیست‌جهان حافظ همین‌گونه بر اساس سرنمون ازلی خود و تقلید و تکرار آن است که حقیقت و معنای خود را می‌جوید؛ یعنی با تأویل اسطوره‌ای رویداد ازلی ... دیوان حافظ ... بر بنیاد نگرش اسطوره‌ای به جهان و تأویل آن از دیدگاه یک سنت جهان‌بینی عرفانی قرار دارد و بدین معنا یک سفرنامه روحانی است که وی در آن سرگذشت خویش و آنچه را که در ماجراهای زندگی دیده است و شنیده و از سر گذرانده است باز می‌گوید ... (همان، ۳۴) ماجرای این گیرودار، آن داستانی است که این دیوان بازگوکننده آن است داستانی عاشقانه؛ پس این سفر را می‌باید همچون داستانی عاشقانه خواند که ماجرای آن در ظاهر در میان جان انسانی و جان جهانی می‌گذرد ... ماجرای است که در اصل بر فرزندان آدم می‌گذرد و بی‌باکی آدم در آن ماجرای ازلی است که فرزندان او را در این دام بلا و آزمون می‌اندازد ...

تا دل هرزه‌گرد من رفت به چین زلف او      زان سفر دراز خود عزم وطن نمی‌کند

(آشوری، ۱۳۷۷: ۳۴-۳۵)

... در کل آنچه به عنوان الگوی اندیشه حافظ در اینجا گفته شد تکیه بر تمامی میراث اندیشه عرفانی دارد در باب فرود آمدن و باز برشدن روح کلی از عالم جسمانی به عالم روحانی و بازگشت دوباره آن به سرمنزل اصلی. بنابر این

برای شناخت اساس این هستی‌شناسی می‌باید به مطالعه اسطوره‌آفرینش در گزارش دینی و سپس تأویل عرفانی آن پرداخت ...

(همان، ۳۷ - ۳۸)

### [دیر خراب آباد]

▪ ... (حافظ) گاه در اشاره به ماجرای «هبوط» از جهان خاکی به نام‌های استعاری دیگری نیز یاد می‌کند، مانند این بیت:

من ملک بودم و فردوس برین جایم بود      آدم آورد درین دیر خراب آبادم  
(همان، ۱۹۴)

### [بدنامی]

زهد رندان نوآموخته راهی به دهیست      من که بدنام جهانم چه صلاح اندیشم!

... اما برای اینکه چنین گذاری از «مسجد» به «خرابات» رخ دهد، دلیلی و در حقیقت بهانه‌ای لازم است، یک ماجرا یک رسوایی که آدم را انگشت‌نمای «زاهدان صومعه عالم قدس» یعنی فرشتگان کند ... (همان، ۱۹۵) ... باری برای آنکه بازی عشق بتواند سربگیرد و از چشم رقیبان دور بماند یک رسوایی، یک بدنامی می‌باید پرده‌پوش آن شود و این همان رسوایی ازلی است که آدم به ظاهر با سرپیچی از فرمان خداوند به بار می‌آورد و بر اثر آن می‌باید از جایگاه بهشتی خود به جایگاه زمینی کوچ کند ... بدنامی حافظ، یک بدنامی ازلی است. (همان، ۱۹۶)

### [پیر مغان]

▪ ... پس آنچه گناه ازلی و هبوط برآمده از آن حکایت می‌کند جز ظاهر ماجرای اصلی پنهانی نیست، یعنی پذیرفتن آدم/حافظ جایگاه وجودی خود را که «میخانه» یا «خرابات» زمینی است و به اختیار خود از مسجد/خانقاه عالم روحانی بیرون آمدن. حافظ گهگاه با اشاره به این ماجرا از «آدم» به عنوان «پیر» یاد می‌کند زیرا که او «نخستین خراباتی» و «مرشد عشق» بوده است:

چيست ياران طريقت بعد از اين تدبير ما؟  
کاین چنین رفته است در عهد ازل تدبير ما

دوش از مسجد سوی میخانه آمد پیر ما  
در خرابات مغان ما نیز هم منزل شویم

نسبت حافظ با پیر مغان ازلی است و او را «آن زمان» و «آنجا» در ساحت عالم قدس دیده است: (حلقه پیرمغان از ازلم در گوش است ...) هدایت پیر و «مرشد عشق» و «حوالت خرابات» ازلی است:

حوالتم به خرابات کرد روز نخست  
(آشوری، ۱۳۷۷: ۱۹۰-۱۹۱)

ملاتم به خرابی مکن که مرشد عشق

### ۱-۳. بحران نقد ادبی و رساله حافظ

« شیخ روزبهان در شرح شطحیات درباره منصور حلاج حرفی دارد که درباره حافظ صادق بل صادق تر است می گوید: سخنش ورای و راست (براهنی، ۱۳۸۰: ۲۶۳) سخن حافظ ورای و راست یعنی چه؟ یعنی اول آسان می نماید بعد مشکل ها پیش می آید اول آدم احساس می کند همه چیز کف دستش قرار گرفته است و بعد می بیند نمادی که بیان کننده آن همه چیز بود در واقع رهنمون کننده به چیزهاییست در آن سوی همه چیز و تازه به محض اینکه رسیدیم به آن همه چیز دوم مشکل های بعدی پیش می آید، قله ای مرتفع تر از قله قبلی و قله های قبلی به چشم می خورد که باید تسخیر گردد. حافظ مراتب مختلف عرفان و وجود دارد: یکی یک «من پیش از من» و دیگری آن دیگری در کنار من و یا منی بزرگتر از من در کنار من، من پیش از من؛ من پیش از من همان «ورای و راست» ... خود شناسی ای از این دست، از مراحل پایان ناپذیر ساخته شده است: گذر از من تا بی نهایت، گذشتن به سوی یک مبداء که در خود بی نهایت است، این صورت نوعی ازلی است وقتی می گوید:

من ملک بودم و فردوس برین جایم بود      آدم آورد در این دیر خراب آبادم

عملاً از من پیش از من خود حرف می زند. (همان، ۲۶۴)

## [پیر مغان]

■ تصاویر روزبهان بعدها تصاویر حافظ هستند می‌گوید: «مرغان مقدس از چمن صورت برانگیختند...» نمادهای «مرغان مقدس» و «چمن صورت» نمادهایی هستند که هوای آن من پیش از من را دارند. انگار من حافظ در طول حرکت خود از ازل در حال بیگانه‌تر شدن از یک منبع بزرگ نور بوده‌ام. در اشتیاق وصل آن نور می‌سوزد ولی راه بازگشت به فردوس بسته است پس چه باید بکند؟ باید حرکتی در طول زمان به سوی آینده بکند و او نمی‌تواند این حرکت به سوی آینده را بدون «آن دیگری در کنار من» انجام دهد آینده او را به سوی خود می‌طلبد آینده آب حیات است آب حیات در اعماق ظلمات است. عشق آسان می‌نماید ولی برای رسیدن به آب حیات باید سفر به ظلمات کرد و سفر به ظلمات دشوار است. آدمی مثل اسکندر ذوالقرنین در ظلمات گم شد و نتوانست به آب برسد، ولی خضر؟ خضر به معنای سبز است این آب است که زمین را سبز می‌کند خود خضر به معنی آب هم هست (همان، ۲۶۶) خضر داناست راهبر به اعماق ظلمات است. خضر موسی را دیده، علی را دیده، ابن عربی را دیده، سهروردی را دیده، و خواب و بیدار حافظ را اشغال کرده است. «آن چمن صورت» شاید خضر باشد، او را زبان زمان است، بهار است، ابدی است و هر چه ابدی است با اوست **پیر مغان** در واقع مترادف **ایرانی** اوست چراکه او پیرتر از همه پیران عالم است و اگر مغها آتشکده‌های پارس را موبد بودند تا آنها ابدی بمانند او هم ابدی است چونکه آبی ابدی در رگهای او جاری است (براهنی، ۱۳۸۰: ۲۶۶)

## [دیر خراب آباد]

■ سرزمین‌های ما بستر عبور گنجینه‌های گرانقدر فرهنگی است. تقریباً همه ادیان معتبر جهان را ما به جهانیان عرضه داشته‌ایم. اکثریت قریب به اتفاق اسطوره‌های بزرگ جهان امروز، آیین‌های بزرگ و بینش‌های بزرگ از اعماق آگاهی‌ها و ناخودآگاهی‌های ما سر برکشیده‌اند. از چهارهزار سال پیش تا ششصد سال پیش یعنی از زمان زایش تاریخ مصر تا عصر حافظ ما صدی نود پیامبران، شاعران و شهیدان بزرگ را به جهانیان تقدیم کرده‌ایم. وحی ابوالهول، اهرام، بابل، مساجد اصفهان و قاهره و استانبول، بوته‌های آغشته به نفت

آتش گرفته ما که از خلال آن مغها پیامبرانه سخن می‌گفتند و نفس وحی می‌کشیدند، از یهوه تا روح القدس تا یوحنا و جبرئیل و اسرافیل و میکائیل، از سفر تکوین تا ... باری چنین است پرونده روحی و روانی و فرهنگی ما. در زیر ساخت همه این تجلیات نبوغ تاریخی و پیش تاریخی اقوام ما سه چهره منور، گاهی جدا از هم و گاهی مدغم در همدیگر متلالی هستند: صور نوعی پیامبر، شاعر و شهید ... و اگر می‌خواهیم حافظ را بشناسیم یعنی مردی را بشناسیم که روی قله پایانی و رفیع این سلسله تجلیات قد برکشیده ایستاده است بهتر است متذکر این همه «مرغان مقدس» باشیم که از «چمن صورت» برانگیختند.

حقیقت این است که «دیر خراب آبادی» که حافظ از آن سخن می‌گوید چیزی جز شعر خود حافظ نیست. همه آن تجلیات تکه تکه به حافظ رسید. حافظ سه کلمه مربوط به زمان را در کلام درونی کرد. بین ابیات یک غزل استمرار تصویری، مضمونی، جهان‌شناختی و شیوه‌شناختی نیست: «دیر خراب آباد» واژه‌های شاعر «عسرت» است. حافظ قرن‌ها پیش از هایدگر این معنی را فهمیده و بیان کرده است؛ دیر = خانه = زبان حافظ = هستی حافظ = «منزل جانان» است که در آن امن عیش نیست چرا که جرس فریاد می‌دارد که «بربندید محمل‌ها»

### [بدنامی]

■ حافظ می‌داند که مدتی است دوران پیامبران، شاعران و شهیدان بزرگ سر آمده است می‌داند که بعد از او دیگر کسی ادامه دهنده آن بزرگواران نخواهد بود. ششصد سال از عمر حافظ گذشته است ششصد سال از زمانی که جرس فریاد برداشته است که محمل‌ها را بربندید، بیخود نیست که حافظ از «شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل» سخن می‌گوید بیخود نیست که کارش به «بدنامی» کشیده می‌یابد بیخود نیست که می‌گوید «دع‌الدنیا و اهلها» (جهان و اسباب آن را بگذار و برو).

«دیر خراب آباد» حافظ، شعر اوست خانه‌ای خراب است که حافظ در حال منقرض کردن ذریه عظیم قدسی اسلافش با آن منقرض می‌شود حافظ انقراض بزرگ اقوام خاورمیانه را با «دیر خراب آباد» خود اعلام می‌کند و که داند حرف این معنی جز خضر؟ (همان، ۲۷۲)



## ۲-۱. نظریه بینامتنیت؛ تبیین اختلاف میان تفسیر آشوری و براهنی

در بخش‌هایی که به عنوان نمونه از دو اثر هستی‌شناسی حافظ و رساله حافظ آورده شد اختلاف‌هایی میان تفسیرهای ایراد شده می‌بینیم: **دیر خراب آباد** از دیدگاه آشوری استعاره از **جهان خاکی** است که آدم به آن هبوط کرد و از دیدگاه براهنی **خود شعر حافظ** است. **بدنامی** در شعر حافظ از نظر آشوری آن رسوایی‌ای است که آدم در اثر گناه نخستین به بار می‌آورد و از نظر براهنی، حافظ چون می‌داند که مدتی است که دوران پیامبران، شاعران و شهیدان بزرگ سرآمده است می‌داند که بعد از او دیگر کسی ادامه‌دهنده آن بزرگواران نخواهد بود و جرس هم هر دم فریاد می‌دارد که بر بنید محمل‌ها کارش را به **بدنامی** کشیده می‌یابد. **پیر مغان** در تفسیر آشوری حضرت آدم است و در تفسیر براهنی **خضر**. این اختلاف در تفسیر از کجا نشأت گرفته است؟ چه عامل یا عواملی این اختلاف را بوجود می‌آورد؟ در این بخش از مقاله سعی بر آن است که با معرفی نظریه بینامتنیت و چند نظریه مرتبط با آن پاسخی به این پرسش‌ها داده شود.

## ۲-۲. اثر/ متن

آشنایی با اصطلاحات **اثر و متن** نقش به‌سزایی در فهم نظریه **بینامتنیت** دارد در این بند از مقاله با استناد به آراء رولان بارت به اختصار این دو اصطلاح معرفی می‌گردد:

تمایز میان اثر/ متن از تمایزی ناشی می‌شود که رولان بارت میان دو نوع نویسنده و در نتیجه میان نوشته‌های آنها قائل است؛ از نظر بارت «نوشتن» برای آن نویسنده‌ای که وی آن را (ecrivant) می‌نامد فعلی «متعدی» است. یعنی او چیزی می‌نویسد بنابراین ما درگیر چیزی می‌شویم که او نوشته است. نویسنده در نوشته‌اش حضور دارد و می‌توان گفت که او از نقش ارجاعی زبان از دیدگاه یاکوبسن بهره می‌گیرد. از سوی دیگر نوع دوم «نوشتن» در شرایطی تحقق می‌یابد که این فعل «لازم» است یعنی نویسنده که بارت او را (ecrivain) می‌نامد می‌نویسد و ما درگیر «نوشتن» او می‌شویم بارت معتقد است که خواننده در این شرایط همچون نویسنده خالق اثر است زیرا آنها برای خود باز می‌خواند (صفوی، ۱۳۸۰: ۳)

در مقاله از اثر تا متن، بارت، دقیق و مفصل تمایزات میان نوشته این دو نوع نویسنده را نشان می‌دهد:

از نظر مادی تفاوتی میان آثار و متون نیست ... تفاوت میان اثر و متن به قرار زیر است: اثر پدیده‌ای مشخص و انضمامی است که بخشی از فضای کتابی را اشغال می‌کند، اثر ارجاعی است ... اثر به معرض نمایش گذاشته می‌شود در حالی که متن نشان داده می‌شود... متن از خود کشف حجاب می‌کند و در تطابق یا تقابل با قواعدی خاص به خود شکل می‌بخشد، متن مستقر در زبان است؛ متن فقط در مقام گفتار وجود دارد به عبارت دیگر، متن صرفاً بر اساس نوعی فعالیت، نوعی تولید تجربه می‌شود کنشی که متن را می‌سازد نوعی پیمایش است: متن می‌تواند از خلال یک یا چندین اثر گذر کند (بارت، ۱۹۷۱: ۵۸-۵۹)

در حالی که متن در ارتباط با نشانه یا دال تجربه می‌شود اثر به گرد مدلول حلقه زده، خود را بدان منحصر می‌کند دو شیوه یا وجه دلالت را می‌توان به این مدلول منتسب ساخت: از یک سو می‌توان مدلول را امری آشکار و بدیهی فرض کرد که در این صورت اثر به موضوع «علم لغات» بدل می‌شود ولی از سویی دیگر می‌توان مدلول را امری سری و غایی پنداشت که در این حال جستجو برای کشف آن ضرورت می‌یابد و فهم اثر تابع نوعی هرمنوتیک یا تفسیر می‌شود. اما عمل یا کنش متن برعکس ناظر بر تأخیر و تعویق نامتناهی مدلول است. متن اهل تأخیر و تعلل است ... نشو و نمای بی‌وقفه دال در عرصه متن را نباید با نوعی فرایند ارگانیک بلوغ یا نوعی فرایند هرمنوتیکی تعمق معنا یکی دانست این نشو و نما بیشتر حاکی از حرکت دنباله‌ای (serial) جابه‌جائی‌ها، تداخل‌ها و ترکیبات متنوع است. منطق حاکم بر متن منطقی مبتنی بر مجاز مرسل یا همجواری مجازی (metonomic) است نه منطقی جامع و توضیح دهنده که هدفش تبیین معنای اثر است. عملکرد تداعی معانی، همجواری‌ها و ارجاعات متقابل، مترادف نوعی آزادی و رهایی انرژی نمادین است بدین گونه است که متن به آغوش زبان بر می‌گردد متن نیز همچون زبان، واجد ساختار ولی بی‌مرکز و بی‌حد و حصر است.

■ متن متکثر است این فقط بدان معنی نیست که متن معانی متعددی دارد مسئله اصلی آن است که متن به تکثری از معنا به تکثری تقلیل‌ناپذیر دست می‌یابد. متن همان گذر یا پیمایش است نه همزیستی معانی، لذا به انفجار و انتشار معانی پاسخ می‌دهد نه به تفسیر حتی اگر لیبرال باشد.

تکثر متن تابع ابهام محتوای آن نیست بلکه اساساً متکی بر بنیانی است که می‌توان آنرا تکثیر استریوگرافیک\* دالهایی دانست که متن را می‌بافند.

خواندن متن (semelfactive)<sup>۱</sup> است و با این حال به تمامی ممزوج از نقل قول‌ها، ارجاعات و پژواک‌هاست (بارت، ۱۹۷۱: ۶۱) اینها همگی زبان‌های فرهنگی‌اند که از گذشته و آینده می‌آیند و در یک (streophony)<sup>۲</sup> گسترده سراسر قلمرو متن را از سویی به سوی دیگری می‌پیمایند. هر متنی از آنجا که خود میان متن (intertext) متنی دیگر است به ساحت میان متون تعلق دارد که نباید با منشاء متن اشتباه گرفت (بارت، ۱۹۷۱: ۶۲-۶۳)

### ۲-۳. بینامتنیت

متن نظامی بسته، مستقل و خودبسنده نیست بلکه پیوندی دو سویه با سایر متون دارد. متن به تمامی ممزوج از نقل قول‌ها، ارجاعات و پژواک‌هاست و با متون دیگر مکالمه‌ای مستمر دارد. بینامتنیت نظریه‌ای است در تبیین روابط و پیوندهای میان متون.

بینامتنیت بر جایگشت و انتقال از یک یا چندین نظام نشانه‌ها به یک یا چندین نظام نشانه‌های دیگر دلالت دارد (مک‌آفی، ۱۳۸۵: ۴۹) ژولیا کریستوا نظریه‌پرداز بینامتنیت معتقد است هیچ متنی «آزاد» از متون دیگر نیست (مکاریک، ۱۳۸۳: ۷۲) بر این اساس آثار ادبی بر اساس نظام‌ها، رمزگان‌ها و سنت‌های ایجاد شده توسط آثار ادبی پیشین بنا می‌شوند (آلن، ۱۳۸۵: ۱۰) در این راستا می‌توان گفت که «ژانر» مفهومی بینامتنی است: شعری که در ژانر غنایی سروده شده باشد از قواعد و قراردادهای سنت معینی که شاعر آن را به ارث برده تبعیت می‌کند قراردادهایی که احتمالاً سایر شاعران آن دوره نیز به کارشان بسته‌اند (مکاریک، ۱۳۸۳: ۷۳)

بینامتنیت در مفهومی وسیع‌تر به مناسبات متن با حوزه‌های گسترده‌تر و مبهم‌تر شناخت اشاره دارد. کریستوا بر این باور است که متن شبکه‌ای از نظام‌های نشانه‌ای است که در نسبت با سایر کنش‌های دلالت‌گر در متن فرهنگ جای گرفته است. مفهوم بینامتنیت ساختار ادبی را در بستر کلیتی اجتماعی که تصور می‌شود ماهیتی متنی دارد قرار می‌دهد و متن را با دلالت‌های تاریخی-اجتماعی‌اش سازگار می‌سازد و آن را در تعامل با رمزگان‌ها، گفتمان‌ها و صداها گوناگون می‌نشانند که از متن گذر کرده‌اند (مکاریک، ۱۳۸۳: ۷۳)

۱ - اصطلاحی زبانشناسی به معنای آن دسته افعالی که فقط یکبار رخ می‌دهند. همانند دق الباب یا عطسه.

۲ - اشاره به ترکیب و همجواری صداها در فضا است که به محصول نهایی حجم و صلابت می‌بخشد.

میخائیل باختین اثر ادبی را عرصه‌ای می‌داند که چند صدا یا چند نوع گفتمان در آن به تبادل گفت‌وشنودی می‌پردازند. به اعتقاد او هیچ‌کدام از این صداها یا سخن‌ها پدیده‌های کلامی نیستند بلکه پدیده‌های اجتماعی هستند و از همین رو محصول عوامل تعیین‌کننده متعدد، از جمله طبقه و گروه اجتماعی و جامعه زبانی هستند ... هر سخنی چه در زندگی واقعی و چه در ادبیات لحن و معنای دقیق خود را مرهون عوامل مشارکت‌کننده است؛ از جمله ارتباط گوینده با شنونده واقعی یا فرضی، ارتباط یک سخن با سخن‌های پیشین که در واقع این سخن‌های متأخر پاسخی به سخن‌های پیشین است و همچنین موقعیت اجتماعی خاصی که این سخن در آن گفته می‌شود و تفسیر می‌گردد. از این منظر اساسی‌ترین جنبه زبانی این است که همه زبان‌ها به گفته‌های پیشین و به الگوهای معنایی و ارزش‌گذارانه از پیش موجود پاسخ داده اما پاسخ‌های دیگری را نیز برانگیخته و در صدد برانگیزش آن‌ها است. ما نمی‌توانیم یک گفته یا حتی یک اثر مکتوب را چنان فهم کنیم که گویی معنایی واحد داشته به گفته‌ها و آثار قبل و بعد خود ربطی ندارد گفته‌ها همگی مکالمه‌بنیاد بوده، معنا و منطقشان وابسته به آنچه پیشتر گفته شده و نیز نحوه دریافت آن از سوی دیگران خواهد بود (آن، ۱۳۸۵: ۳۶)

گوینده، آدم کتاب مقدس نیست که تنها با موضوعات بکر و هنوز نام‌نیافته سر و کار داشته و برای نخستین بار نامی به آن‌ها بدهد ... در واقعیت هر گفته‌ای علاوه بر مضمون خاص خود همواره به شکلی از اشکال به گفته‌هایی از دیگران هم که مقدم بر آن گفته بوده‌اند پاسخ می‌دهند و بنابر این سوژه گفتار او خود به ناچار به صورت عرصه‌ای در می‌آید که نظرات وی در آنجا با نظرات شرکایش یا دیگر دیدگاه‌ها، جهان‌بینی‌ها گرایش‌ها نظریه‌ها و امثال آن در (سپهر ارتباطات فرهنگی) متقارن می‌شود مؤلفان متون خود را به یاری اذهان خویش نمی‌آفرینند بلکه این متون را با استفاده از متون از پیش موجود تدوین می‌کنند. همچنان که کریستوا می‌نویسد یک متن جایگشت متون و بینامتنیتی در یک فضای مفروض است که در آن گفته‌های متعدد برگرفته از دیگر متون با هم مصادف شده و یکدیگر را خنثی می‌کنند. متون، بر ساخته از آن چیزی هستند که گاه متن فرهنگی یا اجتماعی نامیده می‌شود یعنی همه آن گفتمان‌ها و شیوه‌های سخن‌گفتنی که به شکل نهادینه ساختارها و نظام‌های سازنده فرهنگ را ایجاد می‌کنند. از این نظر متن یک موضوع منفرد و مجرد نبوده بلکه تدوینی از متنیت فرهنگی است (همان، ۳۹)

تحركات و ارتباطات سیال بینامتنی، متون را واجد خصلتی می‌کند که دریدا آن را اشاعه می‌نامد. در توضیح این اصطلاح باید گفت که دریدا معتقد است که معنا -خواه در زبان گفتار و خواه در زبان نوشتار- هرگز مفرد یا ثابت نیست بلکه پیوسته در حال تکثیر و تغییر یا لغزیدن است (وبستر، ۱۳۷۳: ۲۵۲) زبان در ذات خود غیرقابل اعتماد است زبان بر مبنای تمایز عمل می‌کند آنچه باعث می‌شود واژه‌ها به چیزی ارجاع کنند تمایز آنها از واژه‌های دیگر است و نه پیوندی مستقیم بین واژه‌ها و به اصطلاح مراجع آنها. این واژه‌ها در درون یک نظام زبانی کار می‌کنند که هرگز تماسی با دنیای واقعی ندارند (برتنز، ۱۳۸۰: ۱۶۲) این نکته تقویت کننده نظر سوسور بر سرشت غیر ارجاعی نشانه‌هاست. خوانش ما از ادبیات با آگاهی کامل از این امر صورت می‌گیرد که نشانه‌های بکار رفته در هر متن خاصی مرجع خود را نه در موضوعات موجود در جهان بلکه در نظام ادبی‌ای می‌یابد که این متن از آن حاصل شده است، چنین ادراکاتی از نشانه زبانی و ادبی ما را به بازاندیشی در سرشت آثار ادبی وادار می‌دارد. اثر ادبی دیگر حاصل افکار اصیل یک مؤلف نبوده، دیگر کارکرد ارجاعی نداشته، خود حامل معنا نبوده، بلکه به عنوان عرصه واژه‌ها و جمله‌هایی که در چنبره امکانات معنایی متعدد قرار گرفته‌اند اکنون تنها به شیوه‌ای قیاس‌گرانه قابل فهم می‌شود و خواننده از ساختارهای ظاهری اثر به جانب مناسبات آن اثر با دیگر آثار و دیگر ساختارهای زبان‌شناختی حرکت می‌کند (آلن، ۱۳۸۵: ۲۶) دریدا معتقد است که واژه‌ها هرگز در زمان ثابت و ایستا نیستند و این پراکندگی و ارتعاش معانی را که به طور بالقوه از هر متنی ناشی می‌شود اشاعه (dissemination) می‌نامد (برتنز، ۱۳۸۰: ۱۶۲)

## ۲-۵. تفاوت

واژه دریدا برای نشان دادن این که معنا چگونه عمل می‌کند (differance) است و این واژه را به معنای فرانسوی آن که خود ظاهر واژه بر معنی آن دلالت می‌کند مورد استفاده قرار می‌دهد این واژه نخست «تفاوت» ترجمه می‌شود به معنایی که از نظریه سوسور در مورد زبان به منزله نظامی از تفاوت‌ها استنتاج می‌شود (وبستر، ۱۳۷۳: ۲۵۲) معنای دیگر (differance) از دید دریدا (diferment) است که از واژه فرانسوی (diferer) به معنای «به تعویق انداختن» و نیز «تفاوت داشتن» مشتق می‌شود. منظور دریدا این است که معنا هرگز کامل نیست، هرگز به طور کامل درک نمی‌شود بلکه همیشه از دسترس ما خارج است و

به تعویق می‌افتد یا درنگ می‌کند. هر واژه‌ای به وسیله‌ی واژه‌ی دیگر تعریف می‌شود در نتیجه ما هرگز نمی‌توانیم به درک کامل معنایی مستقل دست یابیم. معانی را نمی‌توان از اشاعه‌یافتن باز داشت، معنا به سبب ماهیت خاص خود همیشه ممکن است از هدفی که برای آن تصور شده است به سمتی دیگر منحرف گردد علاوه بر این ممکن است متن ادبی به طور آگاهانه فرایند یادشده را به کار گیرد به طوریکه ابهام یا حتی لایه‌های پیچیده‌تر معنا را صراحتاً در متن مورد استفاده قرار دهد (همان، ۲۵۴) دریدا نظریه‌ی «منش انتشار و تفاوت» را در مورد پاره‌ای از متون فلسفی به کار گرفته است. با مشاهده‌ی چگونگی خوانش دریدا از برخی کلمات بخصوص در متون فیلسوفان دیگر، پیامدهای عملی این شیوه‌ی تفکر روشن‌تر می‌شود: کلمه‌ی فارماکون (pharmakon) هم به معنای زهر است و هم به معنای دارو. وقتی افلاطون در مکالمه‌ی فیدروس این کلمه را برای نوشتار به کار می‌برد به نظر می‌رسد می‌خواهد نوشتار را نوعی زهر قلمداد کند اما دریدا «دارو» وجه دیگر معنای این کلمه را باز می‌کند و مدعی می‌شود که کلمه‌ی (pharmakon) در زنجیره‌ای از دلالت‌ها گرفتار است ... (که) صرفاً مفاهیم مورد نظر فیلسوف نیستند. به اعتقاد دریدا زبان یونانی از دل متن افلاطون به طور همزمان و ابهام‌آمیز دو مفهوم کاملاً متفاوت از نوشتار بدست می‌دهد. خوانش دریدا از کلمه‌ی (pharmakon) از این هم فراتر می‌رود و به معنای اشتقاقی و دور از ذهن بیشتری می‌انجامد: (pharmakon) که به معنای داروی آبگون است به طور ضمنی رنگ و رنگ‌آمیزی و عطر را تداعی می‌کند. رنگ و رنگ‌آمیزی و عطر، خود، مواد آرایشی که بازیگران به کار می‌برند به خاطر می‌آورد و مواد آرایشی بازیگران، جشن‌هایی را تداعی می‌کند که در دوران باستان نمایش‌هایی در آنها اجرا می‌شود. در زنجیرای دیگر (pharmakon) کلمه‌ی (pharmako) را که هم‌ریشه‌ی آن است به ذهن می‌آورد و این کلمه یعنی جادو و چون جادوگران را از شهرها بیرون می‌کرده‌اند (pharmakon) تداعی‌کننده‌ی بلاگردان یا قربانی است که برای دفع شر از جامعه داده می‌شود. حرکت مرکزگرای معنا در زبان را ساده‌تر از این نمی‌شود نشان داد (هالند، ۱۳۸۰: ۱۹۵-۱۹۷)

## ۲-۶. لانگ / پارول

لانگ و پارول از اصطلاحات فردینان دو سوسور زبان‌شناس سویسی است. سوسور میان نظام زبان (Langue) و تحقق واقعی آن (parole) تمایز قائل است. زبان، نظام یک زبان است نظامی از صورت‌ها (forms)، در حالیکه

گفتار همان سخن واقعی است یعنی عمل سخن گفتن از طریق زبان. زبان همانی است که فرد فرد مردم به هنگام آموختن یک زبان جذب می‌کنند یعنی مجموعه‌ای از صورت‌ها یا «گنجینه‌ای» که در اثر کاربرد گفتار به افرادی عرضه شده است که به یک جامعه واحد تعلق دارند و نظام دستوری مشخصی است که در هر مغز یا بهتر بگوییم در مغز گروهی از افراد بطور بالقوه وجود دارد. زبان محصولی اجتماعی است که وجودش این امکان را برای فرد پدید می‌آورد تا استعداد زبانی خود را به کار گیرد. گفتار از سوی دیگر وجه عملی زبان است که به اعتقاد سوسور هم شامل ترکیباتی است که گوینده از طریق آنها رمزگان زبان را برای بیان افکار شخصی خود به کار می‌برد و هم شامل مکانیسم روانی\_ فیزیکی‌ای که به وی اجازه می‌دهد تا به این ترکیبات تحقق بیرونی بخشد. در عمل گفتار، سخنگوی زبان عناصری را از نظام زبانی برمی‌گزیند و به هم می‌پیوندد و به این صورت‌ها به مثابه آواها و معانی، تحقق آوایی ملموس و تجلی روانی (= ذهنی) می‌بخشد (کالر، ۱۳۷۹: ۳۱-۳۲)

### ۳-۱. نظریه بینامتنیت؛ بنیانی برای خوانش متون

در بندهای پیشین مقاله چند اصطلاح مربوط به دانش نقد و نظریه ادبی و زبان‌شناسی معرفی شد. در بند ۲-۲ با تقسیم‌بندی بارت از تولیدات دو نوع نویسنده (اثر/ متن) و ویژگی‌ها و مختصات آنها آشنا شدیم. از مختصات چندی که برای متن ذکر شد تکثر و ویژگی (streophony) بودن متن اساس مبحث بند ۲-۳ مقاله یعنی خاصیت میان‌متنی و نظریه بینامتنیت شد. در این بند با استناد به نظر صاحب‌نظران نظریه بینامتنیت، تصویری از این نظریه ارائه شد که نشان می‌دهد متون بافته‌ای از متون و فرهنگ‌های ماقبل خودند و در مکالمه‌ای تنگاتنگ با آثار دیگر نویسندگان و نظام‌های فرهنگی- اجتماعی و ... گذشته، هم‌عصر و حتی آینده خود هستند. تحرکات و ارتباطات سیال بینامتنی متون را واجد خصلت اشاعه می‌کند که در بند ۲-۴ مقاله معرفی شد و در بند ۲-۵ اصطلاح «تفاوت» از دریدا، با دو بار معنایی «به تعویق انداختن» و «تفاوت داشتن» که با تأیید تکثر متن اثبات می‌کند معنا هرگز کامل نیست و هرگز بطور کامل درک نمی‌شود بلکه همیشه از دسترس ما خارج است و به تعویق می‌افتد.

در بند ۲-۶ مقاله دو اصطلاح «لانگ» و «پارول» معرفی شدند تا با به خدمت گرفتن این دو اصطلاح و نیز اصطلاح «توانش زبانی»، ارجاعات میان‌متنی و به تعویق افتادن معنا را نظامی فرض کنیم (لانگ) که خواننده‌ای خاص (منتقد) در حد توان و دانش خود (توانش زبانی) می‌تواند بخشی از این





نیست و بر اساس منابع فکری او نمی‌توان شناخت ... کوشش من در این کار در این جهت است که ... جهان‌بینی حافظ را با تکیه بر ساختار ذهنیت او بازگو کنم و همچنین منابع این ذهنیت را نشان دهم. کوششهای ادیبانه بیشتر در این جهت بوده است که تاثیرپذیری‌های شاعرانه حافظ را از شاعران پیش از خود نشان دهند و آنچه به فراموشی سپرده شده است منابع فکری جهان‌بینی حافظ است و این منابع را بیشتر می‌باید در آثار نثری عرفانی پیش از حافظ جست. من تاثیرپذیری اساسی حافظ را از منابعی همچون کشف‌الاسرار میبیدی و مرصادالعباد نجم‌الدین رازی نشان داده‌ام که آثاری هستند در قلمرو تأویل عرفانی قرآن. همچنین از تأثیر آثار دیگری همچون شرح تعرف بر وی نشانه‌هایی داده‌ام.» (آشوری، ۱۳۷۷: ۲۱-۲۷)

چنانکه ملاحظه می‌شود آشوری از منابع فکری جهان‌بینی حافظ یاد می‌کند و غزلیات حافظ را با نشانیدن در کنار متونی که روابط بینامتنیشان با حافظ بر او تجلی پیدا کرده است، در کنار کشف‌الاسرار و مرصادالعباد و شرح تعرف قرار می‌دهد و بر اساس آن متون رمزگشایی و معنا می‌کند. در مقابل براهنی مسیر بینامتنی دیگری را برای تفسیر حافظ برگزیده است او از مسیر شرح شطحیات روزبهان بقلی و داستان خضر و اسکندر و آب حیات و حلاج می‌گذرد.

اختلاف در مسیر آشوری و براهنی اختلاف در تفسیر هستی‌شناسی حافظ و رساله حافظ را به دنبال داشته است.

## نتیجه

نوشته حاضر کوششی بود تا از رهگذر نظریه‌های ادبی نگاهی به دو تفسیر ارائه شده بر شعر حافظ بیندازد، نظریه بینامتنیت را به عنوان یکی از عواملی که باعث اختلاف در این تفاسیر شده است معرفی نماید و فرمولی تعمیم‌پذیر طرح‌ریزی کند که بر اساس آن بتوان اختلاف در تفسیرهایی که وضعیت مشابهی با مورد مقاله حاضر دارند را تبیین کرد.

نظریه بینامتنیت به ما آموخت که متون به تمامی بافته‌هایی هستند از فرهنگ، جهان‌بینی و سنت‌های زنده و مرده همه زمان‌های مربوط به حیاتشان. فرهنگ، جهان‌بینی و سنت‌هایی که با متن در شبکه‌ای از روابط در تعامل همیشگی هستند و نظامی بالقوه تشکیل می‌دهند که از آن با عنوان لانگ روابط بینامتنی یاد کردیم. معنای یک متن حاصل تعامل و گفت‌وگوی خواننده با متون است در بستر روابط بینامتنی. و از آنجا که این روابط لایه‌های متعدد و تودرتویی را تشکیل می‌دهند معنا در خلال این لایه‌ها دائم به تعویق می‌افتد و اشاعه می‌یابد

در فرایند متوالی تعویق معنا در لانگ روابط بینامتنی، این توانش خوانندگان است که حرف نهایی را می‌زند و جریان تعویق معنا را در یک نقطه‌ای از خوانش متن متوقف می‌کند. تفسیر آشوری و براهنی از حافظ که بخش‌هایی از آن در بندهای ۱- و ۲- مقاله آمد اثبات می‌کند خوانندگان با توانش‌های متفاوت، از لانگ روابط بینامتنی بخش‌های متفاوتی را گزینش می‌کنند که این اختلاف در گزینش خود اختلاف در تفسیر را در پی دارد.

### کتابنامه

۱. آشوری، داریوش. هستی‌شناسی حافظ: کاوش در بنیادهای اندیشه‌ی او. چاپ اول ۱۳۷۷. تهران. نشر مرکز.
۲. بارت، رولان. (۱۳۷۳). «از اثر تا متن». مراد فرهادپور. فصلنامه‌ی ارغنون. زمستان ۱۳۷۳. ش ۴. صص ۵۷-۶۶.
۳. براهنی، رضا. بحران رهبری نقد ادبی و رساله‌ی حافظ. ۱۳۸۰. تهران. دریاچه.
۴. برتنز، یوهانس ویلم. نظریه‌ی ادبی: مقدمات. فرزانه سجودی. چاپ اول ۱۳۸۰. تهران. آهنگ دیگر.
۵. صفوی، کوروش. از زبان‌شناسی به ادبیات. ج ۱: شعر. ۱۳۸۰. تهران. حوزه هنری.
۶. کالر، جانان‌تان. فردینان دو سوسور. کوروش صفوی. چاپ اول ۱۳۷۹. تهران. هرمس.
۷. مک‌آفی، نوئل. ژولیا کریستوا. مهرداد پارسا. چاپ اول ۱۳۸۵. تهران. نشر مرکز.
۸. مکاریک، ایرناریما. دانش‌نامه‌ی نظریه‌های ادبی معاصر. مهران مهاجر، محمد نبوی. چاپ اول ۱۳۸۳. تهران. آگه.
۹. ویستر، راجر. (۱۳۷۳). «ژاک دریدا و واسازی». فصلنامه‌ی ارغنون. زمستان ۱۳۷۳. ش ۴. صص ۲۵۱-۲۵۶.
۱۰. هالند، ریچارد. ابر ساختگرایی: فلسفه‌ی ساختگرایی و پساساختگرایی. فرزانه سجودی. چاپ اول ۱۳۸۰. تهران. حوزه هنری.

\*\*\*\*\*

## صنف غزل در شعر فارسی

چکیده:

در آغاز گفتار به انواع و ویژگیهای صوری و معنوی غزل پرداخته شده. از متقدمین صحبت شهید، رودکی، رابعه، رونی و مسعود به میان آمده. در متوسطین به سبک سنایی، انوری، مولوی، سعدی و حافظ و بسیاری از معاصران ایشان بذل توجه شده است. همچنین در متاخرین به شیوه تغزل بابا فغانی، وحشی بافقی، عرفی، فیضی، نظیری، طالب آملی، صایب، بیدل و غالب بررسی‌هایی به عمل آمده است. سپس شاعران دوره بازگشت و معاصر مورد عنایت قرار گرفته شامل هاتف، نشاط، شهریار، بهار، اقبال و امام خمینی می‌باشند. یک نگاه گذرا به آغاز و ارتقای صنف غزل در شعر فارسی در این مقال می‌اندازیم.

\*\*\*

قسمتی بزرگ از شعر فارسی و اردو بر صنف غزل مشتمل است. غزل یعنی حدیث زنان و صحبت از حسن و زیبایی زنان است و معنی غزل در هر فرهنگ همین‌طور بیان نموده است. مثلاً طبق غیاث اللغات « بازی کردن به محبوب و حکایت کردن از جوانی و حدیث صحبت و عشق زنان » (۱) طبق آندراج « حدیث زنان و حدیث عشق ایشان کردن و سخنی که در وصف زنان و عشق ایشان گفته آید » (۲) همین‌طور در فرهنگ اصطلاحات علوم ادبی درج شده است که « قسم نظم که بالعموم در آن مضامین عشق و محبت بیان شده باشند » (۳) و در نظر دکتر سیروش شمیسا « ... سخن گفتن با زنان و عشق بازی و حکایت کردن از جوانی و محبت ورزیدن و وصف زنان و غیره به کار رفته است (۴).

فی الجملة، غزل به معنای شعر عشق و عاشقی، حسن و زیبایی و اسرار و رموز آن که دارای سوز و گداز باشد. در آغاز این قسمت قصیده بود و بعد ازین صنف غزل به وجود آمد و زبان و لهجه فارسی یافت. یعنی زبان قلب قرار

\* - استادیار بخش فارسی، دانشگاه اسلامی، بهاولپور.

گرفت و سوز درون و نرمی و لطافت ایجاد شد. به اعتبار هیئت تمام اشعار غزل هم قافیه و هم ردیف می باشند و شعر اول را مطلع و شعر دوم را مطلع ثانی می گویند و هر دو مصرع غزل هم قافیه و هم ردیف می شوند و در آخرین شعر تخلص شاعر ذکر می شود آن را مقطع می گویند. عده ایات غزل از پنج تا پانزده می باشد و در نظر سیروش شمیسا « بر طبق سنت و تاکید بدیعی، ابیات غزل باید معمولاً ۵ تا ۱۲ بیتی دارد... اما باید دانست که این قاعده کلی نیست چنانچه وحشی غزل چهار بیتی و مولوی غزل های ۱۵ بیتی و گاهی ۴۳ و حتی ۸۲ بیتی دارد. صایب نیز غزل های ۱۹، ۲۲، ۳۱، ۳۳، ۳۵ بیتی دارد و به طور کلی ابیات درغزل هندی نامحدود است (۵).

در تدوین علم عروض اولین مرتبه خلیل بن احمد پانزده بحر را اختراع کرده است (۶) البته دکتر پرویز خانلری اوزان غزل ۲۰ تا گفته است. در همه حال برای غزل پای بند بودن بحر لازم نیست. این در هر وزنی می توان سرود. در ابیات فارسی نمونه های ازین بسیار دیده می شود. بعد از مطالعه تاریخ ادبیات فارسی به نظر می رسد که بعضی از شعرا از قیود وزن و قافیه شکایت کرده اند. چنان که مولوی می گوید:

گویدم مندیش جز دیدار من  
تا که بی این سینه با تو دم زنم (۷)

قافیه اندیشم و دلدار من  
حرف و صوت و گفت را برهم زنم

اقبال لاهوری هم می گوید :

نغمه کجا و من کجا ساز سخن بهانه ایست      سوی قطار می کشم ناچه بی زمام را (۸)

به هر حال در تمام اصناف سخن ، غزل دلرباترین صنف سخن است و در هر زمان کسی که حس لطیف و طبع نازک داشته، در صنف غزل بسیار تمرین کرده است. اگرچه سرودن غزل آسان و سهل نیست. در شعر جذبات نازک را با کمال سادگی ذکر نمودن کمال فن است ولی این ذکر را با آرایش لفظی و معنوی بیان نمودن هنر عالی است زیرا که ازین در حسن شعر تاثیر می افزاید.

در غزل موضوعات عالمگیر وجود دارند. علاوه از حسن و محبت ، عشق و خرد و مضامین رندانه یعنی ذکر می نوشی، ساقی، میخانه، پیرمغان ، زاهد ریاکار و ملامت آن هم به نظر می رسد.

چونکه کمال شعر عاشقانه موقوف بر عشق حقیقی است که آن مختص به عرفان است و در زبان دیگر شعر عرفان بسیار قلیل است لذا هیچ زبانی و هیچ شاعری عاشقانه بر و شعر فارسی نمی توان سبقت گرفت و بنابر جذبات حقیقی در شعر فارسی بی نهایت جذب و تاثیر ایجاد شد. چونکه در عشق هزاران مسایل به وجود آیند لذا موضوعات محویت، شوق، جانبازی ، شکایت ، انتظار، هجر و وصل به کار بردند. ولی غزل ترجمان عشق حقیقی و عشق مجازی می باشد و غزل فارسی این اختصاص دارد که اکثر شعرای فارسی به انداز رزمیه واردات عشق را مطرح نموده اند که امتیاز کردن بین حقیقت و مجازی کاری بسیار دشوار است .

همان طور که ما می دانیم غزل از رودکی شروع شد و مولانا روم درین مضامین عارفانه شامل کرد و بدین ترتیب غزل های عارفانه الگوی بهترین از مولانا روم داریم و سعدی شیرازی رنگ عاشقانه آمیخت. در غزلیات عاشقانه الگوی بهترین غزلیات سعدی قرار گرفتند و تقریباً بعد از یک قرن در قرن هشتم حافظ شیرازی مضامین عارفانه و عاشقانه را با هم آمیخت مثلاً می گوید:

طایر قدسم واز دام جهان برخیزم(۹)

مژده وصل تو کو کز سرجان برخیزم

گویا بهترین امتزاج عشق حقیقی و مجازی به نظر می رسد. پس این شعر را می توان به هر دو جهت تاویل و تفسیر نمود. در نظر سیروس شمیسا «البته گاه این معشوق خدا است غزل عارفانه و گاه ممدوح است و گاه زنی و گاه نوحطی» (۱۰)

پس برای اظهار هر فکر رنگ آمیزی عشق لازم قرار گرفت. چونکه غزل محصولی از آسیا است لذا این به فکر آسیا قریب تر است و در تمام اشعار غزل از لحاظ موضوع ، تسلسل فکر وجود دارد. بدین ترتیب لازم نیست بلکه شعر اول غزل از شعر دوم مختلف می توان باشد. در غزل مولانا روم، حافظ شیرازی، امیر خسرو ، غالب دهلوی و اقبال لاهوری نمونه های بسیار به نظر می آیند البته

خصوصیت و جاذبیت غزل فارسی در ادبیات آلمان را بسیار تحت تاثیر قرار داد چنانکه از نظراقبال لاهوری:

«گویته شاعر آلمان در اسلوب حافظ شیرازی به زبان آلمانی غزلیاتی سرود و اسم دیوان خود را دیوان غربی نوشت و به همین نسبت شاعر اسرائیلی هائنا که از آلمان است می نویسد این گل های عقیدت اند که غرب برای شرق فرستاده است...» (۱۱)

در غزل که مخصوص برای حدیث زنان بود بعداً احوال سیاسی نیز دیده می شوند. ملک الشعرا بهار اولین مرتبه از اصطلاح غزل سیاسی استفاده نمود و دیگر این که در آن زمان شعرای ایران موضوعات عشقیه را کنار گذاشته و مضامین اوضاع اجتماعی را مورد توجه قرار دادند. دکتر سیروش شمیسا از نظر مضامین غزل را این طور تقسیم کرده است: «غزل عاشقانه و عارفانه ... غزل سیاسی، غزل اندرزی یا آموزشی و غزل مضمونی ... غزل سیاسی...» (۱۲)

البته تاحدی که سخن از ارتقای غزل است بعد از مطالعه عمیق در ادبیات فارسی به نتیجه می رسیم، از اول تا قرن ششم یعنی تا زمان حکیم سنائی غزل بسیار کم وجود دارد اگرچه شعرای در صنف غزل طبع آزمایی فرمودند البته این غزل اصطلاحی بود که زبان آن ساده و عام فهم بود آن را چنانچه به جای غزل تغزل نام داده شود، زیاد بهتر است.

اولین غزل گو در زبان فارسی شهید بلخی (۳۲۵ هـ. ق) بود که غزلش را اولین غزل فارسی قرار داده شده است :

مرا به جان تو سوگند و صعب سوگندی	که هرگز از تو نگردم نه بشنوم پندی
ترا سلامت بادای گل بهار و بهشت	که سوی قبله رویت نماز خوانندی (۱۳)

شاعر همین دور رودکی که در دیوان وی سه یا چهار غزل درج است و برتری غزل گوئی وی عنصری نیز قبول داشته و گفته است:

غزل رودکی وار نیکو بود	غزل های من رودکی وار نیست
اگرچه بگویم به باریک وهم	بدین پرده اندر مرا بار نیست (۱۴)

علاوه ازین اسامی ابوالاسحق جویباری، ابو شعیب هروی، کسایی مروزی و دقیقی به نظر می رسند که چند غزل سروده اند. درین دوره رابعه بنت کعب قزداری شرف خاصی دارد و در شعر او اخلاص، سوز و گداز، جوش محبت و حسن تاثیر وجود دارد. به طور نمونه دوتا شعر از غزل ملاحظه کنید:

مرا به عشق همی محتمل کنی به حیل  
چه حجت آری پیش خدای عزوجل  
نعیم بی تو نخواهم جحیم با تو رواست  
که بی تو شکر زهراست و با تو زهر عسل (۱۵)

در دیوان ابو الفرج رونی سه تا غزل درج است. در همین زمان هم عصر رونی، از لحاظ سن کوچک تر است. شاعر قصیده گوی مسعود سعد سلمان است که در دیوان وی ۲۳ غزل وجود دارد. در قرن ششم غزل تنها تشبیب، نسیب و تغزل نبود بلکه به صورت صنف خاص به وجود آمد و حکیم سنائی اولین مرتبه در غزل مضامین عارفانه را بیان نموده است. ملاحظه کنید:

ای دل از مولای عشق باد سلطانی مکن  
در ره آزادگان بسیار ویرانی مکن  
همره موسی و هارون باش در میدان عشق  
فرش فرعونی مساز و فعل ها مانی مکن (۱۶)

در همین دور، در غزل انوری فرق زیادی بین قصیده غزل به چشم می خورد. انوری این کار بهتر از سنائی کرده است. ملاحظه کنید:

عجب عجب که ترا یاد دوستان آمد  
عجب عجب که ترا یاد دوستان آمد  
مبر مبر خورد خوانم ز داغ هجرم پیش  
مکن مکن که غمت سود دل زیان آمد (۱۷)

دیگر اینکه اسم های ادیب صابر، خاقانی و ظهیر فاریابی هم برده می شوند البته در دور مغول شعرای بزرگ به منظره عام نمو کردند که غزل را به اوج رسانیدند. عطار نیشابوری در غزل روش سنائی را اختیار نمود اگرچه او مضامین عارفانه در غزل بیان نمود اما زبان او مثل سنائی محاوراتی نبود و مثل انوری عشق مادی و زمینی مطرح نکرد بلکه عشق حقیقی را ذکر فرمود. بدیع الزمان فروزانفر غزلیات عطار را در سه دوره (دسته) تقسیم کرده است.

**عادی و معمولی :** که در آن مثل اکثر شعرا صحبت از زلف و خدوخال و عضوهای معشوق است.

**صوفیانه :** که در آن عشق حقیقی ، مسایل عرفانی ، فنا و بقای ، مسئله هستی و نیستی ، وحدت الوجود و مسأله تجلی و ظهور بیان کرده است.

**قلندرانه :** که در آن برأت از ظاهر پرستی ، مسجد رارها کرده به سوی میخانه رفتن ، مذمت از زاهد، رسوائی را بهتر از نیک نامی قرار داده است(۱۸)

الگوی بهترین غزلیات عارفانه ، غزلیات مولانا روم است که تصوف مولانا روم کتابی و درسی نیست بلکه نشان گر حاصل زندگی وی و تجربیات عارفانه خود اوست. به عنوان نمونه می توان ملاحظه کرد:

بجز عشق، بجز عشق دگر کارنداریم  
بیایید بیایید که تا دست برآریم(۱۹)

بجوشید، بجوشید که ما بحر شعاریم  
چه هستیم چه هستیم از آن شاه که هستیم

سعدی شیرازی از حیث مؤسس غزل معروف گشت و او از معنای لغوی غزل استفاده نمود و مضامین عاشقانه را با احساسات کامل و واردات قلبی آشنا کرد:

گر تو شکیب داری طاقت نماند مارا  
کاسایشی نباشد بی دوستان بقارا(۲۰)

مشتاقی و صبوری از حد گذشت یارا  
من بی تو زندگانی خود را نمی پسندم

بسیاری شعراء در غزل از سعدی شیرازی پیروی نمودند که می توان درین زمینه از همام تبریزی ، اوحدی و در هند اسم امیر خسرو بردو از دیدگاه سعید نفیسی امیر خسرو را، « سعدی هند» قرار داده است. به عنوان نمونه دو تا شعر از امیر خسرو ملاحظه کنید:

هر چند و صفت می کنم در حسن ازان زیباتری  
بسیار خوبان دیده ام ، اما تو چیزی دیگری(۲۱)

ای چهره زیبای تو رشک بتان آذری  
آفاق را گردیده ام، مهر بتان ورزیده ام



در قرن هشتم مضامین عاشقانه و عارفانه یکی شدند و بدین ترتیب طرز جدید در غزل به وجود آمد که نمایندگان آن شعرا مانند خواجه، سلمان و حافظ شیرازی قرار گرفتند و بعد از حافظ کسی نتوانست که مثل وی غزل سراید. اما کسانی که بعد از وی غزل سرودند در واقع از فکر و هنر وی استفاده کردند و مقلد حافظ شیرازی قرار گرفتند. در نظر دکتر شمیسا «... این رومی توان گفت که حافظ دقیقاً وارث مولوی و سعدی یعنی نمایندگان تمام عیار غزل عارفانه و عاشقانه است» (۲۲)

بدین ترتیب غزل حافظ شیرازی بهترین نمونه امتزاج حقیقی و مجازی شده است. در اواخر قرن نهم و دهم در ایران دور صفوی بود. صفوی از مشرب تشیع سیراب گشته بودند ایشان مدح سرای پادشاهان و شعر مجازی را دوست نمی داشتند و منقبت آئمه طاهرین علیهم السلام و مراثی شهدای کربلا را تشویق می نمودند لذا بنابر عدم توجهی پادشاهان بعضی از شعرا به شبه قاره هجرت نمودند اگرچه در آن زمان غزل در ضمن رواج داشت شفایی، وحشی بافقی در غزل طبع آزمایی می کردند. البته بابا فغانی در غزل با «تازه گوئی» یا مضمون آفرینی قدم نهاد یعنی غزل را یک روش جدیدی عطا نمود. شعرای بزرگ ایران و هند از تقلید نمودند. دران محتشم کاشانی، ضمیری اصفهانی، نظیری نیشاپوری، حکیم رکنای کاشی، حکیم شفایی اصفهانی، عرفی شیرازی، فیضی دکنی، کلیم و صایب و مانند آن شعرای به منظره عام آمدند. به سبب مضامین دقیق غزل مشکل تر گشت و در غزل تکرار قافیه رواج یافت و تعداد اشعار غزل از پنج تا سی و پنج شد و شاعران در غزل ضرب المثل، اصطلاحات عامیانه را به کار بردند. پس در زبان غزل آرایش لفظی و معنوی حمول یافت. به عنوان نمونه دو تاشعر از غزل شاعران تقدیم می شود.

### بابا فغانی:

بسیار شیوه هست بتان را که نام نیست  
 اهل فراق را طلب صبح و شام نیست (۲۳)

خوبی همه کرشمه ناز و خرام نیست  
 ماییم و آه نیم شب و ناله سحر

### وحشی بافقی:

امید ز هر کس که بریدیم، بریدیم

ما چون زدری پای کشیدیم، کشیدیم

کوی تو که باغ ارم و روضه خلد است

انگار که دیدیم ندیدیم ، ندیدیم(۲۴)

عرفی شیرازی:

دوش در دیر مغان بودیم و کس با ما نبود  
صدقدم رفتم از کوی او در بس حجاب

گفت گوها رفت و تشویش نفس با ما نبود  
اضطراب یک نگاه باز پس با ما نبود(۲۵)

فیضی دکنی:

می سوزم و به گریه شبی روز می کنم  
زین اشک آتشین که چو سیماب می رود

چون شمع گریه های گلوسوز می کنم  
تقلید شمع انجمن افروز می کنم (۲۶)

نظیری نیشاپوری به سبب ویژگی های غزل خودش مثلاً خیال بافی،  
واردات قلبی و تجسم نگاری بسیار معروف است و اصطلاحات عامیانه و تراکیب  
نوهم به نظر می رسند. مثال این ببینید:

از کف نمی دهد دل آسان ربوده را  
من در پی رهایی و اوهر دم از فریب

دیدیم زور بازوی ناآموزده را  
بر سرگره زند گره ناگشوده را(۲۷)

شاعر معروف طالب آملی که در غزل روش نو را آغاز کرد، استعارات  
لطیف و تشبیهات نایاب به کار برده است. اگرچه در اتباع مولوی، سعدی ، حافظ،  
فیضی و عرفی غزلیات سروده ولی بسیار جالب هستند.

دوستان شاد شوند از غم پنهانی ما  
ما که ویران شدگانیم بدین دلشادیم

جمع گردد دل یاران ز پریشانی ما  
که جهانی شده آباد ز ویرانی ما(۲۸)

در همین دور صایب تبریزی نیز از مولوی و حافظ شیرازی اثر گرفته و در  
غزل وی اصطلاحات تازه، تراکیب نو، تسلسل و جدت به چشم می خورد. ملاحظه  
شود:

هزاران همچو بلبل هر بهاری می شود پیدا  
گرفتم سهل سوز عشق را اول ندانستم

نواسنجی چون من در روزگاری می شود پیدا  
که صد دریای آتش از شراری می شود پیدا(۲۹)

عبدالقادر بیدل که در غزل مضامین صوفیانه، عاشقانه و اخلاقی را مطرح کرده است و در غزل بحر طویل و مشکل را انتخاب و ورزید ولی در سلاست و جزالت غزل هیچ خللی و کاستی ایجاد نشده است، ببینید:

رفتن از خویش باز می رسدم  
هر کجایم مجاز می رسدم (۳۰)

امشب آن مست ناز می رسدم  
گر رموز حقیقتم این است

علاوه ازین آفرین لاهوری، نورالعین واقف، غنیمت کنجاهی و در ادبیات اردو شعرای مثل میر تقی میر، مرزا رفیع سودا، میر درد و بهادر شاه ظفر و غیره را می توان اسم ببریم که علاوه بر اردو به زبان فارسی نیز غزل سروده اند. بعد از ان در قرن هفدهم میلادی مردی که مقام بالایی دارد اسد الله خان غالب است. او اگرچه در تتبع شعرای بزرگ بعضی غزلیات سروده است ولی مقام یگانه خودش را حفظ نموده است. به عنوان نمونه ملاحظه شود:

قضا به گردش رطل گران بگردانیم  
گر آفتاب سوی خاوران بگردانیم (۳۱)

بیاکه قاعده آسمان بگردانیم  
ز حیدریم من و تو ز ما عجب نبود

در قرن دوازدهم هجری که آن را دوره بازگشت ادبی می توان نام گذاری کرد بار دیگر غزل از مشکل پسندی، خیال بافی، معامله بندی، مضمون آفرینی و تصنع کاهش یافته و به سوی سادگی و روانی باز گشت. بعضی از شاعران سعدی و حافظ را تتبع نمودند و در آن شفیع وصال، هاتف اصفهانی، قره العین، صباحی کاشانی و نشاط کاشانی معروف گشتند و در زمان پهلوی در غزل بار دیگر همان روش قدیم به نظر می رسد که اسامی شهریار، رهی معیری، محمد تقی بهار بر صحیفه ادبیات فارسی رقم شدند و در شبه قاره اسم محمد اقبال لاهوری می درخشد. او غزل را با عنوان جدیدی هم کنار کرد. اگرچه وی از مضامین رسمی صرف نظر کرد ولی هیئت غزل برقرار ماند و روش رسمی را نیز انتخاب و ورزید ولی از اسلوب خاصی خودش نیز نگهداری کرد.

به این فسرده دلان حرف دل نواز آور

غزل سرای و نواهای رفته باز آور

ظهیر احمد صدیقی غزل فارسی را بعد از دوره انقلاب این طور تجزیه نموده اند: «فی الوقت بعد از انقلاب در ایران غزل گویی سه قسم دارد؛ غزلیاتی که در طرز قدیم کلاسیک سروده اند ظاهر همین است که این اسلوب معین غزل است و نمی توان به زودی یا در لحظه ای معدوم شود... طرز دیگری غزل که بعد از نهضت انقلاب اسلامی و جنگ ایران و عراق به وجود آمد و طرز سومی که از اقدار انقلاب اسلامی اثر گرفته است. امیدواریم که همین طرز غزل گویی در آینده اسلوب مستقل یا رسم جدید را به وجود خواهد آورد(۳۳).

وقتی که از انقلاب اسلامی صحبت کنیم نمی شود که از بنیان گذار انقلاب اسلامی سخن نباشد. زیرا غزلیاتی نایاب از وی در زمینه تصوف و عرفان داریم، لذا غزلی از روح الله خمینی ملاحظه کنید:

چشم بیمار تو را دیدم و بیمار شدم

همچو منصور خریدار سر دار شدم(۳۴)

من به خال لب ای دوست گرفتار شدم

فارغ از خود شدم و کوس انالحق بزدم

### یادداشتها و منابع

- ۱ - غیاث الدین محمد، غیاث اللغات ، تصحیح محمد دبیر سیاقی انتشارات امیر کبیر، تهران ، ۱۳۶۱هـ.ش ، ص ۶۲۴
- ۲ - محمد پادشاه متخلص به شاد، فرهنگ آندراج، انتشارات کتاب خانه خیام، تهران، ج ۴ ، ص ۳۰۴۵.
- ۳ - تفهیمی ، دکتر ساجدالله ، فرهنگ اصطلاحات علوم ادبی، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد، ۱۳۷۵ هـ.ش، ص ۷ - ۲۹۶.
- ۴ - سیروس شمیسا، دکتر، سیر غزل در شعر فارسی ، تهران، چاپ پنجم، ۱۳۷۶ هـ.ش، ص ۱۱.
- ۵ - همان، ص ۲ - ۲۲۱.
- ۶ - احمد حسن زیات، تاریخ ادب عربی، مترجم عبدالرحمان سورتی، شیخ غلام علی ایند سنز لاهور، ۱۹۶۱م، ص ۷۵.
- ۷ - مولوی جلال الدین بلخی، مثنوی مولوی، مترجم سجاد حسین، ۱۳۵۷ هـ.ش، دفتر اول ، ص ۱۵۶.

- ۸- اقبال لاهوری، زیور عجم، شیخ غلام علی ایند سنز لاهور، طبع دوم، ۱۹۷۴م، ص ۵۵.
- ۹- حافظ شیرازی، دیوان کامل حافظ به تصحیح علامه قزوینی و دکتر قاسم غنی، چاپ نهم، ۱۳۸۲ هـ ش، ص ۲۸۳.
- ۱۰- سیروس شمیسا، دکتر، سیر غزل در شعر فارسی، تهران، چاپ پنجم، ۱۳۷۶ هـ ش، ص ۲۶۹.
- ۱۱- اقبال لاهوری، دیباچه پیام مشرق، شیخ غلام علی ایند سنز لاهور، ۱۹۸۶م، ص الف.
- ۱۲- سیروس شمیسا، دکتر سیر غزل در شعر فارسی، تهران، چاپ پنجم، ۱۳۷۶ هـ ش، ص ۲۷۹.
- ۱۳- (i) همان، ص ۳۹ (ii) مهدی حمیدی، بهشت سخن، انتشارات پیروز تهران، چاپ ۴، ج ۱، ص ۱۷.
- ۱۴- ظهور الدین احمد، ایرانی ادب، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، ۱۳۷۵ هـ ش. ص ۱۸.
- ۱۵- (i) صفا، ذبیح الله، تاریخ ادبیات در ایران، چاپ ۸، تهران، ۱۳۶۷ هـ ش، ج ۱، ص ۲۲۵.
- (ii) سیروس شمیسا، دکتر، سیر غزل در شعر فارسی، ص ۶۰.
- ۱۶- (i) همان، ص ۷۷ (ii) دیوان سنایی، مدرس رضوی، انتشارات کتاب خانه سنایی، تهران، س. ن. ص ۹۸۵.
- ۱۷- اوحدالدین انوری، دیوان انوری، مطبع نولکشور کانپور، ۱۳۱۴ هـ ش، ص ۴۶۶.
- ۱۸- (i) بدیع الزمان فروزانفر، شرح احوال و نقد و تحلیل آثار شیخ فرید الدین عطار نیشاپوری، ۱۳۴۰ هـ ش، ص ۲- ۸۱.
- (ii) سیروس شمیسا، دکتر، سیر غزل در شعر فارسی، ص ۱۰۶.
- ۱۹- مولانا روم، کلیات شمس تبریزی، انتشارات جاویدان تهران، ۱۳۴۱ هـ ش، ج ۲، ص ۴۴.
- ۲۰- مصلح الدین سعدی، کلیات سعدی، به اهتمام محمد علی فروغی، موسسه انتشارات امیر کبیر تهران، ۱۳۶۵ هـ ش، ص ۴۱۴.
- ۲۱- امیر خسرو، کلیات غزلیات خسرو، جمع و تصحیح اقبال صلاح الدین، تجدید نظر سید وزیرالحسن عابدی، لاهور، طبع اول، ۱۹۷۵م، ص ۲- ۲۳۱.
- ۲۲- سیروس شمیسا، دکتر، سیر غزل در شعر فارسی، ص ۱۳۲.

- ۲۳ - بابافغانی، دیوان اشعار، مصحح احمد سہیلی خوانساری، چاپ خانہ سپہر، ۱۳۴۰ ہ۔  
ش، ص ۷-۱۶۶.
- ۲۴ - وحشی بافقی، دیوان وحشی بافقی، بہ کوشش پرویز بابایی، موسسہ انتشارات نگاہ،  
۱۳۷۳ ہ۔ ش، ص ۱۰۱.
- ۲۵ - عرفی شیرازی، کلیات عرفی شیرازی، بہ کوشش جواہری (وجدی) انتشارات کتابخانہ  
سنایی تہران، چاپ سوم، ۱۳۶۹ ہ۔ ش، ص ۲۹۳.
- ۲۶ - فیضی، کلیات فیضی، ادارہ تحقیقات پاکستان، دانشگاہ پنجاب لاہور، چاپ اول،  
۱۹۲۷م، ص ۴۴۹.
- ۲۷ - محمد حسین نظیری، دیوان نظیری نیشاپوری، بہ تصحیح مظاہر مصفا، انتشارات امیر  
کبیر تہران، ۱۳۴۰ ہ۔ ش، ص ۲۳.
- ۲۸ - طالب آملی، کلیات اشعار، بہ اہتمام طاہری شہاب، انتشارات کتابخانہ سنایی تہران،  
۱۳۴۶ ہ۔ ش، ص ۲۲۹.
- ۲۹ - صایب تبریزی، دیوان صایب، باحواشی و تصحیح (بہ خط خود آن استاد)، با مقدمہ  
امیری فیروزکوهی، انجمن آثار ملی ایران، ۱۳۴۵ ہ۔ ش، ص ۱۳۴.
- ۳۰ - عبدالقادر بیدل، کلیات دیوان عبدالقادر بیدل، بہ اہتمام حسین آگاہی، مصحح خان  
محمد خستہ، استاد خلیلی، ناشر فروغی، چاپ اول، ۱۳۶۶ ہ۔ ش، ص ۳-۸۳۲.
- ۳۱ - اسد اللہ خان غالب، غزلیات فارسی، لاہور، ص ۶۰-۳۵۸.
- ۳۲ - اقبال لاہوری، زبور عجم، شیخ غلام علی ایند سنز لاہور، ص ۶.
- ۳۳ - ظہیر احمد صدیقی، فارسی غزل اور اس کا ارتقا، مجلس تحقیق و تالیف فارسی  
لاہور، ۱۹۹۳م، ص ۲۰۷.
- ۳۴ - روح اللہ خمینی، دیوان امام، مؤسسہ تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ اول، ۱۳۷۲  
ہ۔ ش، ص ۱۴۲.

\*\*\*\*\*

# اندیشه و اندیشمندان (۲)

ویژه بانوان

پارسی گوی معاصر





دکتر نعمت الله ایرانزاده\*

سارا پاشا<sup>۲</sup>\*\*

## بن‌مایه‌های پرسامد در شعر ژاله قائم مقامی

### چکیده

از جمله شاعران زن معاصر ایران، بانو عالمتاج قائم مقامی (۱۲۶۲ هـ.ش اراک - ۱۳۲۵ هـ.ش تهران) متخلص به ژاله است. از ژاله مجموعه شعری به جا مانده که به همت حسین پژمان بختیاری - فرزند شاعر - گردآوری شده است. در این پژوهش کوشش شده تا با رهیافتی معنی‌شناسانه و سبک‌شناسانه، بن‌مایه‌های مسلط در شعر ژاله قائم مقامی، بررسی شود. این بن‌مایه‌ها، از جنبه روابط انسانی و نگاه ژاله به زن، با تأکید عمده بر متن و سروده‌های شاعر، تحلیل شده‌اند. در اشعار ژاله، بن‌مایه‌ها از نوع محتوایی و مربوط به ساحت ایده‌هاست. سفارش او به زنان و دختران برای اتحاد با یکدیگر و اقدام برای اصلاح وضعیت موجود، ژاله را از پیشگامان شعر زنان در عرصه اجتماعی قرار داده است. همچنین، نوآوری‌های شعری او که برخاسته از ذهنی خلاق و ذوقی پرورش‌یافته است، او را از بسیاری از شاعران برجسته متمایز می‌کند. حضور وسایل زندگی مانند آینه، شانه، سماور و غیره از عناصر پرسامد و غالب شعر ژاله قائم مقامی است. این ابزارها در شعر او دارای شخصیت شده و صفات انسانی به خود گرفته‌اند. این امر، نشان‌دهنده تنهایی شاعر و تلاش او برای برقراری ارتباط با محیط اطراف خود است. آینه به عنوان پرسامدترین ابزار زندگی در شعر ژاله، نمادی است از ضمیر ناخودآگاه شاعر و تلاش وی برای رسیدن به شناختی از خویشتن.

واژگان کلیدی: ژاله قائم مقامی، شعر معاصر، شاعر زن، بن‌مایه.

\*\*\*

### مقدمه

در طول تاریخ پربرابر فرهنگی و ادبی ایران، از زنان شاعر، کمتر نام برده شده است. اگر هم از شاعرانی چون مهستی گنجوی و رابعه بنت کعب نام برده می‌شود، مطالب، مجمل و مبهم است. علاوه بر این، مسأله ای که شایان توجه است، جایگاه زن در شعر شاعران زن است. این که زنان شاعر، به

\* - عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی [iranzaden@gmail.com](mailto:iranzaden@gmail.com)

\*\* - کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبائی [sapasha63@gmail.com](mailto:sapasha63@gmail.com)

زن چگونه نگاه می‌کنند و او را با چه ویژگی‌هایی توصیف می‌کنند، می‌تواند در شناخت بیشتر زنان جامعه و همچنین، شناخت کل جامعه، تأثیر زیادی بگذارد. یکی از شاعران دوران معاصر (۱۲۶۲-۱۳۲۵)، عالمتاج قائم مقامی است، که در شعر، ژاله تخلص می‌کرده است. وی در سال ۱۲۶۲ هجری شمسی، در فراهان اراک متولد شد. همان‌گونه که خود وی گفته است، از پنج سالگی به مکتب رفته و آموختن علم را آغاز کرده است:

مکتب‌نشین شدم من و ادوار عمر من      کمتر ز پنج بود ولی بیشتر نبود  
(ژاله، ۱۳۴۵: ۴۵)

ژاله قائم مقامی تا پانزده سالگی، در فراهان، به کسب تحصیل مشغول بوده و علوم و مهارت‌هایی را فرا گرفته است:

در پارسی ادیب و به تازی، ادب‌شناس      گشتم که جز گزینش علمم به سر نبود  
در نقد شعر و منطق و در حکمت و نجوم      وز گونه گونه دانش کم زان گذر نبود  
رمل آشنا و خواب‌گزارنده؛ الغرض      علمی نبد که طبعم از آن بهره‌ور نبود  
خیاط تیزپنجه و طبّاخ چرب‌دست      بودم و لیک فطرت من خودنگر نبود  
(همان، ۴۵ و ۴۶)

وی در سال ۱۲۷۷ یا ۱۲۷۸ با مردی از خوانین بختیاری - که بیش از چهل سال داشت - ازدواج کرد. شاعر این وصلت را سیاسی می‌نامد که بی‌اختیار او و صرفاً به خواست و تدبیر والدین انجام شده است:

وصلتم وصلتی سیاسی بود      وین سیاست ز مام و اب دارم  
(همان، ۸۲)

نارضایتی شاعر از ازدواج اجباری، در بیشتر شعرهایش بازتاب دارد:

چه می‌شد آخر - ای مادر! - اگر شوهر نمی‌کردم؟      گرفتار بلا خود را چه می‌شد گر نمی‌کردم؟  
(همان، ۶)

در همان سال ازدواج، نخست مادر شاعر و به فاصله سی و نه روز، پدرش از دنیا رفتند و او را به دست برادری سپردند که اسیر بنگ و باده بود و داشتن چنین برادری، مایه ننگ ژاله می شد. ژاله در توصیف این برادر می گوید:

گویمت کو نیز در دنیای بنگ است و شراب	نی ز من فارغ که از ارض و سما ای آینه
دشمن مال پدر گشته ست و خصم مال من	سخت بدآل است اما نابجا ای آینه
غافل است از کار خویش اما مرا در کار اوست	عالمی پرخوف و خالی از رجا ای آینه

(همان، ۶۰)

پس از نه سال زندگی مشترک، همسر ژاله از دنیا می رود و پسر وی - پیمان بختیاری - نیز از وی دور می شود. به این ترتیب، ژاله وارد دوران تنهایی می شود. او بارها در اشعار خود به این تنهایی اشاره می کند؛ گاه این اشارات مستقیم است مانند ابیات زیر:

دلم دریای خونست ار نه در دامان تنهایی	شکایت از پدر یا ناله از مادر نمی کردم
---------------------------------------	---------------------------------------

(همان، ۷)

پسر رفت و شو مرد و هستی تبه شد	توان گفتن اکنون به کف هیچ دارم
--------------------------------	--------------------------------

(همان، ۸۵)

گاهی هم به طور غیرمستقیم، از طریق گفتگویی که با لوازم خانه دارد، به این تنهایی اشاره می کند؛ برای مثال در شعرِ درد دل با سماور، خطاب به سماور می گوید:

در این کهن آشیانه اکنون	من مانده ام و تو در بر من
-------------------------	---------------------------

(همان، ۳۹)

در دیوان مختصری که از ژاله قائم مقامی به یادگار مانده، تعدادی قطعه، رباعی و غزل به چشم می‌خورد. در مورد شعر او پژوهش‌های زیادی انجام نشده است.<sup>۱</sup> آن‌چه پژوهش حاضر در پی یافتن آن است، بررسی برجسته‌ترین عناصر تکرارشونده (بن‌مایه‌های شعری) در سروده‌های ژاله است، و این‌که بن‌مایه‌ها بر چه چیزهایی دلالت‌های معنایی دارند؟، دیگر این‌که در شعر وی، چه تصویری از زن نموده شده است؟ آیا نگاه ژاله به زن، صبغه عاطفی دارد یا اجتماعی - سیاسی؟ چه عناصر بیانی و واژگان خاصی، احوال درونی و خواسته‌های شاعر را محاکات کرده است؟ و عناصر مختار سبکی (عبادیان، ۱۳۷۲: ۳۹) در شعر ژاله کدامند؟ در این جستار، تلاش بر این است که به این پرسش‌ها پاسخ داده شود.

#### ۱- بن‌مایه‌های شعری ژاله قائم مقامی:

در مطالعات سبک‌شناسانه به منظور رسیدن به دیدگاه‌ها و ابعاد فکری و روحی شاعر، از شیوه تحلیل حوزه‌های معنایی متن بهره می‌گیرند. از جمله امکانات رسیدن به شبکه درهم تنیده معانی، تبیین نحوه شکل‌گیری موتیف/ بن‌مایه است.<sup>۲</sup> شناخت بن‌مایه‌های شعری، پژوهشگر و منتقد را در رسیدن به ابعاد تنوع خیال و ژرفای تصاویر شاعران و هنرمندان کمک می‌کند و در نتیجه با به‌کارگیری چنین روشی رویکرد اصالت‌متن‌پژوهی، برجسته و اثبات می‌شود. موتیف که در بیشتر ترجمه‌های ادبی فارسی، عادل‌های بن‌مایه، مایه اصلی و نقش‌مایه برای آن برگزیده شده، یکی از مقوله‌های مهم، برای رسیدن به سطح یا سطوح اندیشه (نه صرفاً معنا) و نظریه‌هایی است که در متن بیان می‌شود. در سبک‌شناسی نیز از آن‌جا که هر تکراری مورد توجه است، بن‌مایه، به‌عنوان عنصر تکرارشونده، در کل ادبیات یا در کل آثار یک فرد یا در یک اثر خاص، دارای اهمیت است (تقوی و دهقان، ۱۳۸۸: ۸).

در مقاله‌ای با عنوان «موتیف چیست و چگونه شکل می‌گیرد؟»، تعریف بن‌مایه در فرهنگ‌های فارسی و لاتین، بررسی ۲ و چنین تعریفی از بن‌مایه ارائه شده است: بن‌مایه، عنصر تکرارشونده‌ای است که خواننده را برای رسیدن به سطح اندیشگی متن و آگاهی از دیدگاه نویسنده، هدایت می‌کند. گاهی این تکرار، لفظی است و در ساحت تصویری متن حضور دارد. به همین دلیل، حساسیت‌برانگیزی آن در مخاطب بیشتر و تشخیص آن نیز در متن، آسان‌تر است. زمانی نیز، بن‌مایه به محتوای متن و ساحت ایده‌ها مربوط است و کشف آن به تأمل نیاز دارد (تقوی و دهقان، ۱۳۸۸: ۲۳).

آنچه در اشعار ژاله نمود زیادی دارد، توجه او به حقوق زنان و مسائل و مشکلات آنان در زندگی است. زمانی که او از محدودیت‌های زنان سخن می‌گوید، نگاه ملامت‌آمیز او به سمت کسانی است که این محدودیت‌ها را ایجاد کرده‌اند؛ یعنی مردان. به این ترتیب می‌توان گفت که بن‌مایه در اشعار ژاله، از نوعی است که به محتوای متن و ساحت ایده‌ها مربوط می‌شود. دریافت این بن‌مایه از طریق استفاده از واژگانی که مربوط به این امور هستند، قابل بررسی است.

ژاله در اشعار خود در حدود ۱۱۳ بار از واژه «زن» و ۱۰۸ بار از واژه «مرد» استفاده کرده است. علاوه بر اینها، از هم‌خانواده‌های معنایی زن و مرد نیز بهره برده است.

### **هم‌خانواده‌های معنایی زن:**

مادر ۲۵ بار، دختر ۱۸ بار، خواهر ۱۲ بار، بیوه ۳ بار، عروس و عروسک هرکدام ۲ بار، هوو ۲ بار، خاتون و ضعیفه و کنیز هرکدام یک بار به‌کار رفته‌اند.

### **هم‌خانواده‌های معنایی مرد:**

شوی و شوهر ۵۶ بار، بابا و پدر ۱۹ بار، پسر ۶ بار، همسر (مرد) ۶ بار و برادر ۳

بار.

میزان کاربرد این لغات نشان می‌دهد که استفاده از واژه زن، بیشتر از مرد و تنوع واژگانی که در این خانواده قرار می‌گیرند، بیشتر از واژه مرد است. این خود دلیلی است بر این نکته که ذهن ژاله، بیشتر درگیر مسائل زنان است تا مردان. وی در بیان دیدگاه خود در مورد زنان و سختی‌های زندگی آنان، به همه طبقات جامعه، با توجه به نقشی که در اجتماع دارند، واکنش نشان می‌دهد؛ از خاتون گرفته تا کنیز، از هوو گرفته تا بیوه. ژاله خواستار تغییر و بهبود زندگی طبقه خاصی از زنان جامعه نیست؛ او برای آگاهی و بهتر شدن زندگی همه زنان تلاش می‌کند. وی ابتدا به وضع بد زندگی زنان و رفتارها و عادت‌های نادرست ایشان اشاره کرده، سپس از آنان می‌خواهد که خودشان برای بهبود اوضاع اقدام کنند و از بند اسارت‌های موجود در زندگی رهایی یابند؛ برای مثال در این شعر:

تو ای خواهر نازنین توبه کن      که تهمت فروگیری از خواهران  
حمایتگر خواهر خویش گرد      مشو یار مردان بدگوهران  
(همان، ۳۴)

در این جا به برجسته‌ترین بن‌مایه‌های شعری ژاله اشاره می‌شود:

۱-۱. **خودآگاهی و معرفت زنان.** شاعر، زنان را از تهمت زدن به یکدیگر باز می‌دارد و به آنان گوشزد می‌کند در صورت ادامه یافتن این رفتار، اوضاع زنان بدتر خواهد شد. در شعر دیگری، خودآگاهی و معرفت زنان را یادآور می‌شود و پرهیزکاری و پاکدامنی شجاعانه را می‌ستاید:

عصمتی کز ترس برخیزد سرافرازی ندارد      بی‌بی از بی‌چادری البته در منزل نشیند  
(همان، ۶۹)

۱-۲. **رفتارشناسی زنان.** شاعر با در نظر گرفتن خصلت‌های روانشناختی زنانه، اشاره می‌کند که زنان از حسد در امان نیستند و این خصیصه موجب به‌وجود آمدن سوء تفاهم می‌شود:

عیبیت نمی‌کنم به حسد داشتن از آنک  
درد حسد نتیجهٔ ضعف است و ضعف ما  
زین رنج جان‌گزا دل زن را گریز نیست  
درمان‌پذیر نیست، به جان «منیر» نیست  
(همان، ۴۹)

ژاله در مورد نیاز و خواسته‌های زن، دیدگاهی واقع‌بینانه دارد و نه تنها زن را به خاطر داشتن این احساسات سرزنش نمی‌کند، بلکه به مردان نیز می‌گوید چرا به زن‌ها تهمت می‌زنید و آنان را آزار می‌دهید:

زن هم آخر چون تو ای ز انصاف دور  
چون تو او هم پوستی بر گوستی است  
چند کوشد با هوس مرتاض‌وش  
لگه بر دامان پاک زن منه  
خواهشی دارد که گاهش رهن است  
نه تنش از روی و دل از آهن است  
کاین شراب زن‌ربا مردافکن است  
گر جویت از خون مردان در تن است  
(همان، ۹۳)

وی همچنین به مشکلات زنان در جامعهٔ مردسالار اشاره می‌کند و می‌گوید در این جامعه، زنی که بیوه باشد، دچار هزاران مشکل می‌شود:

راستی را که زن بیوه چه بدبخت کسی است  
همه کس ترسد از او گرچه بود خواهر او  
خاصه آن زن که بری دارد و روی دارد  
کاین بود بیوه و آن مزبله، شویی دارد  
(همان، ۵۴)

۳-۱. امید به آینده. با وجود تمام این مشکلات، وی به آیندهٔ زنان امید دارد. در شعری که در دیوان ژاله، با عنوان پیشگویی دربارهٔ آزادی زنان آمده است، با بیان اوضاع تیرهٔ موجود زمانهٔ خودش، به زنان و دختران آینده، بشارت می‌دهد که آیندهٔ آنان بسیار بهتر خواهد شد:

چیست آزادی؟ ندیدم لیک می‌دانم که اوست  
در ره احقاق حق خویش و حق نوع خویش  
دختر فردای ایران، دختر امروز نیست  
مرهمی راحت‌رسان بر زخم تن‌فرسای من  
رسم و آیین مدارا نیست در دنیای من  
گر بخواهی ور نه برگیرند بند از پای من

آخر این بازیچه زن، بر مسند مردان زند  
 نور چشما! دخترا! آینده اندر دست توست  
 پاکدامن باش و زآزادی به جز عزت مخواه  
 تکیه وز صهبای عشرت پر شود مینای من  
 قدر نعمت را بدان ای گوهر یکتای من  
 راه تاریکان مرو ای زهره زهرای من  
 (همان، ۸۶-۸۹)

آگاه کردن زنان و دختران و همچنین سفارش دختران آینده به پاکدامنی، از بن‌مایه‌های محتوایی است که در اشعار شاعر، هربار به شکلی آشکار می‌شود. شاعر تیر ملامت و شکایت خود را سمت مردان نشانه می‌رود و از آن‌ها در هر نقشی که باشند، گلایه می‌کند، از شوهر گرفته تا پدر و برادر. چند نمونه از این شکایت‌ها:

تا برون آید زن از این محبس مردآفریده  
 دست و پا باید که هست ای جان خواهر بسته اما  
 (همان، ۱۳)

مردسیما ناجوانمردی که ما را شوهر است  
 جوهر مردی نه در نیروی جسم است ای حیب  
 مرد نه کرگ ۲ و فیل هم پر زور و سنگین‌بیکر است  
 (همان، ۷۰)

۱-۴. **نکوهش شوهر.** ژاله که در مورد مردان و شوهران، به‌طور عام، سخن گفته، در جای جای دیوان، به نکوهش شوهر خود پرداخته و او را هجو کرده است. در دیوان او، شعرهایی با عنوان نکوهش شوهر و ناسزاگویی، به این موضوع اختصاص دارند:

هم‌صحبت من طرفه شوهریست  
 گویی ملک الموت عالم است  
 نه علقه زن و فرزند در او  
 اسب است و تفنگ است و پول و پول  
 شوهر نه، که بررفته آذریست  
 یا از ملک الموت مظهریست  
 نه ز الفت سامان در او سریست  
 گر در نظرش نقش دلبریست  
 (همان، ۱۸)

شوهری سخت بوالعجب دارم  
 همدمی آدمی سلب دارم



من از این غول نیمشب دارم  
مرگ او را از او طلب دارم  
(همان، ۸۱-۸۲)

وحشتی کودکانه در دل خویش  
بحلست از جهیز و مهر اَمّا

۱-۵. **سرزنش والدین بی‌مسئولیت.** ژاله در یکی از شعرهای پرتأثر و اثرگذار، پدر و مادرش را سرزنش می‌کند و با دریغ و درد می‌گوید: چرا مرا برای این‌که نان‌خوری از شما کم شود، به خانه شوهر فرستادید. من حاضر بودم در خانه پدری کنیزی کنم؛ اَمّا به خانه شوهر نروم:

گرفتار بلا خود را چه می‌شد گر نمی‌کردم  
پدر را پشت، خم می‌کرد اگر شوهر نمی‌کردم  
که غیر از لقمه‌ای نان خواهش دیگر نمی‌کردم  
چو او می‌کردم ار خدمت از او بهتر نمی‌کردم  
(همان، ۶)

چه می‌شد آخر ای مادر اگر شوهر نمی‌کردم  
مگر باری گران بودیم و مشت استخوان ما  
بر آن گسترده خوان گویی چه بودم؟ گربه‌ای کوچک  
گرم چون خوش‌قدم مطبخ‌نشین می‌ساختی بی‌شک

۱-۶. **ناامیدی و رنج.** نارضایتی‌های موجود در زندگی ژاله، موجب شده، تعریفی که او از هستی ارائه می‌دهد، بسیار تاریک و رنج‌آلود باشد. در شعری که در دیوان، تصویر هستی نام دارد، زندگی این‌گونه توصیف شده است:

راحتی با رنج و شوری با ملال آمیخته  
زرّ و مالش جمله با وزر و وبال آمیخته  
شعله‌ای زیباست با باد محال آمیخته  
(همان، ۱۰)

زندگانی چیست؟ نقشی با خیال آمیخته  
عیش و نوشش جمله در کین و حسد بگداخته  
پرتو لرزان امید این چراغ زندگی

این جهان‌بینی ناامیدانه و تعریف او از هستی، در تعریفی که از زن و مرد نیز ارائه می‌کند، تأثیر گذاشته و آن‌ها را چنین توصیف می‌کند:

کیست زن ای وای این بازگر این بازیچه چیست؟  
 گوهری بی‌مایه با خاک سفال آمیخته  
 کیست مرد؟ این ظاهر بی‌باطن این هیچ این کلم  
 کاسمان گویی گلش را با ضلال آمیخته  
 (همان، ۱۱)

۱-۷. **عشق و احسان.** در مطالبی که حسین پژمان بختیاری، پسر ژاله، در مورد زندگی و شعر او گفته، آمده است که ژاله، از میان قالب‌های شعری، تنها با غزل مأنوس بوده و قصیده‌گویی را دوست نداشته است. برای قالب مثنوی هم موضوعی به ذهنش نمی‌رسیده و چون غزل‌هایش تحت تأثیر آثار سعدی و حافظ به وجود آمده و از انگیزه عشق، تهی بوده، بهتر دیده که این غزل‌ها را طعمه آتش کند (ژاله، ۱۳۴۵: شانزده و هفده). اما موضوع عشق و تلاش برای رسیدن به آن، موضوعی نبوده که ژاله از کنار آن به راحتی بگذرد. بازتاب این خواسته بنیادین را در چهار عنوان از اشعار او می‌توان مشاهده نمود؛ عشق و احسان، عشق، آرزوی عشق و عشق ناممکن، عنوان شعرهایی هستند که در آن به موضوع عشق پرداخته شده است؛ اما در این شعرها، پس از بیان آرزوی عشق، به شکایت از وضع خود و زنان می‌پردازد و با ناامیدی از یافتن عشق در این جهان، شعر را به پایان می‌رساند. نمونه‌هایی از این اشعار در زیر آورده می‌شود:

گم شد جوانیم همه در آرزوی عشق  
 از حجب و از غرور دل خُرده سنج من  
 شویی عبوس و زشت و گرنامه‌ی داشتم  
 اکنون بسیج راه عدم می‌کنم به شوق  
 اما رهی نیافتم آخر به کوی عشق  
 شد بهره‌ور ز عشق ولی ز آرزوی عشق  
 هم پیر و هم گریزان از گفتگوی عشق  
 آن‌جا مگر دری بگشایم به روی عشق  
 (همان، ۴۱)

عشق با جان باختن آید به دست ای دوست، لیک  
 در سراپای وجودم جز محبت هیچ نیست  
 بی‌نوا زن را به جز تن‌باختن در دست چیست؟  
 گر محبت اینچنین سوزان بود، پس عشق چیست؟  
 (همان، ۲۹)

ژاله در چند بیت، انگیزه‌های زندگی کردن را بیان می‌کند و هدف والای زندگی را چنین توصیف می‌کند:

نیست جز با عشق جانان زیستن  
بی‌امید عشق نتوان زیستن  
می‌توان باری به احسان زیستن  
بهر تیمار یتیمان زیستن  
فرق دارد زیستن با زیستن  
هیچ حقی نیست آلاً زیستن  
(همان، ۱۴-۱۵)

در جهان زن نشاط زندگی  
زندگی بی‌عشق شاید کرد لیک  
گر تو را عشق و امید عشق نیست  
فکر بیمار تهی‌کف داشتن  
گفتگو از زیستن کردم ولی  
مر زنان را بهر عشرت‌های مرد

## ۲- حضور لوازم زندگی در شعر ژاله

یکی از ویژگی‌های بارز شعر ژاله قائم مقامی، حضور وسائل زندگی در شعر اوست. آینه، سماور، شانه و فر گیسو از جمله وسائلی هستند که در شعر او جان می‌گیرند و تشخیص پیدا می‌کنند. پربسامدترین این واژه‌ها، آینه است. این واژه در حدود ۱۰۸ بار استفاده شده که در دیوانی با حجم کم، بسیار چشم‌گیر و دلالت‌مند است.

### ۲-۱. دلالت‌های آینه به‌عنوان نمادی کهن

«آینه بازتاب حقیقت، صمیمیت، درون قلب و آگاهی است. آینه به‌عنوان نماد قمری و مؤنث، در چین، علامت شهبانو است. زیرا که آینه آتش خورشید را می‌گیرد و بازمی‌تاباند. آینه فقط عمل انعکاس تصویر را انجام نمی‌دهد؛ روح وقتی یک آینه تام و تمام شده باشد، با تصویر شریک می‌شود. این اشتراک، نشان‌دهنده تغییر و تحوّل است. همچنین آینه نماد مبادله آگاهی‌هاست. هرچه سطح آینه روح، بیشتر صیقل بخورد، می‌تواند با خلوص، هرآنچه در پیرامون اوست، حتی پنهان‌ترین فکر دیگری را منعکس کند» (شوالیه، گربران، ۱۳۷۸: ۳۲۳-۳۳۲).

در رؤیایها نیز آینه نشانه خودشناسی، یعنی بازتابی از خرد است (بال، ۱۳۸۲: ۶۷). گاهی نیز اشاره به غرور و خودپسندی است؛ اما علاوه بر این آینه

می‌تواند به معنی نقاب یا صورتکی باشد که شخص از پشت آن با جهان روبه‌رو می‌شود (گروه دی‌گرام، ۱۳۸۶: ۸۳).

### ۱-۲-۱. تشخیص آینه در شعر ژاله

این‌که چرا آینه در شعر ژاله حضوری پررنگ دارد و چرا دارای تشخیص شده است، قابل بررسی است. آنچه خود ژاله در مورد آینه می‌گوید از این قرار است:

همدم زن از دل گهواره تا دامن گور      عشق و آینه‌ست خوشا عشق و خوشا آینه  
مر زن و آینه را گویی به یک‌جا زاده‌اند      وز صحیفهٔ آب کوثر کرده حوا آینه  
(همان، ۸)

ژاله، آینه را وسیله‌ای می‌داند که هیچ‌گاه از زن جدا نمی‌شود. این، حرف درستی است؛ زیرا زنان بیشتر از مردان از این ابزار استفاده می‌کنند؛ ولی آینه با بسامد بالایی که دارد، حدود ۱۰۱ بار، نقشی فراتر از یک ابزار زنانه را بازی می‌کند.

شاعر، در آینه تصویر خویش را می‌بیند و با او گفتگو می‌کند. موضوع این صحبت‌ها معمولاً شکایت از اوضاع و احوال زمان حاضر، و یادآوری زمان خوب گذشته است. در این هنگام، آینه خود شاعر است و شاعر با خود صحبت می‌کند. در این جاست که مخاطب، به تنهایی شاعر پی می‌برد و دلیل صحبت کردن او با آینه را می‌یابد:

من درین رنج‌آشنا تنها و تنها آینه      با که گویم گر نگویم درد دل با آینه  
با زبانه من خموش این‌جا و رو در روی من      بی‌زبان نکته‌پرور هست گویا آینه  
سخت بی‌رنگ است در آینه نقش روی من      سال‌ها راه است پنداری زمن تا آینه  
(همان، ۸-۹)

خانه وحشت‌زا و شب تاریک و لرزان نور شمع      حجره چون چاهست و من در کام چاه ای آینه  
(همان، ۲۸)

اما زمانی هم آینه به دلیل این که زیبایی شاعر را به او نشان می‌دهد، محبوب شاعر می‌شود. در این جا ژاله، آینه را با این صفات توصیف می‌کند:

عشق، روتق بخش حسن و حسن، جان افزای عشق  
خوش دمی کاین هر دو را خواند به یک جا آینه  
اعتمادی طرفه دارد زن به حسن خویش از آنک  
می دهد او را نویدی شادی افزا آینه  
می گذارد خنده امید را با هر نگاه  
بر دهان پیر و بر لب های برنا آینه  
(همان، ۸-۹)

گاهی از حال و هوای شعرها این نکته دریافت می‌شود که شاعر، در دوران پیری به سر می‌برد. در این زمان، گفتگوی او با آینه نیز رنگ دیگری می‌گیرد و آینه با صفات دیگری توصیف می‌شود:

ای همدم دیرین من ای قاضی بی‌رحم  
با داد ندانی که چه بیداد توان کرد  
جز راست نگویی تو و از راستی افسوس  
افسوس که نه شکوه نه فریاد توان کرد  
دانم که در این چهره ز تصویر جوانی  
چیزی نتوان یافت کزو یاد توان کرد  
(همان، ۴۲-۴۳)

شاعر، پس از این که از آینه خواهش می‌کند که تصویری از دوران جوانی و زیبایی به او نشان دهد، می‌گوید که آینه مکدر می‌شود و او را به خاطر از دست دادن زیبایی و ثروت توبیخ می‌کند:

زان پیش که گوینده به پایان برد این گفت  
آئینه مکدر شد و آشفته چنین گفت:  
امروز جوانی به تو دادن نتوان لیک  
بتوان ز تو پرسید که دیروز چه کردی؟  
روزی که غنی بودی و زیبا و جوان‌بخت  
در سایه آن طالع فیروز چه کردی؟  
(همان، ۴۳)

در این شعر، صحبت کردن آینه، نشانه‌ای است که شاعر باید بیشتر به ندای درون خود، گوش کند. این که آینه مکدر و آشفته است نیز این نکته را می‌رساند که شاعر، در شناخت خود دچار مشکل شده است (بال، ۱۳۸۲: ۶۷).

## ۲-۲. گفتگو با سماور

یکی دیگر از ابزاری که شاعر با او گفتگو می‌کند، سماور است. در این شعر، ژاله به سماور خود، شخصیت می‌دهد و آن را همذات خود می‌پندارد و با او، در واقع با خود، درد دل می‌گوید. گویی این شعر گزارش احوال شخصی شاعر است؛ تکرار ردیف «من» بر این مورد، صحه می‌گذارد (یوسفی، ۱۳۷۱: ۴۳۷):

ای همدم مهرپرور من	ای یار من ای سماور من
سوزی عجب گرفته گویی	در سینه توست آذر من
در دیده سرشک و در دل، آتش	مانا تو منی برابر من
آموخته رسم اشکباری	چشم تو ز دیده تر من

(همان، ۳۹)

سماور، ژاله را به دوران خوش کودکی می‌برد. زمانی که در کنار پدر و مادر و خواهر و برادر خویش، دور سماور می‌نشستند و همگی در کنار هم روزگار خوشی را سپری می‌کردند؛ اما افسوس که آن زمان گذشته است و شاعر، به جز سماور همدم دیگری ندارد؛ به همین دلیل از او می‌خواهد تا با زمزمه خود، وی را شادمان کند:

آینده نیامده است و رفته	آبی است گذشته از سر من
پس شادانشین و شادیم ده	ای زمزمه‌گر، سماور من

(همان، ۴۰)

سماور، احوال پرشور کودکی و بودن در جمع خانواده را برای شاعر، محاکات می‌کند؛ حس نوستالژیک او را بر می‌انگیزد؛ دمی با غلغله‌ای، شعفی در نهاد شاعر تنها، ایجاد می‌کند و دیری نمی‌پاید.

### ۳-۲. گفتگو با چرخ خیاطی

چرخ خیاطی ابزار دیگری است که در شعر ژاله حضور دارد. شاید به نظر جالب برسد که وسیله‌ای مانند چرخ خیاطی، در شعر شاعری تشخیص پیدا کند؛ اما این مورد، با توجه به زن بودن شاعر و از آن مهم‌تر تنهایی او، ارتباط تنگاتنگی دارد. ژاله شاعری است که با محیط اطراف خود، ارتباط برقرار کرده و با وسایلی که در زندگی شخصی، با آن‌ها سر و کار دارد، گفتگو می‌کند. در این صحبت کردن‌ها، شاعر برای جبران تنهایی خود، ابزار را به‌صورت انسان تصور می‌کند و آن‌ها را با صفات انسانی توصیف می‌کند و اعمال و رفتار انسانی و حتی خارق‌العاده بدان می‌بخشد. این تشخیص و انسان‌وارگی در شعر **گفتگو با چرخ خیاطی**، چنین خیال‌انگیز و نغز، به عرصه بیان درآمده است:

راستی ای چرخ زینگر جادویی‌ها می‌کنی	خود نداری جان و اعجاز مسیحا می‌کنی
سر نمی‌بینم تو را و اندیشه مغزی فکور	در تو می‌بینم که هر ساعت هوبدا می‌کنی
راز کارت چیست آخر ای عجوز کوژپشت	کانچه تن‌ها می‌کنند، آن را تو تنها می‌کنی

(همان، ۳۰-۳۱)

### ۴-۲. گله از شانه

شانه نیز ابزار زنانۀ دیگری است که ژاله از آن در شعر خود یاد می‌کند. در شعر **گله از شانه**، شاعر از این‌که چند روزی است که شانه خود را ندیده است، ابراز ناراحتی می‌کند. شکایت او از شانه، نه فقط به دلیل این است که گیسوانش آشفته شده‌اند، بلکه به این سبب است که شانه، محرم راز شاعر است و با نبود شانه، احساس تنهایی به وی دست می‌دهد. در این شعر نیز روحیۀ زنی تنها، در قالب گله از شانه به تصویر کشیده می‌شود:

ای کهن‌شانه چند روزی بود	که ندیدمت کجا بودی؟
مو به مو بسته محبت توست	گیسوانی که از او جدا بودی
نیست رازی مرا و گر می‌بود	تو نگهبان رازها بودی

(همان، ۳۵)

## ۵-۲. صحبت با فر گیسو

آخرین ابزاری که نمود آن در شعر ژاله ملاحظه می‌شود، فر گیسو است. در این شعر، فرکننده گیسوی ژاله، از دست وی عصبانی است؛ این ناراحتی به گیسوی شاعر منتقل می‌شود و موهای شاعر، پیچ و تاب می‌خورد! ژاله از فرکننده گیسوی خود می‌خواهد، دلیل ناراحتی خود را بیان کند و اگر از وی، کدروتی به دل گرفته، آن کدرورت را با اشک‌های شاعر بشوید تا میان آن‌ها هیچ مشکلی باقی نماند:

بر خود چو مار پیچد و دم برنیاورد	ای فر چه گفته‌ای تو به گیسوی من بگو
حرفی گرت رسیده به گوش از زبان من	آن را به دل مگیر و به هر موی من بگو
ای فر گرت به سینه غباری نشسته است	آن را سبک به اشک خطاشوی من بگو

(همان، ۹۴)

## ۳- صبغه عاطفی و اجتماعی گلایه‌های ژاله قائم مقامی

با توجه به سال تولد و وفات ژاله، باید گفت که وی بیشتر سال‌های عمرش را در دوره مشروطیت زندگی کرده است. وی اواخر عمر خود را در دوره استبداد رضا شاه گذرانده و زمان منع حجاب را درک کرده است:

چندان به زمانه دیر ماندم	تا مقنعه بر سرم کله شد
--------------------------	------------------------

(همان، ۸۵)

در این بخش روشن خواهد شد که آیا شکایت‌های ژاله، ناشی از فضای حاکم بر دوره اوست، یا تحت تأثیر عواطف و مشکلات زندگی فردی است. درون‌مایه‌های شعر دوره مشروطه: آزادی، وطن، زن، غرب و صنعت غرب، انتقاد اجتماعی و غیره است (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۷: ۳۵). این موارد نیز در شعر ژاله بازتاب دارد؛ مثلاً صحبت از آزادی زنان می‌شود و زندگی زنان در ایران، با



زنان در فرنگ قیاس می‌شود. اما آنچه نمود بیشتری در اشعار او دارد، صیغه عاطفی و تأثیر مشکلات زندگی شخصی اوست.

بر خلاف عده‌ای که گمان می‌کنند مشکلات زنان در جامعه، از احکام اسلامی نشأت می‌گیرد، ژاله، منشأ بی‌عدالتی در مورد زنان را رفتار نسنجیده مردان می‌داند. وی معتقد است مردان، فهم درستی از اسلام ندارند و آن را مطابق با خواسته‌ها و امیال خود تفسیر می‌کنند:

مذهب ما گرچه اکنون در کف زورآزماست	خاص مردانست این حق‌های از مذهب جدا
کی پیمبر جنس زن را این چنین بیچاره خواست؟	کی خدا پروانه بیداد را توشیح کرد؟
آیت «لن تستطیعوا» نیز فرمان خداست	آیت «مثنی ثلاث» <sup>۴</sup> ار هست و «إن خفتم» ز پی
آیت «لن تستطیعوا» نیز از حق‌های ماست	آیت «مثنی ثلاث» ار جزئی از حق‌های توست

(همان، ۲۵-۲۶)

#### ۴. شعر: همدم تنهایی شاعر

در انتها باید گفت که شعر ژاله نیز همدم تنهایی او بوده است. خود او در این مورد می‌گوید:

این شعر جنون‌مایه نه شیرین نه متین است	اما چه کنم همدم تنهاییم این است
--	---------------------------------

(همان، ۴۴)

در واقع ژاله با تمام امکاناتی که داشت، یعنی شعر، برای آگاهی دادن زنان به حقوقشان، تلاش کرد و برای آنان آزادی و آزادگی آرزو کرد. او عزت و سربلندی همه زنان را می‌خواست، حتی اگر خودش در قید حیات نباشد:

تاج عالم گر منم بی‌گفت و گوی	خاک عالم بر سر عالم کنید
نقشی ار خواهید از من ساختن	شیر بی‌یال و دم و اشکم کنید
دفتر شعرم به آتش درنهدید	وز هزاران نام، نامی کم کنید
داخل آدم نباشد جنس زن	تا شمایش داخل آدم کنید

(همان، ۹۸)

## نتیجه‌گیری

آنچه در شعر ژاله قائم مقامی به عنوان عنصر تکرارشونده مطرح است، صحبت از حقوق زنان و آگاهی دادن به آن‌ها برای تغییر وضع موجود است. این بن‌مایه، در ردیف بن‌مایه‌های محتوایی قرار می‌گیرد که برای دریافت آن، مطالعه دقیق اشعار ضروری است. ژاله قائم مقامی، اوضاع نامساعد زنان را ناشی از فهم نادرست مردان از اسلام می‌داند. عامل دیگر، زور و قدرتمندی مردان جامعه است که از زنان، بازیچه ساخته و آنان را در سیاهچال حرم زندانی کرده‌اند تا به خواسته‌ها و امیال خود برسند. مهم‌تر از این عوامل، عدم آگاهی و همچنین تفرقه‌ای است که ژاله در میان زنان احساس می‌کند. به همین دلیل زنان را به اتحاد و همبستگی دعوت کرده و از ایشان می‌خواهد، با حفظ پاکدامنی و عزت خود، برای آزادی خویش تلاش کنند. ژاله در دوره‌ای می‌زیسته که یکی از بن‌مایه‌های غالب شعری، صحبت از آزادی و زنان بوده است، با این حال، تصویری که ژاله از زن ارائه می‌دهد بیشتر، صبغه فردی دارد تا سیاسی-اجتماعی. عاطفه زنانه و مادرانه شاعر، موجب خلق این مضامین و تصویرها شده است. ویژگی بارز دیگر اشعار ژاله قائم مقامی، حضور لوازم زندگی زنانه، در شعر اوست. در میان گفتگوهایی که با ابزاری مانند آینه، سماور، شانه و غیره انجام می‌دهد، روحیه زنی تنها که در پی برقراری ارتباط با دیگران است، به چشم می‌آید. این ابزار در شعر او جاندار تصویر شده و با صفات انسانی، توصیف شده‌اند. آینه پربسامدترین ابزاری است که در شعر ژاله استفاده شده است. خود این امر، دلالت‌مند است. آینه علاوه بر این که ابزاری است که زنان، بیشتر از مردان با آن سر و کار دارند، نمادی است از ضمیر ناخودآگاه شاعر و در واقع، خود اوست.

## پی‌نوشت

- ۱- در منابع زیر، نامی از ژاله قائم مقامی آمده و توضیح مختصری در مورد شعر و زندگی او شده است؛ اما در هیچ‌یک از آن‌ها به‌طور خاص، به بن‌مایه‌های غالب در شعر این شاعر، اشاره نشده است:

- شمیسا، سیروس. (۱۳۷۶). نگاهی به فروغ فرخزاد. چاپ سوم. تهران: مروارید.
- عابدی، کامیار. (۱۳۸۰). به رخم پنجره‌های بسته: شعر زنان معاصر. تهران: نشر کتاب نادر.
- کشاورز صدر، محمدعلی. (۱۳۳۴). زنانی که به فارسی شعر گفته‌اند: از رابعه تا پروین. تهران: بی‌تا؟.
- یوسفی، غلامحسین. (۱۳۷۴). چشمه روشن (دیداری با شاعران). تهران: علمی.
- نشریه بین‌المللی شعر زنان. وب سایت تخصصی. (آخرین بازنگری ۲۷ بهمن ۱۳۸۹) <http://www.tasiyan.ir>
- ویکی‌پدیا فارسی. وب سایت تخصصی. (آخرین بازنگری ۲۷ بهمن ۱۳۸۹). <http://fa.wikipedia.org>
- <http://zhaleh-ghaemmaghami.persianblog.ir/>. (آخرین بازنگری ۲۷ بهمن ۱۳۸۹).
- <http://fa.wikiquote.org>. (آخرین بازنگری ۲۷ بهمن ۱۳۸۹).
- <http://fa.wikisource.org>. (آخرین بازنگری ۲۷ بهمن ۱۳۸۹).
- <http://www.1doost.com>. (آخرین بازنگری ۲۷ بهمن ۱۳۸۹).
- <http://www.seemorgh.com>. (آخرین بازنگری ۲۷ بهمن ۱۳۸۹).
- ۲- در بخش دوم از رساله ایران‌زاده، در تحلیل سبک‌شناسانه از غزلیات سعدی، از این روش استفاده شده است:
- ایران‌زاده، نعمت‌الله. (۱۳۸۰). «ویژگی‌های سبک غزلیات سعدی». پایان‌نامه دکتری دانشکده علوم انسانی دانشگاه تربیت مدرس.
- ۳- علاوه بر این مقاله، برای اطلاعات بیشتر در مورد بن‌مایه، تفاوت‌های آن با موضوع و مضمون و کارکرد بن‌مایه در آثار، به منظور بررسی سبک‌شناسانه متون ادبی، می‌توان به منابع زیر مراجعه کرد:
- اسحاقیان، جواد. (۱۳۸۵). سایه‌های روشن در داستان‌های جلال آل احمد. تهران: گل‌آذین.

- پارسانسب، محمد. (۱۳۸۸). «بن‌مایه: تعاریف، گونه‌ها، کارکردها و ...» . فصلنامه تخصصی نقد ادبی. سال دوم. شماره پنجم. بهار. ۷- ۴۰.
- داد، سیما. (۱۳۸۳). فرهنگ اصطلاحات ادبی، واژه نامه مفاهیم و اصطلاحات ادبی فارسی و اروپایی به شیوه تطبیقی و توضیحی. چاپ دوم. تهران: مروارید.
- سجادی، سید علی محمد. (۱۳۸۰). مدخلی بر تحول موضوعی غزل در ادب فارسی. تهران: دانشگاه شهید بهشتی، مرکز چاپ و انتشارات.
- سمیعی گیلانی، احمد. (۱۳۸۶). «مبانی سبک‌شناسی شعر». فصلنامه تخصصی زبان و ادبیات فارسی، ادب پژوهی، شماره دوم. تابستان. صص ۴۹- ۷۶.
- عبادیان، محمود. (۱۳۷۲). درآمدی بر سبک‌شناسی در ادبیات. چاپ دوم. تهران: مؤسسه انتشارات آوای نور.
- فتوحی، محمود. (۱۳۸۷). « سه صدا، سه رنگ، سه سبک در شعر قیصر امین‌پور». فصلنامه تخصصی زبان و ادبیات فارسی، ادب پژوهی. سال دوم، شماره پنجم. تابستان و پاییز. صص ۹- ۳۰.
- ۴- کرگ: کرگدن. (معین، ۱۳۶۴).
- ۵- ناظر است به عباراتی از آیه سوم سوره نساء: *وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَمِينِ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبْعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا*. ترجمه: و اگر در اجرای عدالت میان دختران یتیم بیمناکید، هر چه از زنان [دیگر] که شما را پسند افتاد، دو دو، سه سه، چهار چهار، به زنی بگیرید. پس اگر بیم دارید که به عدالت رفتار نکنید، به [یک زن آزاد] یا به آنچه [از کنیزان] مالک شده‌اید [اکتفا کنید]. این [خودداری] نزدیک‌تر است تا به ستم گرایید [و بیهوده عیال‌وار گردید].

#### کتابنامه

قرآن، ترجمه محمد مهدی فولادوند، تهران: دارالقرآن کریم، ۱۳۸۱.

- اسحاقیان، جواد. (۱۳۸۵). سایه‌های روشن در داستان‌های جلال آل احمد. تهران: گل آذین.
- ایران‌زاده، نعمت‌الله. (۱۳۸۰). «ویژگی‌های سبک غزلیات سعدی». پایان‌نامه دکتری دانشکده علوم انسانی دانشگاه تربیت مدرس.
- بال، پاملا. (۱۳۸۲). ده هزار تعبیر خواب: راهنمای الفبایی نمادگرایی در رؤیا. ترجمه آزاده بیداریخت. تهران: کتابسرای تندیس.
- پارسانسب، محمد. (۱۳۸۸). «بن‌مایه: تعاریف، گونه‌ها، کارکردها و ...». فصلنامه تخصصی نقد ادبی. سال دوم. شماره پنجم. بهار. ۷-۴۰.
- تقوی، محمد و الهام دهقان. (۱۳۸۸). «موتیف چیست و چگونه شکل می‌گیرد؟». فصلنامه تخصصی نقد ادبی. سال دوم. شماره هشتم. زمستان. صص ۷-۳۱.
- داد، سیمیا. (۱۳۸۳). فرهنگ اصطلاحات ادبی، واژه‌نامه مفاهیم و اصطلاحات ادبی فارسی و اروپایی به شیوه تطبیقی و توضیحی. چاپ دوم. تهران: مروارید.
- ستاری، جلال. (۱۳۷۳). سیمای زن در فرهنگ ایران. تهران: مرکز.
- سجادی، سید علی محمد. (۱۳۸۰). مدخلی بر تحول موضوعی غزل در ادب فارسی. تهران: دانشگاه شهید بهشتی، مرکز چاپ و انتشارات.
- سمیعی گیلانی، احمد. (۱۳۸۶). «مضمون، مایه غالب، و نماد». نامه فرهنگستان. شماره ۹، تابستان. صص ۴۹-۵۹.
- سمیعی گیلانی، احمد. (۱۳۸۶). «مبانی سبک‌شناسی شعر». فصلنامه تخصصی زبان و ادبیات فارسی، ادب‌پژوهی، شماره دوم. تابستان. صص ۴۹-۷۶.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۷). ادوار شعر فارسی از مشروطیت تا سقوط سلطنت. چاپ پنجم. تهران: سخن.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۷۶). نگاهی به فروغ فرخزاد. چاپ سوم. تهران: مروارید.
- شوالیه، جان و آلن گبران. (۱۳۷۸). فرهنگ نمادها. ترجمه و تحقیق از سودابه فضایی. جلد ۱. تهران: جیحون.
- عابدی، کامیار. (۱۳۷۹). ترنم غزل، بررسی زندگی و آثار سیمین بهبهانی. تهران: کتاب نادر.

- عبادیان، محمود. (۱۳۷۲). درآمدی بر سبک‌شناسی در ادبیات. چاپ دوم. تهران: مؤسسه انتشارات آوای نور.
- فتوحی، محمود. (۱۳۸۷). « سه صدا، سه رنگ، سه سبک در شعر قیصر امین‌پور ». فصلنامه تخصصی زبان و ادبیات فارسی، ادب‌پژوهی. سال دوم، شماره پنجم. تابستان و پاییز. صص ۹-۳۰.
- قائم مقامی، ژاله. (۱۳۴۵). دیوان بانو عالم‌تاج قائم مقامی. به کوشش حسین پژمان بختیاری. تهران: کتابخانه ابن سینا.
- کادن، جان آنتونی. (۱۳۸۰). فرهنگ توصیفی ادبیات و نقد. ترجمه کاظم فیروزمند. تهران: نشر شادگان.
- گروه دیاگرام. (۱۳۸۶). تعبیر خواب. ترجمه عادل بیابانگرد جوان. تهران: فرهنگ معاصر.
- مارتین، گری. (۱۳۸۲). فرهنگ اصطلاحات ادبی (در زبان انگلیسی). ترجمه منصوره شریف‌زاده. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- معین، محمد. (۱۳۶۴). فرهنگ فارسی. چاپ هفتم. تهران: امیر کبیر.
- یاوری، حورا. (۱۳۷۴). روانکاوی و ادبیات. تهران: نشر تاریخ ایران.
- یوسفی، غلامحسین. (۱۳۷۴). چشمه روشن (دیداری با شاعران). تهران: علمی.

\*\*\*\*\*

## تأملی در مضامین شعری زنان پارسی گوی پاکستان

### چکیده

نقش زنان پارسی گوی در تاریخ ادب فارسی در ایران و شبه قاره همواره در خور توجه و برا زنده بوده است. از رابعه قزدارى تا ذکيه بهروز روایت سخنسرایی در بانوان شبه قاره بویژه پاکستان شایسته بررسی و نقد ادبی است. در این مقال زنان پارسی گوی معاصر پاکستانی و مضامین شعری شان مورد بحث قرار گرفته است.

\*\*\*

در طی قرون گذشته شاعران شبه قاره آثار گرانبهایی پر از گهرهای آبدار الفاظ و معانی و حکمت و فلسفه به وجود آوردند ولی باید گفت که با مرور زمان بویژه در نتیجه جنبش آزادی خواهانه مسلمانان طبعاً موجب پیدایش پرورش افکار و اندیشه های جدید وطن پرستی و علاقه مندی به حفظ آزادی و اعتلای ملک و ملت گردیده اند و به همین علت دگرگونیهای خاصی در اشعار شاعران معاصر به چشم می خورد. قرن بیستم میلادی قرن دگرگونیهای سبک شعر فارسی است و شاعران، تقلید شاعران قدیم را کنار گذاشته پایه سبکی نوین را نهادند که می توان آن را سبک پاکستانی نامید و علامه اقبال لاهوری را در اشعار فارسی موجد سبک پاکستانی می نامند. چون بیشتر معاصران او نیز از سبکش پیروی کردند. در حقیقت این سبک از اوایل سده بیستم به همراه تحریک آزادی آغاز شد موقعی که شبه قاره از دگرگونیهای مختلف در هر شعبه زندگی مواجه بود و با آغاز نهضت پاکستان این سبک نیز از مراحل پیشرفت خود می گذرد و به نقطه کمال می رسد. یکی از ویژگیهای مهم این سبک سادگی، روانی، و فصاحت است و ابهام، پیچیدگی، عبارات ناآشنا و ترکیبهای نامانوس در آن دیده نمی شود. یعنی گویندگان سبک پاکستانی از محور ثقیل اجتناب می ورزند و اوزان و بحور فرح انگیزی که طبیعت عامه آن را می پسندد انتخاب و اختراع کرده اند. «در عصر

حاضر، شعر برای مردم عادی نیز وسیله ابلاغ افکار و تفریح خاطر شده است. علاوه بر قالبهای قدیمی، سبکهای جدیدی برای اظهار اندیشه پدید آمده و قالبهایی نیز از زبانهای دیگر گرفته شده است.» (شریف ناطق، ۱۳۸۲، ص ۵۵۶)

چنانکه شعر فارسی این دوره علاوه بر غزل، قصیده، رباعی، دوبیتی، ترکیب بند، ترجیع بند، مستزاد و مسمط، نمونه هایی در قالبهای سه حرفی، ترانه، شعر آزاد (شعر سپید) دیده می شود.

در این سبک، فکر انگیزی، تخیل آفرینی، احساسات، هیجان، اراده و آرزو به چشم می خورد و شاعران پارسی گوی پاکستانی می کوشند که زبان امروزی ایران را در اشعار خودشان پردازند تا شعر امروز پاکستان در ایران نیز فهمیده شود چون موضوع بنده مربوط به زنان شاعر می باشد بدیهی است که زنان بیشتر حساسیت و احساسات عاطفی و هیجان و آرزو را به سادگی و صراحت در اشعار خودشان نشان می دهند.

در معانی شعری در سبک پاکستانی حمد خدا، نعت رسول (ص)، منقبت اکابر اسلام، توصیف، تغزل، مرثیه و یاد از گذشتگان، پند و اندرز، تصوف و عرفان، مضامین دینی، عشقی، میهنی و اجتماعی و استقبال از شاعران قدیم نیز شامل می باشد. (رک؛ رضوی، ۱۹۷۴، ص ۴۴)

بعد از تجزیه شبه قاره به دو قسمت هند و پاکستان زنان پاکستانی در این زمینه فعالیت بیش از پیش نشان دادند و در تمام معانی شعری که در سبک پاکستانی وجود دارد، سخن سرایی کردند از قبیل: حمد و نعت، منقبت، اقبال شناسی، وطن پرستی، مضامین دینی و عرفانی و عشقی وغیره. مفتخر هستیم که نه فقط مردان بلکه زنان نیز توسط اشعار دلپذیر فارسی علاقه و شیفتگی خود را به زبان فارسی نشان دادند که بجز پاکستان در کشورهای دیگر شبه قاره به چشم نمی خورد.

از همه اول از حمد خدا سخن به میان می آوریم حمد به معنی شکر گزاری کردن و سپاس و ستایش کردن (انوری، ۱۳۸۳، ص ۴۶۰)

این مفهوم عموماً برای ستایش و سپاسگزاری خدا به کار برده می شود. زنان پاکستانی نیز مثل شاعران دیگر حمد خدا را در سروده های خودشان می آورند و از خداستایش و سپاسگزاری می کنند.



ذکيه بهروز به قبيله هزاره تعلق دارد که يکي از معروف ترين قبايل بلوچستان است. سرزمين بلوچستان افتخار دارد که بعد از رابعه قزداري دومين شاعره فارسي گو را در دامن خود پرورانده است که صاحب ديوان به اسم «هنوز در سفرى ..» است که به چاپ رسيده است.

ذکيه بهروز در حمد خدا چنين ابراز نظر مى کند:

قريب تر ز هر نفس، عزيز تر ز جان من  
پوشنده عيوب ها، پيوسته ي نهان من  
بجز تو کس نه مونسم نه همدم و نه مهربان  
يقين ذات من توى، خدای مهربان من  
هراسناکم از گناه، گريز پا ز نفس خود  
تو با خبر ز حال زار و ناله شبان من  
مى ميخورم، ز باده وصال عشق لم يزل  
شراب عشق خالقم و جام لطف جان من

نعت نيز به حيثيت مسلمان يکي از محبوب ترين موضوعات شعري مسلمانان است و زنان شاعر پاکستانى مانند ديگران به اين موضوع خيلي خوب پرداخته اند. نعت به معنى وصف و توصيف يا اوصاف و خصلت هاى نيك و پسنديده كسى (به ويژه اوصاف خداوند و رسول و ائمه) را بيان كردن. (انورى، ۱۳۸۳، ص ۱۲۵۹).

فايزه زهراء ميرزا استاديار زبان و ادبيات فارسي دانشگاه كراچى در توصيف حضرت محمد(ص) چنين مى گويد:

يامصطفى«ص» تو ملجا و مأواى عاصيان  
ذکر تو شد برای دل غمزده امان  
ای سرور اسم ز کرم مرحمت نما  
محفوظ مان بدار از اين جور آسمان  
بار دگر زيارت مرقد شود نصيب  
آيم به درگه تو هميشه دوان دوان

(دانش ۷۸-۷۹، ص ۱۹۷-۱۹۸)

پروین اختر شیرانی فرزند اختر شیرانی که یکی از شاعران معروف اردو به شمار می رفت. درباره توصیف حضرت محمد (ص) چنین اظهار نظر می کند:

آن رسول رحمتہ اللعالمین	سر حق را راز دان آید همی
شکر حق واجب شده بر عاصیان	آن شفیع عاصیان آید همی
می سراید نغمه ها عالم تمام	رهنمای انس و جان آید همی
عاشقش یزدان، غلامش شهان	نور حق در خاکدان آید همی

همانند حمد و نعت رسول (ص) منقبت، توصیف و تمجید ائمه و اکابر نیز موضوعاتی هستند که خیلی به چشم می خوردند. محبوبه هاشمی بانوی پاکستانی در منقبت حضرت علی (ع) می گوید:

یا علی، ای استقامت بخش عشق	نام زیباییت، حلاوت بخش عشق
ای زلال عشق و عرفان، یا علی	ای بهار عدل و ایمان، یا علی
یا علی، تا تو ز حق دم می زدی	آتشی بر جان عالم، می زدی

(مهاجر، ۱۳۸۴، ص ۲۵۴)

فلیحه زهراء کاظمی مربی زبان و ادبیات فارسی در دانشکده دولتی لاهور ضمن ستایش به بارگاه امام رضا (ع) می گوید:

ای شاه خراسان ای نگینۂ الفت  
ای حاکم شهر قلب محبت  
ای مولای من امام رضا  
آستانۂ تو بوسه گاه شاه و گدا  
عَلَم تو ذوالفقار راه تو راه صراط  
خواهش ما مختصر دست بگیر بر صراط

(دانش، ۹۴، ص ۲۳۲)

بازتاب انقلاب اسلامی نیز در شعر و اندیشه زنان معاصر پاکستانی جای خاصی راه یافته است. پاکستان کشور همسایه و دوست ایران است بدیهی است که همسایه از همسایه و دوست از دوست اثر می پذیرد. ملت پاکستان از عمق قلب خود از انقلاب اسلامی ایران حمایت کرد و مردم پاکستان نه فقط علاقه و دل بستگی خاص خود را با مردم و رهبر انقلاب اسلامی نشان دادند، بلکه اولین موج اعتراض بر ضد این ظلم و تعدی از سرزمین پاکستان بلند شد و مردم پاکستان با تصویب قطعنامه ها حمایت خود را با انقلابیون نشان دادند و بدین طریق دل بستگی خود را اعلام کردند.

خانم رضیه اکبر استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ملی زبانهای نوین اسلام آباد، شاعره شعر آزاد فارسی است وی شعری تحت عنوان "انقلاب" سروده که در ضمن توصیف جرأت و شهامت رزمندگان راه حق و انقلاب چنین می گوید:

رزمندگان نمی نشینند خاموش  
در مقابل ظلم و ستم  
چون حق با باطل کند پیکار  
با عشق و ایمان راستین  
در آتش جنگ  
همچو پروانه ها می سوزند  
انقلاب، انقلاب، انقلاب  
نوید آزادی بخش است انقلاب

انقلاب تمام پرده های خیانت و ظلم و ستم را زندکنار

(دانش ۷۰-۷۱، ص ۱۸۳)

به همین طریق خانم فایزه زهراء میرزا چنین ابراز نظر می کند:

او بزرگ و عالم آگاه ما	جلوه گر روح خدا در راه ما
کشور ایران ازو آباد شد	هرکس از ظلم و ستم آزاد شد
مرد مومن بود او شد رهنما	رهبر مردم شد آن روح خدا
وحدت اسلام ازو محکم اساس	دین و مذهب را بخدمت کرد پاس
ای خمینی ای امیر عاشقان	ای خمینی ای شکوه آسمان

(دانش ۷۰-۷۱، ص ۱۸۴)

مانند سایر مضامین دوستی ایران و پاکستان نیز مورد توجه شاعران پاکستان قرار گرفته است به عنوان مثال خانم دکتر نسیم اعظم در اشعارش می گوید :

می رسد موج نسیم از گلشن ایران نو	بسته با گلهای ارض پاک یک پیمان نو
طوطی و قمری به لحن نغز زن شدند	شد چمن آراسته با ساز و هم سامان نو
بر ورود فصل گل با هاتفی نیکو سرشت	در جهان رنگ و بو جاری شده فرمان نو
تا ابد باشیم شاداب و شگفته هر زمان	در دل اهل چمن هست آرزوی جان نو
از ستمهای خزان باشند ایمن تا به حشر	غنچه غنچه هست این دم طالب درمان نو
باز در ظل همایونی شاه و با نوش	بین؟ که یک جان گشت پاکستان و هم ایران نو

(اعظم، ۱۹۷۴، ص ۹)

اقبال شناسی موضوعی است که نه فقط در پاکستان بلکه در ایران نیز در دهه های اخیر مورد توجه نویسندگان و شاعران قرار گرفته است. خانم رضیه اکبر در شعری تحت عنوان «اقبال روشن فکر» می گوید:

اقبال روشن فکر و روشن خیال  
فکر صالح اوست بال ما  
اقبال بنده آزاد و عشق امامش بود  
شعله در آغوش و عقل غلامش بود  
اقبال از قید مرز و بوم آزاد بود  
نه افغان و نه ترک و تتر بود  
اقبال گوهر شناس و انسان زاد  
چشم خود بر بست و چشم ما گشاد

(دانش ۸۴-۸۵، ص ۲۳۹)

مانند مضامین دیگر تصوف و عرفان نیز در اشعار شاعران زن جایگاه خاصی دارد، به عنوان مثال ذکیه بهروز در شعری به عنوان «گلهای عقیدت» چنین می گوید:

چو موج گل سخن قلب با صفا برسد  
گل حروف به اوصاف منتهی برسد  
دل و جگر چو گل و لاله پیشت آوردم  
به اذن شرف غلامی مصطفی برسد  
همین اوج و بزرگی قلب می باشد  
چو خاک پای به اصحاب با وفا برسد  
نه هیچ کس بتواند مزاحم گردد  
چنانکه وقت قبولیت دعا برسد

همانند مضامین یاد شده زنان پارسی گوی پاکستان اشعار عاطفی مانند عشق و دوستی، وطن پرستی و شعر مربوط به مسائل اجتماعی و معاشرتی و غیره نیز خیلی خوب پرداخته اند که در حد مقاله نمی توان همه آنها را گنجانید و براین شعر صائب تبریزی اکتفاء می کنم:

یک عمر می توان سخن از زلف یار گفت  
در بند این مباش که مضمون نمانده است

### نتیجه گیری:

اطمینان می توان گفت که امروز هم مردمانی هستند که زبان فارسی را که میراث فرهنگی و مذهبی ما است زنده نگهداشته اند و برای ابلاغ احساسات و عواطف خودشان همین زبان را انتخاب کردند که نشانگر این امر است که این زبان تا اکنون در اذهان و قلب مردم پاکستان زنده و پاینده است و ان شاء الله در آینده نیز به همین طریق زنده خواهد ماند. به قول اقبال :

به چشم کم منگر عاشقان صادق را  
که این شکسته بهایان متاع قافله اند

## کتابنامه :

۱. اعظم، نسیم، بزم سخنوران لاهور، خانه فرهنگ ج. ا. ایران لاهور، ۱۹۷۴م.
۲. انوری، حسن، فرهنگ روز سخن، تهران، سخن، ۱۳۸۳هـ ش.
۳. بهروز، ذکیه، لاهور، فکشن هاوس، ۲۰۰۸م
۴. شریف ناطق، مریم، تاریخ ادبیات فارسی در شبه قاره هند (۱۷۰۷-۱۹۷۲)، تهران، رهنمون، ۱۳۸۲هـ ش.
۵. رضوی، سبط حسن، فارسی گویان پاکستان، اسلام آباد، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۹۷۴م.
۶. مهاجر، نجف، فرهنگنامه زنان پارسی گو، تهران، اوحدی، ۱۳۸۴هـ ش.

## نشریه ها :

- فصلنامه دانش ۷۷۰-۷۱، اسلام آباد، مرکز تحقیقات فارسی، ۱۳۸۱هـ ش.
- همان، ۷۸-۷۹، ۱۳۸۳هـ ش.
- همان، ۹۴، ۱۳۸۷هـ ش.

\*\*\*\*\*

## تصویر "زن" در شعر شاعران زن معاصر ایران

چکیده:

همزمان با نهضت مشروطیت، بیداری زنان در جامعه ایرانی تقویت یافت. اگر در سابق ادیبان و شاعرانی که در دفاع از آموزش و پرورش طبقه زنان سخن می گفتند ازین پس خود زنان شاعر به خدمت جامعه کمر همت بستند. از میان شاعران زن معاصر ایران می توان عالمتاج قائم مقامی متخلص به ژاله (م ۱۳۲۵ ش) فخر عظیمی ارغون (م ۱۳۴۵ ش) پروین اعتصامی (م ۱۳۲۰ ش) میمنت میر صادقی ، سیمین بهبهانی ، فروغ فرخزاد (م ۱۳۴۵ ش) که نقش فعالانه در بازگو کردن احساسات بانوان و دختران بازی کردند و از این پس در کلیه صحنه های زندگی نقشی مؤثر ایفا کردند.

\*\*\*

در بیشتر دوره های تاریخ، زن اسیر و برده مرد بوده و از خود هیچ استقلالی نداشته است. مهم ترین وظیفه او اطاعت از همسر و تربیت فرزندان بود. زنان در فعالیت های اجتماعی حضور نداشتند و آموختن ادب و هنر برای آنان گناه محسوب می شد. در ایران نیز تا قبل از انقلاب مشروطه، زنان را در فعالیت های اجتماعی کمتر می بینیم . به تعلیم و تربیت آنان توجهی نمی شد. مدارس دخترانه وجود نداشت و تنها دختران خانواده های اشراف قرآن خواندن و الفبا نوشتن را در خانه فرا می گرفتند. انقلاب مشروطه نقطه عطف تاریخ ایران بود که دگرگونی های چشم گیری را در زمینه های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی به وجود آورد. زنان در این انقلاب حضور فعالی داشتند و حتی تعدادی از آنان در زد و خورد های مسلحانه کشته شدند.

یکی از نویسندگان روسی در این باره می نویسد:

« زنان ایران، هنگام دفاع از تبریز در برابر سپاهیان شاه، تلاش بسیاری کردند. بعضی از آنان به تنهایی و با لباس مردانه در میان فداییان می جنگیدند ، گروهی دیگر دسته ای تشکیل داده بودند و در صف مردان مبارزه می کردند.» (۱)

تحولات سیاسی و اجتماعی در دوران انقلاب مشروطه، ورود و افکار غربی، ترجمه آثار خارجی، انتشار جرید داخلی و آشنایی مردم با مفاهیمی چون آزادی، برابری، فضای اجتماعی و فرهنگی ایران را تغییر داد. از ره آورد های مهم آشنایی با تمدن اروپایی در دوره بیداری و مشروطیت مسأله لزوم تعلیم و تربیت برای زنان و مشارکت آنان در فعالیت های اجتماعی بود. همزمان با ورود بانوان در اجتماع، تعداد زنانی که در عرصه فعالیت های ادبی حضور یافتند، افزایش یافت.

در شعر اغلب شاعران پس از مشروطه، مسأله زن و حقوق اجتماعی او مطرح می شود و شاعران چون ابوالقاسم لاهوتی، ایرج میرزا و پروین اعتصامی در آثار خود به موضوع تعلیم و تربیت زنان و تساوی حقوق آنان با مردان در خانواده و جامعه اشاره می کنند.

در این مقاله، نگاهی مختصر به زن و مسائل آنان. چنانکه در شعر معاصر چند شاعر زن در ایران مطرح شده، می اندازیم. ولی قبل از این چند نمونه از چند شاعر زن، درباره زنان، در زیر نوشته می شود.

مهستی گنجوی ( قرن ششم هجری) نخستین زن رباعی سرای در ادبیات فارسی به شمار می رود. رباعیات او عاشقانه است و در اشعارش نوع شعر صنفی یا همان شهر آشوب دیده می شود که نشان دهنده آن است که وی شناخت دقیقی نسبت به محیط و اجتماع دارد، اصناف مختلف و نوع کار شان می شناسد. زن و عواطف و مسائل زنان نیز در شعرش می توان دید.

پادشاه خاتون [۶۵۴.۶۹۴ق] نمونه ای از زنان طبقه اشرافی ترک های پیروز بود که ضمن دخالت مستقیم در سیاست، گروهی از شاعران و دانشمندان آن روز را گرد آورد و مکتب و مدرسه علمی ساخت. پادشاه خاتون مدت چهار سال با استقلال بر کرمان حکومت کرد. این نمونه اشعار ازوست:

نه هر زنی به دو گز مقنعه است کد بانو

نه هر سری به کلاهی سزای سرداری ست

طناب چنبر زن گشته باد مقنعه ای

که تار آن نه ز مستوری و نکو کاری ست (۲)



جهان خاتون در نیمهٔ دوم قرن هشتم هجری زیسته است. دکتر صفا می نویسد: «  
بیشتر غزل های جهان در ذکر احساسات زنانهٔ اوست و حتی در چند غزل از بی  
وفایی مردی گله کرده است.» (۳)  
مهر تاج رخشان [تولد: ۱۲۶۸ش] از جمله شاعرانی است که بیانگر  
وضیعت زن ایرانی در دورهٔ مشروطیت است. این ابیات سرودهٔ اوست:

ای دل غمین بر خیز ، کن ثنای آزادی  
تا زنی همی جولان در فضای آزادی  
هان غمی نباید بود در کشاکش دوران  
خون دل بیاید داد، در بهای آزادی (۴)

بدری تندری فانی [ تولد: ۱۲۸۵ش] نیز در زمرهٔ شاعرانی قرار می گیرد که  
موضوعاتی همچون «آزادی زنان»، «مادر وطن» ، «صلح و جنگ»، «اصلاح ملک»  
و... دستمایهٔ شعر های آنان است. او که به بیشتر نقاط دنیا سفر کرده و با زبان فرانسه  
و عرب آشنا است، نسبت به سرنوشت زنان و طبقات محروم جامعه، احساس  
مسئولیت می کند. او هنگامی که شاعرانی همچون شوریده شیرازی و ... از کنار  
مسائل مهم اجتماع و جوش و خروش آزاد مردان آزادی طلب به سادگی می  
گذرند، فریاد بر می دارد:

در این کشور چرا ناقص بود آزادی نسوان؟  
اروپا گوی آزادی زنان بردند از میدان  
شود از نور خورشید تمدن بهره ور گیتی  
چرا در ظلمت قرن توحش باقی است ایران؟ (۵)

در دورهٔ قاجار تعداد زنان شاعر افزایش یافت، ولی زبان بیشتر این زنان  
تکراری و قدیمی است و عشق، حرمان ، اندوه، آزار طلبی، که معشوق آزار می دهد و  
عاشق لذت می برد، مضامینی است که در اشعار شان بدان می پردازند. شعری از  
مستوره کردستانی [ درگذشتهٔ ۱۲۶۳ هـ ق] است:

من آن زنم که به ملک عفاف صدر گزینم  
زخیل پردگیان نیست در زمانه قرینم  
به زیر مقنعه ما را سری است لایق افسر  
ولی چه سود که دوران نموده خوار چنینم (۶)

قره‌العین طاهره [ درگذشته ۱۲۶۸/هـ/۱۸۵۲ م ] نیز علاوه بر اشتهار شاعری به عنوان زنی مبارز، جسور و آزاده در تاریخ ایران ثبت شده است. روح بی قرار و التزام به حضور در متن جامعه دوران خود که زنان از آگاهی چندانی برخوردار نبودند، او را وامی داشت تا دست روی دست نگذارد و نظاره گر زندگی یکدست و کسالت آور اطرافیان خود نباشد. او در راه اهداف خود جان خویش را فدا کرد.

شمس کسمایی [۱۳۰۱ ق - ۱۳۴۰ ش] زنی روشن فکر و آزادی خواه بود. وی نخستین زنی است که در جهت تغییر و تحول در شعرفارسی تلاش زیادی از خود نشان داد. شمس به زبان عصر خویش سخن می گفت و در این شیوه نو، موضوعات تازه را در پیکره جدیدی به کار گرفت.

نسوان مسلمان چون نقش به دیوار  
از وضع زمان بی خبر و بی حس و بی کار  
دوشیزه ایران عقب مانده از قافله علم  
در پیش رهش بادیه بی آب و پر از خار (۷)

واینک نگاهی به شرح احوال و آثار شاعران زن برجسته معاصر ایران که «زن» را موضوع شعر خود قرار دادند و در بیداری زنان ایران نقشی ایفا کردند:

**عالم‌تاج قائم مقامی متخلص به ژاله [۱۲۶۲ - ۱۳۲۵ ش]**

ژاله یکی از شاعران توانا و لطیف طبع معاصر است. ژاله وقتی به شانزده سالگی رسید، گرفتاری های مالی پدرش موجب شد که او را به عقد مردی چهل و چند ساله ای که فرد نظامی و خشن بود، در آورند. ژاله و همسرش از نظر فکری و روحی تناسبی نداشتند. خود ژاله این ازدواج را «وصلت سیاسی» می دانست:

وصلتم وصلت سیاست بود  
آخر این لر کجا و من به کجا

وین سیاست ز مام و آب دارم  
راستی راستی عجب دارم (۸)

در دیوان او ۹۱۷ بیت بیشتر ندارد، ولی با مطالعه آن می توان به تسلط او بر ادبیات فارسی پی برد. بعد از مرگ ژاله، فرزندش پژمان بختیاری اشعار پراکنده او را از لا به لای کتاب ها و یادداشت ها جمع آوری کرد و به چاپ رساند. ژاله به اسلوب و روش شاعران کهن گرایش دارد، اما مضامین شعری او تازه و امروزی است. او در دیوان خود به موضوع هایی از قبیل، مظلومیت زن و دفاع از حقوق او، انتقاد از عقب ماندگی و بی تحرکی زنان، مسایل سیاسی و تاریخی می پردازد. مهم ترین موضوعی که ژاله در دیوان خود بدان می پردازد و تقریباً در همه اشعارش به آن توجه می کند، مسأله زن است. او با چنان دلیری و بی باکی از حقوق زن سخن می گوید که می توان وی را نخستین مدافع حقوق زنان در ایران دانست. ژاله از مشاهده عقب ماندگی و بی تحرکی زنان متأثر می شود و آنان را به قیام و حرکت دعوت می کند:

دست و پایی، همتی، شوری، قیامی، کوششی

شهر هستی جان من جز عرصه ناو رد نیست

آخر ای زن جنبشی کن تا ببیند عالمی

کانچه ما را هست هم زان بیشتر در مرد نیست (۹)

او چیرگی مرد بر زن، بی حقوقی زن در اجتماع، فرو دستی، حقارت وضع زن در برابر مرد را دید و به جای دفاع از زن، به دشنام و بد گویی از مرد پرداخت. ژاله متأثر از تحولات اجتماعی دوره مشروطه، طالب تغییر وضع زنان شد و از آنان خواست که بی چشمداشتی از مرد بپا خیزند و آزادی را خود به دست آورند.

ژاله در قصیده « پیش گویی درباره آزادی زنان » خواهان آزادی آنان است. وی آزادی را مانند مرهمی می داند که زخم جان فرسای او و زنان دیگر را مداوا می کند:

چیست آزادی؟

ندیدم لیک ،

می دانم که اوست

مرهمی راحت رسان بر زخم تن فرسای من

تیرگی ها روشنی ها دارد اندر پی ، از آنک

نور می بارد ز گردون بر شب یلدای من (۱۰)

در ادامه این قصیده می گوید: من در آن زمان نیستم که آزادی زنان را ببینم ، ولی زنان آینده ، آزادی را لمس خواهند کرد.

من نخواهم دید آن ایام دولت ریز را

لیک خواهد دیدنش آن کو بود همتای من (۱۱)

مضمون اشعار او اغلب درد ، محرومیت و ستم کشیدگی زن است و این نخستین تصویر غم انگیز زندگی زن ایرانی است که در شعر ژاله جان می گیرد. تا پیش از نهضت مشروطه در شعر فارسی ، زن از سوی مرد در عاشقانه ها با هویتی آرمانی ستایش شده بود و در واقعیتی عینی مورد نکوهش قرار گرفته بود و از دید گاه همجنس خود ، دلدار و معشوقی بی هویت بود. در اوج نهضت مشروطه و سال هایی پس از آن نیز جریان ضد حجاب، شاعران را مسحور کرده بود. بنا بر این کسی به مائل بنیادین زندگی رنجبار زن ، ریشه ستمدیدی و علل آن توجه نکرد. اما ژاله به رغم سکوت همجنسانش در آن شرایط اجتماعی، بیان کننده درد های آنان شد، عاطفه ، احساس و تخیل خود را، آن چنانکه بود، تصویر کرد، بدون آنکه در صدد فرو نشاندن و یا معتدل کردن آن باشد. اشعار او در بد گویی از جنس مرد و دفاع از تساوی حقوق زن و مرد رنگی افراطی و تند رو دارد. (۱۲)

در ره احقاق حق خویش و حق نوع خویش

رسم و آیین مدارا نیست در دنیای من (۱۳)

ژاله در قصیده « حقوق زن و مرد » به سنت ها ، رسوم اجتماعی و قوانینی که به همسر، پدر و برادر حق تسلط به زن را می دهد، تاخته است:

بر برادر ، بر پدر، بر شوست رجم او از آنک  
عشق دختر، عشق زن بر مرد نا محرم خطاست

شعر او بازگوی وضع اسفبار زندگی طبقه ایست که در محدودهٔ مظلومیت گرفتارانند:

هیچ حقی نیست الا زیستن	مر زنان را بهر عشرت های مرد
گر به وش با پیر و برنا زیستن	سگ صفت با زشت و زیبا ساختن
قصه کوتاه با دو صد «ها» زیستن	زیستن با قید ها با شرط ها
جان سپاری باشد این یا زیستن (۱۴)	تن فروشی باشد این یا ازدواج

اعتراض او به عرف جامعه و قضاوت دربارهٔ زن، زن بیوه:

راستی را که زن بیوه چه بد بخت زنی است خاصه آن زن که بری دارد و رویی دارد  
همه کس ترسد از او گرچه بود خواهر او کاین بود بیوه و آن مزبله شویی دارد (۱۵)

**فخرعظمی ارغون (فخر عادل خلعتبری): [۱۳۱۶ق. ۱۳۴۵ش]**

فخر عظمی، دختر مرتضی قلی ارغون (مکرم سلطان)، یکی از افسران بلند پایهٔ دورهٔ قاجار، و مادرش قمر خانم عظمت السلطنه بود. او در سال ۱۳۰۳ ش با عباس خلیلی. نویسنده و مدیر روزنامهٔ اقدام ازدواج کرد و ثمرهٔ این ازدواج دختری به نام سیمین بهبهانی سرایندهٔ نام آور معاصر بود. ازدواج او با خلیلی موفق نبود و سرانجام به جدایی کشید. در سال ۱۳۱۰ش با مدیر روزنامهٔ آیندهٔ ایران ازدواج کرد. شاعر از سال ۱۳۰۴ تا ۱۳۰۸ ش عضو «جمعیت نسوان وطن خواه» بود و از سال ۱۳۱۱ ش سردبیری روزنامهٔ آیندهٔ ایران را به عهده داشت. در سال ۱۳۱۴ش روزنامهٔ نامهٔ بانوان را منتشر کرد. وی عضو فعال «کانون بانوان» بود و در جهت آگاهی زن ایرانی سخنرانی های مفیدی در انجمن ایراد

می کرد. از شهریور ۱۳۲۰ ش به عضویت حزب دمکرات در آمد. او از جمله کسانی بود که در تأسیس دبیرستان دختران نقش داشت. سالها در دبیرستان های ناموس، دارالمعلمات و نوبادگان تهران، زبان فرانسوی تدریس کرد و در استخدام وزارت فرهنگ بود. او از معدود زنان دوره مشروطه بود که هویت اجتماعی خویش را شناخت. در حرفه روزنامه نگاری، شاعری و نویسندگی فعالیت و در راه آگاه کردن همجنسان خویش تلاش کرد.

تا به کی نسوان اسیر جهل و در غفلت رجال اکتساب دانش و علم و فنون باید نمود (۱۶)

او که با طرح مدرنیزه کردن ایران توسط رضا خان امکان فعالیت بیشتری را به دست آورده بود، بی آنکه به درون تحولات جامعه رضا خانی نقیبی بزند و در زمینه شناخت مسائل اجتماعی تعمق کند به مدح رضا خان و برنامه های او در جهت حمایت زنان پرداخت و برای رسیدن به هدف های اجتماعی و حقوقی خود به برنامه های دولت روی خوش نشان داد. از او صد و پنجاه شعر در قالب غزل، رباعی، قصیده و ترجیع بند باقی است که در جراید آن روزگار درج شده است. از آن جمله است

نه عارض چو گل و غنچه دهن باشد  
نه کفش برقی و نه چین پیرهن باشد  
چنین زنی همه جا شمع انجمن باشد  
چرا ضعیفه در این ملک نام من باشد؟  
وظیفه پرورش مرد پیلتن باشد؟  
خوش آن زمان که چنین جامه ات به تن باشد (۱۷)

جمال زن نه همین زلف پر شکن باشد  
نه ژوپ اطلس و نه جامه کرپ ژرژرت  
جمال زن به حقیقت کمال و عفت اوست  
سبا ز قول من این نکته را پیرس از مرد  
اگر ضعیفه منم از چه رو به عهده من  
بکوش ای زن و بر تن ز علم جامه پیوش

### پروین اعتصامی [۱۳۲۸ق-۱۳۲۰ش]

پروین در ادبیات فارسی جایگاه بسیار والا دارد. عظمت شعر و هنر پروین، به حدی بود که می توان گفت او، برای نخستین بار، به طور جدی نام «زن» را نیز در عرصه شعر و ادب فارسی به ثبت رسانید و پس از او بود که تاریخ ادبیات باور کرد که زن نیز می تواند شاعری قدرتمند و راستین باشد و با

مردان شاعر برابری کند و در موارد بسیار ، حتی از مردان برتری و پیشی جوید. (۱۸)

وی در سال ۱۳۱۳ش با پسر عموی خود ازدواج کرد ولی با شوهرش تناسب فکری و روحی نداشت و بعد از مدتی کوتاه کار به جدایی کشید. پروین هیچ وقت از ازدواج نا موفق خود سخنی نمی گفت و شکایت نمی کرد. فقط چند بیت به کنایه در دیوان خود گفته است:

ای گل، تو ز جمیعت گلزار چه دیدی	جز سرزنش و بدسری خار چه دیدی؟
ای شمع دل افروز تو با این همه پرتو	جز مشتری سفله به بازار چه دیدی؟
رفتی به چمن، لیک قفس گشت نصیبت	غیر از قفس ، ای مرغ گرفتار چه دیدی؟ (۱۹)

در دیوان، او بیشتر به پند و اندرز ، حکمت، اخلاق و عرفان توجه داشت و از خواهش های نفسانی سخنی به میان نمی آورد. زن در دیوان پروین رکن خانه هستی، فرشته ، پرورش دهنده حکیمان و دانشمندان و در روزگار «سلامت رفیق و یاور و در سختی های تیمار خوار و پشتیبان مرد» است.

زن از نخست بود ، رکن خانه هستی  
که ساخت خانه بی پای بست و بی بنیان  
اگر فلاطن و سقراط بوده اند بزرگ  
بزرگ بوده پرستار خردی ایشان  
به گاهواره مادر به کودکی بس خفت  
سپس به مکتب حکمت ، حکیم شد لقمان  
برای گردن و دست زن نکو پروین  
سزا ست گوهر دانش ، و نه گوهر الوان (۲۰)

پروین جهالت و نادانی را دلیل اصلی عقب ماندگی زنان می داند و بر این باور است که زنان با کسب علم و دانش می توانند به حقوق خود برسند و فرزندان شایسته ای به جامعه تحویل بدهند.

پستی نسوان ایران جمله از بی دانشی است  
مرد یا زن برتری و رتبت از دانستن است (۲۱)  
دامن مادر نخست آموزگار کودک است  
طفل دانشور کجا پرورده نادان مادری؟ (۲۲)

او در سال ۱۳۰۳ش در مراسم جشن فارغ التحصیلی مدرسه ایران بتل (IRAN BETHEL) درباره «زن و تاریخ» سخنرانی ایراد کرد. او در این سخنرانی به قرون وسطی و محروم بودن انسان از علم و دانش اشاره می کند و می گوید که اختراع صنعت چاپ در قرن پانزدهم موجب شد که علم و دانش پیشرفت کند و با پیشرفت علم و دانش در اروپا زنان اروپایی به حقوق اصلی خود رسیدند، ولی در شرق، اگرچه در گذشته مهد تمدن و علوم بوده. زنان به حقوق اصلی خود دست نیافته اند. اما مدتی است که کشورهای آسیایی از خواب جهالت و غفلت بیدار شده و می خواهند حرکت کنند. پروین داری تمام بیماری های شرق و کشورهای آسیایی را تعلیم و تربیت می داند، البته تعلیم و تربیتی که شامل زنان نیز بشود. (۲۳)

پروین به حقوق فردی و اجتماعی زن ایرانی و ستمی که بر وی رفته، نیز توجه کرده است. پروین به زن ایرانی یاد آور می شود که مقام خود را به عنوان انسان، همسر و مادر به خاطر داشته باشد و برای رسیدن به جایگاه راستین خود در جامعه، به زیور علم و ادب و هنر خود را بیاراید چرا که:

به هیچ بحث و دیباچه بی قضا نوشت  
برای مرد کمال و برای زن نقصان

و در شعر دیگری به نام «زن در ایران»، می گوید:

زن در ایران، پیش ازین گویی که ایرانی نبود  
پیشه اش جز تیره روزی و پریشانی نبود  
زندگی و مرگش اندر کنج عزلت می گذشت  
زن چه بود آن روزها، گر زان که زندانی نبود



کس چو زن، اندر سیاهی قرن ها منزل نکرد  
کس چو زن، در معبد سالوس، قربانی نبود  
در عدالتخانه انصاف، زن شاهد نداشت  
در دبستان فضیلت، زن دبستانی نبود  
داد خواهی های زن می ماند عمری بی جواب  
آشکارا بود این بیداد، پنهانی نبود  
از برای زن به میدان فراخ زندگی  
این ندانستن، ز پستی و گرانجانی نبود (۲۴)

### میمنت میر صادقی [تولد: ۱۳۱۶ش]

وصف طبیعت، غربت و تنهایی زن، مسایل سیاسی و اجتماعی مضامینی هستند که میمنت در اشعار خود به آن ها می پردازد. میمنت در دفتر های بیداری جویباران و با آب ها و آیینه ها بیشتر به طبیعت و مظاهر آن توجه می کند. از بسامدهای آفتاب، آب، درخت، ستاره و غیره بسیار استفاده کرده است و می توان او را شاعری طبیعت گرا نامید. (۲۵)

ولی او از محیط و جامعه خویش غافل نیست. او در مجموعه جان های آفتابی بیشتر به مسایل سیاسی و اجتماعی توجه نشان می دهد. میمنت در شعر خود به ترسیم سیمای زن اصیل ایرانی می پردازد. زنی که با چراغ وجود خود به خانواده اش گرما و روشنایی می بخشد. نسل آینده را در دامن خود پرورش می دهد، در اجتماع نیز حضوری فعال دارد، اما چون فریاد عصیانی در نداده، غریب و تنها مانده است. میمنت پیش از شاعران زن معاصر به غربت و تنهایی زن ایرانی اشاره می کند.

در غربت آن شهر

آن شهر مه آلود زمستانی

آن جا که بارانی ملال انگیز

یکریز

می بارید

ضرب قدم های زنی بر قیر ریز کوچه ها می ریخت

تنهایی زن

تنهایی زن

تنها...یی...زن (۲۶)

در اشعار میمنت زن ایرانی دیدی عمیق و آرزو های متعالی دارد:

بهار دیگر وقتی بنفشه ها رستند

بهار دیگر وقتی پرنده ها خواندند

و باد و باران این خشک سال دیرین را

زباغ ما راندند

تو انتظار مرا

به باغ سبز بگو

به باغ سبز بگو

درخت کوچک بی من گذشته از پاییز

درخت سیراب از ابر های باران ریز (۲۷)

او در قطعه شعر «حجله» به جنگ و شهادت فرزندان و اندوه مادران اشاره می کند:

آن جا... نگاه!

آن شمع را ببین

و آن غرفه را که آینده اش اشک

آرایه اش بلور دل آویز خون

و پرده هاش توری بی رنگ آه

آه...

این حمله های پنهان

در سینه های سوخته مادران (۲۸)

سیمین بهبهانی (تولد: ۱۳۰۶ ش)

سیمین یکی از شاعران موفق معاصر است. تسلط بر ادبیات کهن و دید  
امروزی از ویژگی های مهم شعر اوست. شعر سیمین از نظر محتوا و مضمون  
بسیار غنی و گسترده است. عشق، نگاه به زن، مضامین سیاسی و اجتماعی همه  
در شعر او جای دارند. او در آثار خود همواره از زن و حقوق زنان سخن گفته و  
در اشعار خود به طور مستقیم و گاه به صورت شعاری به مسأله زن می پردازد.

شعر «بی سرنوشت» از مجموعه رستاخیز روایتی است که از زندگی زنی که همراه و همگام با همسرش برای زندگی کار و تلاش می کند ولی همسرش وقتی ثروت مند می شود او را بدون پرداختن حق و حقوق، طلاق می دهد:

این بیوه قانونی مردی توانگر  
در پیش چشم کور قانون ایستاده  
ز آن ما یه و ثروت به نام «مهر و کابین»  
قانون پیشیزی چند در دستش نهاده (۲۹)

سیمین زن را به شمع تشبیه می کند که می سوزد تا به دیگران روشنایی بخشد و او از راحتی خود می کاهد تا دیگران درشادی باشند.

آن شمع شعله بر سر خود سوزی  
بزمی به نور خویش بیارایی  
از جسم و جان و راحت خود کاهی  
تا بر کسان نشاط بیفزایی (۳۰)

او آرزو کند که زنان بر سر نوشت خویش حاکم شوند و از جهل و نادانی بیرون آیند:

این سان که در جبین تو می بینم  
کرسی نشین خانه شورایی  
بر سر نوشت خویش خدا وندی  
در کار خویش، آگه و دانایی  
ای زن! به اتفاق اکنون می کوش  
کز تنگنای جهل برون آیی (۳۱)

بخش اول مجموعه دشت ارژن شامل شانزده شعر به نام «کولی واره» است. کولی واره ها تصویری از زن ایرانی را نشان می دهد. به زنی آگاه، سخت

کوش و مهربان که در جامعهٔ مرد سالاری گرفتار شده و نمی تواند به رشد و شکوفایی خود برسد. سیمین در کولی واره ها تصویر زنی را ارائه می دهد که دارای قدرت ، رشد ، تحرک و استقلال است. او در کولی وارهٔ سیزدهم زنان را به حضور ، تحرک و فعالیت اجتماعی دعوت می کند:

کولی ! بی حرمت بودن باید ترانه بخوانی  
شاید پیام حضوری تا گوش ها برسانی  
کولی برای نمردن باید هلاک خموشی  
یعنی بی حرمت بودن باید ترانه بخوانی (۳۲)

در واقع سیمین با انتخاب کولی به عنوان فردی آزاد ، مستقل و متحرک ضمن انتقاد از دیدگاه جامعه سنتی دربارهٔ زن که ارزش آنان را در پرده نشینی و بی صدایی می داند ، چهره ای فعال و پویا از زن را در اشعار خود ترسیم می کند. او محو و فناء زن را در عشق نفی می کند و می گوید:

گفتی اگر منی، در آ، تو نشدم ، مران مرا  
با تو خوشم به یک سیر ازان که تو مرد و من زنم  
دم مزن از من و تویی، شکوه مکن از این دویی  
آن که بجاست خود تویی، و آنچه سزا است خود منم (۳۳)

سیمین در مجموعه های جای پا ، چلچراغ ، و مرمر بیشتر در عالم فردی و تنهایی خویش سیر می کند. او درین دوران تنها و با خود درگیر بود و به فراتر از دنیای فرد خود توجهی نداشت:

یارب مرا یاری بده تا خوب آزارش کنم  
هجرتش دهم ، زجرش دهم، خوارش کنم، زارش کنم (۳۴)

سیمین در «جای پا» قطعه قطعه شدن زن ایرانی را از منظر کالایی شدن او نشان می دهد، آنجا که از «شکار تازه»، «واسطه»، «رنگ و بوی غازه» دم می زند و

قربانی شدن زنان در مانده را به شگفت انگیز ترین نوع آن نشان می دهد «واسطه»  
که در پی یافتن «شکاری تازه» برای خرسی پیر! بر می آید:  
قربانی شده ها یکدیگر را قربانی می کنند

**دوشیزه ای بیار که او را  
حاجت به رنگ و روی نباشد  
زیبا و شوخ و کام نداده  
رنگش آبروی نباشد (۳۵)**

او در شعری با عنوان «فوق العاده» زن تیره روزی را نشان می دهد که از  
فرط فقر و ناتوانی، جگر گوشه خود را پشت در خانه فرد ثروتمندی می گذارد به  
این امید که آینده روشنی داشته باشد، اما روز بعد کودک روزنامه فروشی فریاد می  
زند:

**روز دیگر کودکی کاغذ به دست  
می کشید از عمق جان فریاد را  
داد می زد: آی فوق العاده آی  
خوردن سگ، کودک نو زاد را (۳۶)**

حوادث و وقایع ناگواری که در جای پای سیمین بهبهانی به چشم می خورد، این  
جمله را تداعی می کند:

«زنان به عنوان یک گروه زیر ستم باید با سیاهان و طبقه کارگر مقایسه شوند و  
شده اند و بر خلاف طبقه کارگر محصول تاریخ نیستند. گفته شده است که سیاهان، طبقه  
کارگر و زنان ستم دیده ترین گروه های اجتماعی را تشکیل می دهند. استدلال های هریک  
از گروه ها بر این نظرنند که ستمگر، آگاهانه می کوشد تا ستم را به طور نامحدود  
از طریق ایدیولوژی (نژاد پرستی، بورژوازی یا پدر سالاری) حفظ نماید.» (۳۷)  
از سیمین چهار کتاب منثور هم منتشر شده است که عبارتند از: آن مرد مرد  
همراهم، با قلب خود چه خریدم، کلید و خنجر و یاد بعضی نفرت. سیمین در

کتاب با قلب خود چه خریدم (تهران، انتشارات سخن، چاپ دوم، ۱۳۷۷ش) به شرح زندگی و خاطرات شخصی خود می پردازد. بخشی از کتاب شامل چند داستان است که همه این داستان ها نشان دهنده ناکامی ها و اسارت های زنان است. کتاب کلید و خنجر (تهران، انتشارات سخن، چاپ اول، ۱۳۷۹) هم با شرح خاطرات شخصی سیمین آغاز می شود. در قسمتی از کتاب شامل شش داستان کوتاه است. در قسمت آخر مقاله هایی از سیمین درباره موضوع های زنان هم آمده است.

### فروغ فروغ زاد [۱۳۱۳.۱۳۴۵ش]

فروغ بی تردید یکی از برجسته ترین چهره های شعر معاصر است. شعر او قابل لمس و محسوس است و صداقت و صمیمت خاصی دارد که به خواننده نیز منتقل می شود. فروغ به زبان مردم عادی سخن گفت نه به زبان متکلفانه ای که در ادبیات کهن مرسوم بود. او از مسایل و مشکلات روزمره زندگی که همگان با آن درگیر هستند سخن گفته است. (۳۸)

فروغ نسبت به قوانین اجتماعی به ویژه قوانینی که موجب ضایع شدن حقوق زن می شود حساس است و در برابر آن ها حالت عصیان و سرکشی دارد. او به ظلم و ستم هایی که به زنان می شود آگاهی کامل دارد و آرزو می کند که آنان از حقوق مساوی با مردان برخوردار شوند. (۳۹)

زبان و افکار فروغ کاملاً زنانه ، لطیف و پاک است. وی در اشعارش زندگی زن معاصر ایرانی را به تصویر کشیده است و از کار های زنان در خانه از قبیل جارو کردن ، رخت شستن، خیاطی و بچه داری سخن می گوید. او این زندگی را تجربه کرده است و زندگی خود را با زندگی دیگر زنان مقایسه می کند.

مرا پناه دهید ای زنان ساده کامل  
که از ورای پوست سر انگشت های نازک تان  
مسیر جنبش کیف آور جنینی را  
دنبال می کند  
و در شگاف گریبان تان همیشه هوا  
به بوی تازه می آمیزد

کدام قلّه، کدام اوج؟

مرا پناه دهید ای اجاق پر آتش ای نول های خوش بختی

وای سرود ظرف مسین در سیاهکاری مطبخ

وای ترنم دلگیر چرخ خیاطی

وای جدال روز و شب فرش ها و جارو ها (۴۰)

فروغ در نامه ای که در ۱۲ دی ۱۳۳۲ش از اهواز برای مجله ای ارسال داشته است، می نویسد: «آرزوی من آزادی زنان ایران و تساوی حقوق آن ها با مردان است. من از رنج هایی که خواهرانم در این مملکت در اثر بی عدالتی های مردان می برند، کاملاً واقف هستم و نیمی از هنرم را برای تجسیم درد ها و آلام زنان بکار می برم. آرزوی من این است که محیط مساعدی برای فعالیت علمی و فرهنگی بانوان فراهم شود تا آنان بتوانند استعداد های خود را نشان دهند.» (۴۱)

سیروس شمیسا می گوید: «فروغ نسبت به قوانین اجتماعی به ویژه قوانینی که موجب ضایع شدن حقوق زن می شود، حسّاس است و در برابر آن ها حالت عصیان و سرکشی دارد. او به ظلم و ستم هایی که به زنان می شود آگاهی کامل دارد و آرزو می کند که آنان از حقوق مساوی با مردان برخوردار شوند.» (۴۲)

غربت و تنهایی از بُن مایه هایی است که در اشعار فروغ تکرار می شود:

و این منم

زنی تنها

در آستانه و فصلی سرد

در ابتدای درک هستی

آلوده زمین

و یاس ساده و غمناک آسمان (۴۳)

اسیر نخستین مجموعه شعر فروغ بود که در سال ۱۳۳۴ش منتشر شد. در این مجموعه، فریاد ها و ناله های زنی را می شنویم که گرفتار مسایل خانوادگی است و می خواهد ازین ها نجات یابد. او اسیر هوس های غریزی و جنسی است و بر ضد سنت ها و ارزش های اخلاقی رایج در جامعه عصیان می کند.

باز لب های عطش کرده من می تپد قلبم و با هر تپشی  
لب سوزان ترا می جوید قصه عشق تو را می گوید (۴۴)

در ایمان بیاوریمکه در ۱۳۴۴ش منتشر شد ، او خاطرات گذشته خود را  
مرور می کند و با لحنی بسیار عاطفی و مؤثر به ماجرای شکست خود در زندگی زنا  
شویی اشاره می کند:

چرا نگاه کردم؟  
انگار مادرم گریسته بود  
آن شب که من به درد رسیدم و  
نطفه، شکل گرفت  
آن شب که من عروس خوشه های آفاقی شدم  
آن شب که اصفهان پر از طنین کاشی آبه بود  
و آن کسی که نیمه من بود  
به درون نطفه من باز گشته بود (۴۵)

یادداشتها:

۱. آرین پور، یحیی ، از نیما تا روزگار ما ، ص ۷
  ۲. کراچی، روح انگیز، اندیشه نگاران زن در شعر مشروطه، ص ۲۲
  ۳. صفای، ذبیح الله، تاریخ ادبیات در ایران، ج سوم، بخش دوم، ص ۱۰۴۵
  ۴. بابا چاهی، علی، شعر امروز، زن امروز، ص ۶۱
  ۵. همان، ص ۶۲
  ۶. حجازی، بنفشه، تذکره اندرونی ، ص ۲۰۴
  ۷. کراچی، روح انگیز، اندیشه نگاران زن در شعر مشروطه، ص ۱۲۵
  ۸. قائم مقامی ، ژاله، دیوان ژاله، ص ۸۲
  ۹. همان، ص ۳۴
  ۱۰. همان، ص ۱۳۴
  ۱۱. همان، ص ۱۳۲
۰. کراچی، روح انگیز، اندیشه نگاران زن در شعر  
مشروطه، ص ۱۴۲، ۱۴۱



. 1

۱۳. قائم مقامی ، ژاله، دیوان ژاله، ص ۸۷
۱۴. همان، ص ۱۵
۱۵. با با چاهی، علی، شعر امروز، زن امروز، ص ۸۵
۱۶. حجازی، بنفشه، تذکره اندرونی ، ص ۱۵۳
۱۷. کراچی، روح انگیز، اندیشه نگاران زن در شعر مشروطه، ص ۱۲۱
۱۸. شاه حسینی، مهری، زنان شاعر ایران ، ص ۳۲
۱۹. پروین اعتصامی، دیوان پروین اعتصامی، ص ۴۲۴
۲۰. همان، ص ، ۱۸۸، ۱۸۶
۲۱. همان، ص ۳۰۰
۲۲. همان، ص ۳۰۰
۲۳. جلالی بندری، گزیده اشعار پروین اعتصامی، ص ۶. ۱۰
۲۴. درویدان الله، ولی، شاعری با چشم های آرام، ص ۱۰۳
۲۵. عابدی، کامیار، به رخم پنجره های بسته ، ص ۷۴
۲۶. میر صادقی، میمنت، بیداری جویباران، ص ۳۲، ۳۳
۲۷. همان، ص ۳۰
۲۸. میمنت، جان های آفتابی، ص ۱۴
۲۹. سیمین بهبهانی، مر مر، ص ۴۹۸
۳۰. همان، ص ۹۴
۳۱. همان ، ص ۹۵
۳۲. همان، ص ۶۶۳
۳۳. همان، ص ۸۵۰
۳۴. همان، ص ۳۰۰
۳۵. سیمین بهبهانی، جای پا، ص ۳۰
۳۶. همان، ص ۸۱
۳۷. سلدن، رامن، عباس مخبر، راهنمای نظریه ی ادبی معاصر، ص ۲۶۳ و ۲۶۴
۳۸. مرادی کوچی ، شناخت نامه فروغ، ص ۱۳۲
۳۹. شمیسا، سیروس، نگاهی به فروغ، ص ۱۷۰
۴۰. فروغ فرخزاد، دیوان فروغ فرخزاد، ص ۲۷۰. ۲۷۱
۴۱. جلالی، جاودانه زیستن ، در اوج ماندن ، ص ۵۹
۴۲. شمیسا، سیروس، نگاهی به فروغ، ص ۱۷۰

۴۳. فروغ فرخزاد، دیوان فروغ فرخزاد، ص ۳۰۷

۴۴. همان، ص ۴۶

۴۵. همان، ص ۳۱۲

### کتابشناسی

- \* آراین پور، یحیی، از نیما تا روزگار ما، تهران، انتشارات زوار، ۱۳۷۴ ش، چاپ اول
- \* بابا چاهی، علی، شعر امروز، زن امروز، تهران، انتشارات ویستار، ۱۳۸۶ ش
- \* پروین اعتصامی، دیوان پروین اعتصامی، تهران، انتشارات میلاد، ۱۳۸۱ ش، چاپ دوم
- \* جلالی بندری، گزیده اشعار پروین اعتصامی، تهران، زن مروارید، ۱۳۷۲ ش، چاپ اول
- \* جلالی، بهروز (گرد آورنده)، جاودانه زیستن، در اوج ماندن، تهران، انتشارات مروارید، چاپ اول، ۱۳۷۲ ش
- \* حجازی، بنفشه، تذکره اندرونی، تهران، انتشارات قصیده سرا، چاپ اول، ۱۳۸۲ ش
- \* درودیان، ولی الله، شاعری با چشم های آرام، تهران، انتشارات مؤسسه ایران، ۱۳۷۷ ش، چاپ اول
- \* رامان سلدن، راهنمای نظریه ی ادبی معاصر، عباس مخبر، تهران، انتشارات طرح نو، ۱۳۷۲ ش
- \* سیمین بهبهانی، جای پا، تهران، کتاب فروشی زوار، ۱۳۶۲ ش، چاپ سوم
- \* سیمین بهبهانی، مر مر، تهران، انتشارات زوار، ۱۳۶۸ ش
- \* شاه حسینی، مهری، زنان شاعر ایران، تهران، انتشارات مدیر، ۱۳۷۴ ش
- \* شمیسا، سیروش، نگاهی به فروغ، تهران، مروارید، ۱۳۷۶ ش، چاپ سوم
- \* صفا، ذبیح الله، تاریخ ادبیات در ایران، ج سوم، بخش دوم، تهران، انتشارات فردوسی، ۱۳۶۳ ش
- \* فروغ فرخزاد، دیوان فروغ فرخزاد، تهران، انتشارات پل، ۱۳۸۱ ش، چاپ سوم
- \* قائم مقامی، ژاله، دیوان ژاله قائم مقامی، تهران، انتشارات ابن سینا، ۱۳۴۵ ش
- \* عابدی، کامیار، به رغم پنجره های بسته (شعر معاصر زنان)، تهران، نشر کتاب مادر، ۱۳۸۰ ش
- \* کراچی، روح انگیز، اندیشه نگاران زن در شعر مشروطه، تهران، انتشارات دانشگاه الزهراء، ۱۳۷۴ ش
- \* میر صادقی، میمنت،، بیداری جویباران، تهران، انتشارات توس، ۱۳۴۷ ش، چاپ اول
- \* میر صادقی، میمنت،، جان های آفتابی، تهران، نشر نارون، ۱۳۷۲ ش، چاپ اول
- \* مرادی کوچی، شهناز، شناخت نامه فروغ فرخزاد، تهران، نشر قطره، ۱۳۷۹ ش، چاپ اول

\*\*\*\*\*

# ادب امروز ایران



داستان کوتاه

## پشت چراغ قرمز

خیابان خیلی شلوغ بود. دود و بوق ماشینها فضا را پر کرده بود. تا چراغ قرمز می شد، توی راهروهای کوچک بین ماشینها می لولیدم و داد می زدم: روزنامه... کیهان... اطلاعات... خبرهای تازه... خبرهای تازه از جبهه...!

صدایم تا بخواهی بلند بود. تمام صداهای اطرافم را از بین برده بود. چراغ، سبز شده بود و باید می رفتم آن طرف خیابان. دو تا ماشین سر چهار راه می ایستاد و ماشینهای دیگر هم پشت سر آنها صف می کشیدند. تا ماشینها می خواستند جابه جا شوند، خودم را به آن طرف خیابان می رساندم. بعضی وقتها نمی توانستم به آن طرف خیابان بروم. می نشستم و پولهایم رامی شمردم. محسن، همکلاسی ام به من می گفت: «وقتی کاسبی می کنی، هیچ وقت پولهایت را نشمار، کم می شود.» ولی من خیلی پول شمردن را دوست داشتم. تا صدای تک تک سکه هایی را که روی هم می افتادند، یاد داد و فریادی که در خیابان برای هر کدامشان کشیده بودم، می افتادم.

حالا چراغ قرمز شده بود و وقت کاسبی رسیده بود: «روزنامه بدهم، کیهان... اطلاعات... خبرهای تازه...!» ماشینها چه بوقهایی می زدند و چه سروصدایی راه انداخته بودند. اعصاب آدم خُرد می شد. ولی گوش من کر بود. روزنامه فروشی را خیلی دوست داشتم. تابستان به تابستان بالاخره باید یک کاری می کردم. هر سال مدرسه ها که تعطیل می شد، اولش چند روزی توی کوچه، حسابی بازی میکردم. بعدش توی این مدت فقط صبحها بازی می کردم، ظهرها هم دم دگه روزنامه فروشی بودم. روزنامه ها را که می گرفتم، تا شب سر چهار راه می پلکیدم و می فروختم. هر سال آخر تابستان با پولش برای سال دیگر مدرسه ام، دفتر و کتاب می خریدم. همیشه قبل از اینکه روزنامه ها را

بفروشم، می رفتم یک گوشه می نشستم و با دقت آنها را می خواندم. بعد می رفتم توی خیابان.

روزنامه را سردستم بلند می کردم و داد می زدم: روزنامه... کیهان...! یکدفعه چند نفر سرشان را از ماشین بیرون آوردند و صدایم کردند. نمی دانستم به طرف کدامشان بروم. ولی زود تصمیم خودم را گرفتم و از نزدیک ترین ماشین، روزنامه را با عجله پخش کردم. سرم حسابی شلوغ شده بود. حتی فرصت سر خاراندن را هم نداشتم. خداخدا می کردم که چراغ سبز نشود. وقتی که روزنامه آخری را دادم، ایستادم. نفس عمیقی کشیدم. هنوز چند لحظه نایستاده بودم که مردی از توی ماشین قرمز و شیکی صدایم کرد. عجب ماشینی بود. تو و دست اول. از آنهایی که تو نمایشگاهها می گذارند. با سرعت جلو رفتم.

ایستادم. روزنامه را در دستم آماده نگه داشتم. مرد دستش را توی جیب کتش کرده بود. بعد یک سکه توی دستم گذاشت. حرفهایم را خوردم و گفتم: «آقا اطلاعات بدهم یا کیهان؟» عکسم از توی شیشه تو ماشین معلوم بود. ولی سر نداشتم. گردنم هم معلوم نبود. مرد دستش را به طرفم دراز کرده بود و گفت: کیهان...

از توی روزنامه ها یکی بیرون کشیدم و دادم دست آقاهه. بعد به پولی که توی دستم بود، نگاه کردم. پنج تومانی بود. روزنامه ها را زدم زیر بغلم. بعد دستم را کردم توی جیب شلوارم. هنوز دستم تا ته جیبم نرفته بود که چشمم به تابلو راهنما افتاد. چراغ سبز شده بود. ماشینها یکی یکی حرکت می کردند. هول هولکی پول خردها را تو مشتم گرفتم. دستم توی این وقت کم، شوخی اش گرفته بود. گیر کرده بود و از شلوارم در نمی آمد.

هنوز دستم را از جیبم بیرون نیاورده بودم که ماشین گاز داد و رفت. و دود سیاه کم رنگی جایش را گرفت. تندتند از بین پولها که توی دستم پخش بودند، دنبال سکه یک تومانی و دو تومانی می گشتم. ولی دیگر فایده نداشت.

ماشین از چهارراه رد شده بود. با ناامیدی چند قدم دنبال ماشین رفتم و داد زدم: آقا بقیه پولتان... بقیه پولتان... بقیه پولتان را نگرفتید...!

فکر کردم بی فایده است. وسط خیابان ماتم برده بود. به ماشین قرمز رنگ نگاه می کردم. سکه های دو تومانی و یک تومانی توی دستم، عرق کرده بود. نمی دانستم باید چه کار کنم. با خودم گفتم: « چرا نایستاد که بقیه پولش را بگیرد؟ شاید فکر کرد که دو تومانی داده، هان؟ شاید هم چراغ سبز شده و هول شده؟ خوب، اگر این طور بود، پس چرا آن طرف چهار راه نایستاد؟» همان جا که ایستاده بودم، در یک لحظه حرف پدرم وقتی که کارنامه مرا از مدیر مدرسه مان گرفت، مدیر داشت می گفت: « شاگرد ممتاز شده...» که پدرم در جوابش گفت: « آقا، تا به حال بچه ام را با هزار بدبختی بزرگش کردم. من تا حالا که می بینید، یک لقمه نان حرام نخوردم. هیچ وقت هم نگذاشتم یک لقمه نان حرام از گلوی پسرم پایین برود. با این دستهایم کار کردم و نان خودمان را در آوردم.» ماشینی که پشتم ایستاده بود، با بوق تهدید آمیزش، تمام افکارم را به هم پاشید و با خودش به هوا برد. تندی خودم را به آن طرف خیابان رساندم. از کناره خیابان به ماشین نوی که یواش یواش دور می شد، تماشا می کردم. از همین جا معلوم بود که روزنامه را جلو رویش باز کرده و دارد می خواند. با خودم گفتم: « با این سرعتی که او دارد می رود، چهار راه دیگر بهش می رسم. هر جوری که شده، باید بقیه پولش را پس بدهم.»

دیگر معطل نکردم. ایستادن هیچ دردی را دوا نمی کرد. با یک جهش از چهار راه رد شدم. باد گرمی که از مقابل به صورتم می خورد، موهای سرم را آشفته می کرد. روزنامه هایی که محکم با دستم گرفته بودم، ورق می خوردند. تمام فکر و ذکرم شده بود، پول و ماشین و حرف پدرم. راننده ماشین هم بی خیال داشت به راه خودش ادامه می داد و من هم به دنبالش در حال دویدن بودم.

نفس نفس می زدم. یکدفعه خودم را گذاشتم جای آن آقای که توی ماشین قرمز رنگ نشسته بود. پیش خودم گفتم: « اگر سرش را از روزنامه بردارد و بفهمد که بقیه پولش را نداده ام، آن وقت است که فحش را به من و پدر و

مادر بکشد. اگر نتوانم پولش را برسانم، آن وقت باید چی کار می کردم؟ نه، باید پول را هر طوری شده به او بر می گرداندم. اگر پول را بهش نرسانم، این پول، پول حرامی می شود. شاید راضی نباشد. شاید الآن با خودش بگوید حرامت باشد. نه، باید حتماً پولش را بهش برسانم.» یاد جلسه قرآن دیشب افتادم. آقای حسینی در حالی که انگشت اشاره اش را بالا آورده بود، می گفت، اگر ذره ای بدی بکنیم، پیش خدا به حساب می آید... آیه اش چی بود؟ فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ... همین دیشب بود که با صدای بلند می خواندم و آقای حسینی هم می شنید. چند تا رهگذر به من نگاه می کردند. یکهو داد زد: «آقا بایست!» صدای ماشینها هم نمی گذارد که مرد بشنود. تازه فاصله اش هم کم نیست. باید خودم را تا آن چهار راه می رساندم. حتماً آنجا ایستاده. مجبور بود بایستد. نفسم را دادم توی سینه و سرعتم را زیادتر کردم. قدمهایم را بلند بلند برداشتم. هنوز چند قدمی برنداشته بودم که ماشین سر چهار راه ننگه داشت. دیگر حتماً بهش می رسیدم. عرق از پیشانی ام راه افتاده بود. انگار آسفالت خیابان سماور شده بود. بخار داغ از روی آن بلند می شد و رقص کنان به طرف بالا می رفت. نه، بخار نبود. رنگ نداشت. نمی دانم چه بود. فقط خیلی هوا گرم بود. آن قدر سر چهار راه ماشین ایستاده بود که ماشین قرمز آن مرد را گم کردم. دیگر چیزی به چهار راه نمانده بود. هنوز چراغ راهنما قرمز بود. نفسم داشت بند می آمد. ایستادم. نفس عمیقی کشیدم و به ماشینهای چهار راه خیره شدم. چشمانم را روی ماشینها چرخاندم، ولی ماشینی به آن رنگ ندیدم. مثل اینکه آب شده بود، رفته بود توی زمین داغ. اگر تا سبز شدن چراغ پیدایش نمی کردم، دیگر نمی دیدمش. با ناامیدی چند قدم دیگر برداشتم. به طرف چهار راه سرازیر شدم. نمی دانستم باید به کدام طرف بروم. آخر به هر قیمت که شده، باید پیدایش می کردم. ماشینها که نمی گذاشتند. مثل گله گوسفند، به هم چسبیده بودند. حالا روزنامه ها تو دستهایم عرق کرده بود.

چشمانم را دوختم به چراغ راهنما. آک هی! سبز شدها! ماشینها راه افتادند. با خودم گفتم: اگر ماشین را پیدا نکردم و پول مرد را ندادم، آن وقت چی کار کنم؟



باید سر چهار راه می رفتم و آنجا می ایستاد. تا هر ماشینی که از آنجا رد می شود، ببینم. این طوری خیلی بهتر بود. وقتی که سر چهار راه رسیدم، تازه ماشین قرمز را دیدم. داشت از چهار راه رد می شد. نمی دانستم از خوشحالی چی کار کنم. ذوق زده شدم. نفسم را تو سینه جمع کردم و به دنبال ماشین دویدم. هر قدمی که بر می داشتم، داد می زدم و صدایش می کردم. ماشینها چه سرو صدایی راه انداخته بودند. سینه ام درد می کرد. با همان حال باز داد می زدم: «بایست! تو را به خدا بایست!» ماشین هر لحظه سرعتش بیشتر می شد، اما من خسته شده بودم. داشت از سرعت کم می شد. لبهایم خشک شده بود. دیگر داشتم از پا می افتادم. شاید بی فایده بود. اگر کمی می ایستاد، به او می رسیدم. آن قدرها با او فاصله نداشتم. باید یک کم دیگر می دویدم. حالا سینه ام به شدت می سوخت. می خواستم بایستم و دیگر دنبالش نروم، ولی تا آنجا که می توانستم، باید می رفتم دنبالش. همین که می خواستم بایستم و با خودم بگویم: «بابا ولش کن! خسته شدم...» حرف پدرم توی کله ام می پیچید: «لقمه نان...» دیگر داشت گُرم بالا می آمد. اما ته دلم به التماس افتاده بودم: «تو را به خدا! تو را به جان هر کی که دوست داری! بایست.» ولی می دانستم این حرفها بیخود است. با خودم گفتم: «دیگر ولش می کنم. به من چه؟» اما باز هم می دویدم.

همین جور که داشتم می دویدم. با خودم گفتم: «اگر راننده به آینه نگاه کند... کار تمام است.» در همین حین، راننده ماشین به آینه نگاه کرد. اما مرا ندید. شاید هم دید، ولی محلم نگذاشت. یا شاید هم مرا نشناخت. نگاه کردن به آینه هم دردی را دوا نکرد. ماشینها که با سرعت از کنارم می گذشتند، با دگرم آنها به صورتم می خورد. کمی خُنک می شدم. ماشین هر لحظه کوچک و کوچک تر می شد. سرعت من هم کمتر. نفسم به زحمت از سینه ام خارج می شد. کمی ایستادم. اما چشمم همین طور روی ماشین کار می کرد. کارها اصلاً برعکس شده بود. هیچ جا نمی ایستاد. سر این چهار راه هم نایستاد. با خودم گفتم: «حالا که او این کار را می کند، من هم ولش نمی کنم و هر جا که برود،

من هم دنبالش می روم.» یکدفعه دیدم ماشین به سمت راست پیچید و انگار که حال خوب خوب شد.

بامدتی فاصله ، من هم پیچیدم. اما ماشین از جلو چشمهایم گم شد. باید توی کوچه پیچیده باشد؛ برای اینکه تا آن چهار راه ، خیابان اصلی نداشتیم. خیالم راحت شده بود. می خواستم بال دریاورم و به طرفش پرواز کنم. با خودم گفتم : « دیدی گفتم هر جا بروی، دنبالت می آیم. حتماً دیگر از بازی کردن خسته شدی. ولی من اصلاً هیچ وقت خسته نمی شوم.» اما اگر راستش را بخواهید، داشتم از نفس می افتادم.

باد لای روزنامه ها پیچیده بود و روزنامه ها کمی پاره شده بود. بدنم بدجوری عرق کرده بود. شرشر از من عرق می ریخت . وقتی که به کوچه نگاه کردم، پیش خودم گفتم: « اگر کوچه بن بست نبود، چی؟ آن وقت بازهم باید شروع کنم به دویدن.» با این فکر ، باز توان از تنم گرفته شد. زانوهایم می لرزید. ضعف رفته بودم. دیگر چیزی به افتادتم نمانده بود. با خودم گفتم : « شاید می خواست، از کوچه فرعی برود تا زودتر برسد. شاید هم... ». دیگر پاهایم مال خودم نبود. برایم دیگر هیچ راهی باقی نمانده بود. سر کوچه که رسیدم، چشمم را تا انتهای کوچه انداختم. ته کوچه ماشین داشت می رفت توی یک خانه. مردی باقامتی بلند از ماشین پیاده شد. یک پیر مرد جلو دوید . مرد در را به پیر مرد نشان داد. پیر مرد آمد در را ببندد، با خوشحالی به طرفش پریدم و در مقابلش ایستادم.

## ۲

توی پوست خودم نمی گنجیدم. اگر رودست می خورد، چی می شد. پایم را فشار دادم روی پدال گاز و ماشین سرعتش بیشتر شد. انگار ماشین هم خوشحال شده و دو بال در آورده بود. حالا هم داشت پرواز می کرد. فکر آن معامله را می کردم: « چه قدر من دانه پاشیدم؛ یعنی می شد؟ » تلفنش را که زده، حالا من تا فردا چه جوری صبر کنم؟ یک شرکت مفت و مسلّم می آید زیردستم. شاید هم باز مسعود خرابش کرد. این مسعود همی خراب کرد. هی خراب کرد. بگذار شرکت بیفتد دستم، چنان بلایی سرش بیاورم که مرغان آسمان به حالش

گریه کنند. از چند چهار راه که گذشتم، با خودم گفتم: «نگاه کن یک وقت تصادف نکنم. چه فکر و خیالاتی! همه اش تقصیر این مسعود پدر سوخته است. خونم را کثیف نکنم. حالا که به مقصوم رسیدم...» نفس راحتی کشیدم و پایم را فشار دادم روی ترمز: «ای بابا! باز هم چراغ قرمز است که؟» تو خارج که این طوری نیست. یک کمی دیگر که بیاید روی پولم، می روم سوئد و برای همیشه همان جا می مانم. از آنجا کارها را نظارت می کنم. اینجا آدمهای اصیل نیستند. گدا گشته اند. نگاه کن دارد روزنامه می فروشد. آخر بچه مواظب باش نروی زیر ماشین. یک مشت بابا وننه هایی که با پول بچه هایشان زندگی می کنند... حالا به من چه. هر غلطی می خواهند بکنند، بکنند. چرا من ناراحت بشوم. من روزنامه ای را می خرم. آه قیمت «کرون»<sup>۱</sup> بالا رفته... چه قدر شده؟ باید هر طور شده یک ماهی برای خرید جنس هم که شده بروم و یک هوایی بخورم. حالا بگذار این معامله تمام بشود تا بعد ببینم چه می شود. اشاره کنم روزنامه می خواهم، حالا یکهو چراغ سبز نشود. «آهای...! ببینم...» از توی ماشین با این همه فاصله باید با اشاره حرف زد. شیشه را پایین بکشم.

- کیهان می خواهم ... آره ... اینم پنج تومان.

خوب، خوب پس این اتفاق هم بالاخره افتاد. ای بابا! چراغ هم که سبز شد. پایم را روی پدال گاز فشاد دادم و زود دنده را عوض کردم. همین طور که شیشه را بالا می کشیدم، با خودم گفتم: «از بیرون انگار آتش می بارد.»

پشت فرمان هم که نمی شود روزنامه خواند. نگاه کن. ماشین را آهسته تر می کنم. «حتماً باید ببینم... بیخودی که روزنامه نخریدم... پس نرخ کرون این قدر شده ... باشد. بگذار ببینم روزنامه دیگر چه دارد. خوب، خوب... آهان. ولش کن بابا! روزنامه ها هم چیزی ندارند که.»

روزنامه را کنار گذاشتم. بعد ماشین راتندتر کردم. باز، یاد دانه هایی که پاشیده بودم، افتادم. عجب معامله مفتی! اگرچه باید پانصد هزار تومان به مسعود بدهم؛ اما بعداً از حلقومش می کشم بیرون. از من اخاذی می کنی پدر سوخته...!

عیبی ندارد. به هر حال جنس این شرکت دوم که می خواهم بخرم، مورد احتیاج مردم است. پولش را سه ماهه در می آورم. باید از همین حالا حواسم جمع باشد. «اگر معامله بگیرد، یعنی می گیرد. همه کارها که روبراه شده... دلیلی ندارد که نگیرد.» دیگر خودم را رها کردم. در فکرهایم غوطه ور شدم. ولی من نباید طوری برخورد کنم که او بفهمد. باید وانمود کنم که دارم کاری کاملاً عادی انجام می دهم. باید تو این یک روزه کمی ترین کنم که یکهو آنجا چیزی از دهانم بیرون نپرد که او بو ببرد. یک کلمه غیر عادی به او می فهماند که کاسه ای زیر نیم کاسه است. اگر من بتوانم جلو زبانم را بگیرم و کم حرف بزنم، و بجا حرف بزنم، کاملاً موفق شده ام. فقط نمی دانم مسعود چه خواهد کرد. اگر صبح که پول را می گیرد، کاری ضد من نکند، کار تمام است. نکند کارها را خراب کند. اما نه، کی حاضر می شود پانصد هزار تومان پول را ول کند.

اعصابم خرد بود. ماشین را تندتر کردم. پایم را فشار دادم روی پدال گاز. اما هنوز ماشین دور نگرفته بود که باز پشت چراغ قرمز گیر کردم. دنده را خلاص کردم و دستم را به صندلی بغلی انداختم. خسته بودم. کوفته بودم. خمیازه ای کشیدم و باز عادت به سراغم آمد. انگشت سبابه ام را به دهان گرفته بودم و همین طور فکر می کردم و می جویدم. باید شیک شیک باشم. مؤدب باشم. همه چیز باید عادی جلوه کند. همه وقت لبخند بزنم. لبخندها، دوستانه باشد بهتر است. بعضی وقتها باید جوری لبخند بزند که انگار برادر است. آره این طوری بهتر است. برادر بودن بعضی وقتها بهتر است. و دوست بودن و دوستانه برخورد کردن، اینهاست که شانس می آورد. حالا اگر خواست قیمت شرکت را بیشتر کند چی؟ همه اش تقصیر مسعود است که مرددش کرد. عیبی ندارد. باید آنجا برخورد کاملاً نرم و دوستانه ای داشته باشم. اول می گویم مگر نگفتی این قیمت. حالا چرا گران تر شد؟! اما بعد قبول می کنم. او هم آدم زرنگی است، اما باید دید برنده کی است؟ نگاه کن چشمم به خیابان است، اما دارم فکر هم می کنم. به خانه هم رسیدم. اصلاً نفهمیدم که چطور به اینجا رسیدم. ای کاش امروز زود به فردا برسد! و گرنه این انتظار کشیدن مرا می کشد.

ماشین را نگه داشتیم و بوق زدیم. «شکور» در را باز کرد. این پیر مرد هم چند سالی می شود که اینجا زحمت می کشد. «یکهو نمیرد پول کفن و دفنش بماند گردنم.» باید یک جوری دست به سرش کنم و یک نوکر تازه بیاورم. تو که رفتم، از ماشین پیاده شدم. با دستم اشاره کردم و گفتم: «در را ببند.» شکور گفت: «چشم آقا!» یکدفعه دیدم پسرکی به طرف خانه ما می آید. می دوید. تند تند می آمد. روزنامه زیر بغلش بود. معلوم بود که خسته است: «اینکه همان پسر است. همان روزنامه فروش است.» تعجب کردم. گفتم: «بفرمایید؟»  
گفت: «هه، هه، هه، هه... آقا.»

نمی توانست خوب حرف بزند. نفسش بالا نمی آمد.

گفتم: خوب.

مشتش را جلو آورد و دستش را باز کرد. سه تومان پول کف دستش بود.

گفت: «هه، هه، هه، مال... هه... ما شماس است...»

خنده ام گرفت. اما نخندیدم. چه آدمهایی تو این دنیا وجود دارند. اگر من به جای او بودم، اصلاً پول را که پس نمی دادم هیچ، یک آب هم رویش می خوردم. باید پول را پس می گرفتم. حالا شکور هم نگاه می کرد. زل زده بود تا ببیند که من چه می کنم. پسرک دستش خشک رو هوا مانده بود به طرف من. گفتم خوب نیست برای سه تومان خودم را جلو این پیر مرد کوچک کنم. با خودم گفتم: «حیف! فردا می شد یک روزنامه دیگر خرید.» در حالی که هنوز هم دلم می خواست آن پول را پس بگیرم، با یک لبخند کاملاً دوستانه و بزرگوارانه گفتم: «بقیه پول مال خودتان. آره پسر جان باشد پیشت. بهش احتیاج پیدا می کنی.»

وقتی که این حرف را شنید، به دیوار کنار در تکیه داد و نشست و همین

طور به من خیره شد.

\*\*\*\*\*

## شعر

محمد رضا سهرابی نژاد<sup>۱</sup>

### شعله جاوید

به گلدان های چشمم، یاس های اشک بنشاندم  
به گرد گنبد زرین تو بسیار گرداندم  
دلم بگداخت، آن را چگه چگه پایت افشاندم  
عقال عقل را با شعله احساس سوزاندم  
کنار آسمانی از ملک، با چشم تر خواندم  
به من تا گوشه چشمی نمایی، منتظر ماندم  
به وجد آوردی این سرمست را، پیش تو رقصاندم  
من آینه را وقتی که تاییدی تو، تاباندم  
سرشکم دانه تسبیح شد، ذکر تو را خواندم  
ندیدم قبر غم خوار تو را، هی چشم چرخاندم  
تکانم داد چون باد بهار، از غنچه، پوشاندم  
که از خم غدیرش، جرعه ها صد بار نوشاندم  
در آن هنگام که دست اجل، در خاک کوچاندم

دل پژمرده را صبحی، در ایوان تو رویاندم  
وجودم اشک شد بهر تبرک این کبوتر را  
تکاندم جامه اندوه را در صحن چشمانت  
سرشکم آستان بوس توشد، عقلم پرید از سر  
به پیش مرقد پاکت، زیارت نامه دل را  
مگر من از گدای شهر کوفه، کمترم مولا؟!  
مرا چون «شمس» خواندی و، دلم مانند «مولانا»  
شدم یک پارچه آینه آئین و درخشیدم  
به سینه داغ مهر توشده مهر نماز دل  
دلم را تا بقیع فاطمه (س) بردم، در آن غربت  
دلم هرگاه شد مثل درخت افسرده از پاییز  
نمیرد آتش مهرش به دل، این شعله جاوید است  
فقط نام «خدا» و « پنج تن» سنگ مزارم باد

محمد علی حضرتی<sup>۲</sup>

### غزل شب قدر

که این گونه مرا از من گرفت و زیر و رویم کرد  
به من، من را نشان داد و چنین بی آبرویم کرد

نمی دانم کدام آینه با خود رو به رویم کرد  
نمی دانم چه دستی صورتک از صورتم برداشت

۱ - محمد رضا سهرابی نژاد، گزیده اشعار؛ ناشر: نشر تکا؛ چاپ اول، ۱۳۸۷، صص ۱۰۷ - ۱۰۸

۲ - محمد علی حضرتی، گزیده اشعار؛ ناشر: نشر تکا؛ چاپ اول، ۱۳۸۷، صص ۱۴۳

نمی دانم چه چشمی رد شد از آینه و آمد  
نمی دانم چه عشقی با وجود آن همه انکار  
کدام آینه یا دستی، کدامین چشم یا عشقی  
... فقط این قدر می دانم، شبی از روز روشن تر

به دنبالم... و در اعماق روحم جستجویم کرد  
پر از بی تابی دیدار و شقو گفتگویم کرد  
نمی دانم چه کس افشاگر راز مگویم کرد  
به زیر آبشار نور برد و شست و شویم کرد

## علی موسوی گرمارودی<sup>۱</sup>

### نوروز من تویی...

نوروز من تویی و شب و روز من تویی  
ما می رویم و عشق چو خورشید ماندنی ست  
چون اسم ذوالجلال، جلیل است نام عشق  
همچون دل نشانه، نگاهم به تیرِ توست  
دیروز من تو بودی و امروز هم تویی

خورشید صبح و ماه شب افروز من تویی  
آن مهر جاودانه پیروز من تویی  
وان نام آتشین جگر سوز من تویی  
وان ناوکِ بلندکِ دلدوز من تویی  
فردای من تویی و همه روز من تویی

\*\*\*

## مرتضی امیری اسفندقه<sup>۲</sup>

### خرداد

با تو بگذار که بی فاصله صحبت بکنیم  
مهربان! مسأله این است که ما تنها  
ما و یک سینه سخن، حوصله کن سنگ صبور!  
گاه از آن دست بگویم که تاول زده است  
گله داریم از این فاصله با خیلِ خواص  
بله گفتیم و هنوز آن بله در ما جاری ست  
با تو از رازِ نگهداری آن «آری» پاک  
بین ما باش و به ما جرأت فریاد ببخش

از غم و غربت این قافله صحبت بکنیم  
با تو بگذار از این مسأله صحبت بکنیم  
تا از این دل، دل بی حوصله صحبت بکنیم  
گاه، از پای پر از آبله صحبت بکنیم  
بارِ عامی بده از این گله صحبت بکنیم  
نه نگو، گوش کن از این بله صحبت بکنیم  
می توانیم در این مرحله صحبت بکنیم  
تا ببینیم تو را و یله صحبت بکنیم

۱- علی موسوی گرمارودی ، گزیده ادبیات معاصر ؛ ناشر: کتاب نیستان ؛ چاپ اول، ۱۳۸۷، ص ۲۰.

۲ - مرتضی امیری اسفندقه، گزیده اشعار ؛ ناشر: نشر نکا ؛ چاپ اول، ۱۳۸۷، صص ۲۳ - ۲۴

راست از قصه گرگ و گله صحبت بکنیم  
مرگ من باد و مباد از صله صحبت بکنیم

ما نه چوپان دروغیم ، بیا تا با تو  
نه تو شاهی و نه ما شاعرک درباریم

\*\*\*

عبدالجبّار کاکایی<sup>۱</sup>

## بهار زخم

به پای دار اگر رفت، پایدار نشد  
هزار حیف که این سینه لاله زار نشد  
دلی نبود که با بوی تو بهار نشد  
که در برابر چشم تو، داغدار نشد  
کسی که بر قدم صبح، خاکسار نشد

کسی به شیوه حلاج ماندگار نشد  
جوانه زد گل تیغ از هزار سوی خطر  
تویی که شیوه سبز صنوبری باتوست  
کدام آینه آیین نقش بستن داشت؟  
همیشه مشرق جانش قرین ظلمت باد

\*\*\*

محمد علی مجاهدی پروانه<sup>۲</sup>

## می توان آیا...؟

نقشه جغرافیای درد را، ترسیم کرد؟  
وسعت اندوه برگ زرد را ترسیم کرد؟  
ازدحام مردم بی درد را ترسیم کرد؟  
سایه رنج دل یک مرد را ترسیم کرد؟  
نقش دلخواهی ز آه سرد را ترسیم کرد؟  
نقش پلک نیمه باز گرد را ترسیم کرد؟  
حیرت مجنون صحرا گرد را ترسیم کرد؟  
غربت دل های غم پرورد را ترسیم کرد؟

می توان آیا غم یک مرد را ترسیم کرد؟  
می توان آیا به روی بوم پر نقش بهار  
می توان آیا به گرد کودکی گم کرده راه  
می توان با دیدن دستان سرشار از تهی  
می توان آیا درین هُرم نفس گیری که هست  
می توان در پیش روی آینه، این چشم باز  
می توان در امتداد حیرت آیینگی  
از تو می پرسم بگو با من که آیا می توان

\*\*\*

۱- عبدالجبار کاکایی، گزیده اشعار؛ ناشر: نشر تکا؛ چاپ دوم، ۱۳۸۷، ص ۵

۲- محمد علی مجاهدی، گزیده اشعار؛ ناشر: نشر تکا؛ چاپ اول، ۱۳۸۷، صص ۳۲ - ۳۳



# فارسیِ شبهِ قاره



## تاریخ کشمیر و تاریخ نویسی فارسی در کشمیر

### چکیده

کشمیر شناسی یک موضوع مهمی نه فقط برای پاکستانیان ولی برای سراسر جهان است که یک وجه نزاع بین دوکشور آسیایی از شصت و چهار سال آخر است ولی منظور این مقاله سیاسی نیست، ادبی است که چه طور این وادی جنت نظیر بوجود آمد، پادشاهان مهم کی بودند، چطور مردمان کشمیر مشرف به اسلام شدند. علت تسمیه کشمیر چیست. دوره های مختلف شاهان کشمیر را هم درین مقاله تذکر دادیم و در آخر مقاله موضوع اصلی این مقاله یعنی تاریخ نویسی فارسی در کشمیر چطور رواج داشت و باوج رسید که تاریخ نویسی یک سنت دیرینه علمی و ادبی نه فقط در شبه قاره و لیک در کشمیر هم بوده است برخی کتب های تاریخی این منطقه در زبان فارسی نوشته شده بودند.

\*\*\*

کشمیر که آنرا اغلب جنت نظیر می گویند به علت داشتن قطعات و اراضی سرسبز و مناظر طبیعی دلکش و جالب چشمه ها و آبشار ها بنام ” سوئیس آسیا” نیز معروف است مردمان این خطه هم بسیار خوشگل و سیه چشم هستند برای همین حافظ شیرازی آنها را ”سیه چشمان کشمیری” نام نهاده است

بشعر حافظ شیرازی می رقصند و پاکو بند      سیه چشمان کشمیری و ترکان سمر قندی ۱  
عرفی شیرازی کشمیر را اینطور مورد تحسین قرار داده است،  
اگر فردوس بر روی زمین است      همین است و همین است و همین است

ابوالفضل درباره کشمیر گفته است ،

”دلکشا ملکی است اگر یک باغ همیشه بهار با یک قلعه آسمانی پایه به خوانند سزاوار و اگر عشرت گاه سبک روحان و خلوتکده گوشه نشینان بر گویند در خور آبهای خوشگوار و آبشارهای سامع افروز و هوا سازگار“ ۲

در مورد علت تسمیه کشمیر آقای دکتر آفتاب اصغر در "ارمغان کشمیر" نوشته اندکه،

"در ازمه بسیار قدیمی قومی بنام "کاش" یا "کش" درینجا زندگی می کرد در صورتیکه جزو دوم این کلمه "مر" بمعنائی کوه یا دره یا وادی بوده است گویا نام اصلی این ناحیه "کاش مر" یا "کش مر" یعنی وادی کاشها یا کش ها بوده که بعد ها بتصریف زمان بصورت کاشمیر کاشمر یا کشمیر در آمد " ۳  
جای دیگر آقای دکتر آفتاب اصغر توضیح داده اند:-

« مثل گجرات که مرکب از دو قوم "گجر" و "جات" است، کلمه کشمیر نیز ممزوجی از "کاش" و «میر» است

درباره علت تسمیه کشمیر آقای سر قورال ستین نوشته اندکه:

"اسم قدیمی کشمیر "ستی سر" بوده است و بعداً "کسا میرا" جای آن گرفت معنی کیسا میرا سر زمینی است "کا" بمعنی دره مستعمل بوده است و میر بمعنی کوه " - ۴

آقای محمد امین پاندیت در "مختصر تاریخ کشمیر" نوشته اند:

"کشمیر کلمه زبان پراکرت است، "کش" آبجو و دره رامی گویند و "میر" کوه را، گویا معنی کشمیر است، منطقه ای که در میان کوه ها قرارداد" ۵  
درباره آفرینش کشمیر، آقای جی ایم میر در حقائق جغرافیای جموں و کشمیر، نوشته اندکه،

□ "بنابه گفته زمین شناسان نخست از همه کوه سلیمان سر از آب برآورد و وادی کشمیر بصورت یک دریاچه در آمد. بعدها تمام آب این دریاچه از راه باره موله بدر رفت و بر اثر آن وادی کشمیر بوجود آمد" ۶

آقای عاشق کاشمیری در تاریخ نهضت اسلامی جموں و کشمیر نوشته اند:-

"کشمیر در حدود دو هزار سال پیش از میلاد مسیح بصورتی در آمد که بتواند مسکن انسانها قرار بگیرد" ۷

تاریخ کشمیر کم و بیش همین قدر قدیم است که تاریخ شبه قاره هندو پاکستان است. وقتی که سکندر مقدونی در سال ۶۲۳ پیش از میلاد مسیح پاکستان فعلی را تسخیر کرد و برگشت، آن وقت کشمیر هم وجود داشت گویا سال مذکور را میتوان مبدای تاریخ پاکستان و کشمیر محسوب کرد.

درباره زبان قدیمی کشمیری ها آقای پروفیسور یوسف بخاری در مقاله

دکتری خود نوشته اند :

پرو ششگی آن زبان قدیم است که زبان کشمیر به وسیله آن بوجود آمد و این زبان " در اوری " نیست و زبان کشمیری تاثیر و نفوذ سانسکریت زیاد دارد " ۸

درباره ساکنان قدیمی کشمیر، آقای دکتر شجاع ناموس گفتند که، " قبل از آمدن آریاییها ، درین منطقه کوهستانی یک قوم قدیمی وجود داشت که تورانی الاصل بود، اینها باهن ها مشابهت داشتند " ۹

آقای دکتر یوسف بخاری گفته اندکه ، " همه مورخین متفق هستند که نخستین نیگرائید و آسترک و بعد از آنها دراور و بعد از آنها آریه ها در کشمیر وارد شدند " ۱۰

رودخانه هایی زیاد از کشمیر منبع می گیرند

رود سند از جهیل مانسرور (تبت) سر چشمه می گیرد و نزدیک کراچی بدریای عرب ملحق می شود این رود را رود اباسین یعنی پدر رودها هم می گویند

رود جهلم از چشمه ویری ناگ (کشمیر) آغاز و نزدیک تریموں (جهنگ) داخل رود چناب می شود رود چناب مجموعه دو رود خانه است (رودخانه چندراو رود خانه بهاگا) که نزدیک تاندی درهم می آمیزند این رودخانه در نزدیک پنجند بارود سند متصل میشود رود راوی در هماچل پردیش کوهستان کانگره منبع می گیرد و بعد از ۴۵۰ کیلومتر بارود چناب می پیوندد رود توی از چشمه کیلاش منبع می گیرد و در رود چناب در پنجاب مدغم می شود رود نیلم (کشن گنگا) از سلسله جبال پیر پنجال شروع و در دریا چه مانگلا ختم می شود رود گلگت از دریا چه سندهور آغاز و بارود هنزه وارد رود سند می گردد

درباره ظهور اسلام در کشمیر آقای سید محمود شاه آزاد در " تاریخ کشمیر " نوشته اندکه ، " قبل از یلغار محمد بن قاسم بر سند ، در کشمیر عقاید و اثرات اسلامی ترویج گرفته بودند و باعث آن تجار و سیاحانی بودند که علاوه بر تجارت تبلیغ عقاید اسلامی هم کردند " ۱۱

دوره اسلامی در کشمیر کمابیش همزمان با دوره اسلامی در پاکستان فعلی شروع شد این دوره طولانی را میتوان به چند دوره فرعی قسمت نمود که عبارت انداز.

دوره پیش از سلاطین شاه میری	۱	دوره خانواده شاه میری	۲
دوره سلاطین چک	۳	دوره تیموریان بزرگ	۴
دوره تیموریان متاخر	۵	دوره افغانان	۶
دوره سیکها	۷	دوره دوگره ها	۸
دوره هنود	۹		

راجہ رتن جوت (ریتجن) در سال ۶۲۵ هـ ق بر دست حق پرست سید شرف الدین معروف به سید بلبل شاه مرید سید شهاب الدین مسلمان شد و بنام صدر الدین مشهور گردید و در سال ۸۵۷ هـ ق درگذشت پس از قتل سلطان صدر الدین چند سال همسرش کو تیارانی (کوته رین) حکمرانی کرد و بعد از این و زیر سابق صدرالدین، "شاهمیر" در سال ۳۵۷ هـ ق مجرای سلطنت اسلامی کشمیر را بحال طبعی گردانده خانواده شاهمیری را بنای نهاد که تا سال ۸۰۹ هـ ق امتداد داشت در طبقات اکبری نوشته شده است که خانواده شاهمیری در کشمیر تقریباً دو صد و چهل و نو سال حکومت کرد ۱۲

پس از سلطان زین العابدین در سال ۹۰۸ هـ ق غازی چک بنام ناصر الدین محمد غازی چک سلسله خانواده چک را بنای نهاد که تا فتح کشمیر بدست اکبر کبیر پا بر جا ماند پسر خاله ظہیرالدین بابر، میرزا حیدر دو غلت در غیاب همایون کشمیر را تسخیر نمود و لداخ و تبت را نیز جزو قلمرو کشمیر قرار داد توجه ای که تیموریان بزرگ به کشمیر داشتند متأسفانه تیموریان متاخر نداشتند در نتیجه ضعف و اضمحلال جانشینان اورنگزیب عالمگیر کشمیر از دست آنها بدر رفت و بدست احمد شاه ابدالی افتاد- اینها در حدود هفتاد سال در کشمیر فرمانروائی کردند بعداً در ۱۲۳۴ هـ ق مهاراجه رنجیت سینگ کشمیر را تسخیر کرد و سیکها برای مسلمانان در کشمیر قیامتی بر پا ساختند وقتی که سلطنت سیکها تمام شد و انگلیسها کشمیر را تصرف نمودند و کشمیر را بدست گلاب سینگ دو گره بعوض هفتاد و پنج لک روپیه فروختند. آخرین مهاراجه دو گره هری سینگ خلاف میل مسلمانان کشمیر که اکثریت قاطعی داشتند هنگام تجزیه هند در ۱۹۴۷ء به هندوستان الحاق نمود و تا حال کشمیریان برای آزادی و استقلال خود سعی می کنند اقبال لاهوری درباره همین خرید و فروش کشمیر و کشمیریان فرموده است-

دهقان و کشت و جوی و خیابان فروختند      قومی فروختند و چه ارزاں فروختند ۱۳

### نگاهی به ادبیات کشمیر:-

از همان آغاز بر قراری سلطنت شاهمیری در کشمیر توسط سلطان شمس الدین شاهمیر، کشمیر بصورت مرکز بزرگ فرهنگ و تمدن ایرانی و زبان و ادبیات فارسی در آمده بود برای این که اغلب سلاطین این خانواده مربیان و سرپرستان بزرگ زبان و ادبیات فارسی بشمار می افتند در دوره سلطان شاه (بد

شاه) که خودش شاعر و نویسنده و فرهنگ دوست و فرهنگ پرور بود فعالیت های علمی و ادبی در کشمیر به اوج رسید در زمان او بسیاری از کتابهای سانسکریت بفارسی و از فارسی بسانسکریت ترجمه گردید در زمان اکبر کبیر پس از الحاق کشمیر بسלטنت تیموریان بزرگ هندو پاک این خطه محل تجمع سخنوران و نویسندگان فارسی قرار گرفت که بعضی از آنها بدینقرارند

شیخ یعقوب صرفی ، ملا محمد محسن فانی، ملا محمد طاهر غنی، میرزا داراب جويا، فروغی، بابا نصیب غازی، عبدالوهاب شائق ، میرزا اکمل کامل، بدرالدین بدوی و امثال آنها

### تاریخ نویسی فارسی در کشمیر:

سنت تاریخ نویسی فارسی یک سنت دیرینه علمی در شبه قاره هند و پاکستان بوده است. کتب زیاد تاریخ بزبان فارسی در شبه قاره هندو پاکستان نوشته شده بود نخستین تاریخ فارسی در دوره سلطان قطب الدین ایبک بنام «تاج المآثر» بسلك نگارش در آمد

و اساسی ترین تواریخ کشمیر بزبان فارسی برشته تحریر در آمده است در دوره شاهمیری که معاصر بود بادوره سلاطین شبه قاره هندو پاکستان، تاریخ نویسی فارسی در کشمیر نیز ریشه گرفت و در دوره چک نیز که با اکبر کبیر معاصر بود، این سنت دیرینه ادامه پیدا کرد

وقتی تیموریان کشمیر را در دوره اکبر کبیر تسخیر نمودند تاریخ نویسی فارسی هر دو منطقه درهم آمیخت در ادوار بعدی مانند دوره تیموریان ، دوره افغانان ، دوره سیکها و دوره دوگره ها نیز تواریخ فارسی در کشمیر مرتباً برشته نگارش در آمدند که جزو مهم ترین واصل ترین منابع و مآخذ تواریخ انگلیس و اردو و هندی و کشمیری و زبانهای دیگر بشمار می روند با رعایت اختصار نگاهی به تواریخ فارسی کشمیر بیندازیم بشرح مختصر آنها بدین قراراست

### ۱ - تاریخ حسن کشمیری:

حسن بن علی کشمیری آنرا در ۱۰۲۳هـ نوشته بود این تاریخ احوال دوره اکبر کبیر و جهانگیر را احاطه می کرد یک نسخه خطی این تاریخ در کتابخانه بودلیان موجود است ۱۴

## ۲ - تاریخ حیدر ملک کشمیری:-

معروف ترین تاریخ بسلسله تواریخ کشمیر است و توسط یکی از رجال معروف عهد جهانگیر رئیس الملک حیدر ملک چا دوره در سال ۱۰۳۰ هـ برشته تحریر در آمده است بعلت این که مولف یکی از رجال معروف کشمیر بود و با یوسف شاه چک و جهانگیر رابطه نزدیکی داشته و شخصاً شاهد و ناظر وقایع و حوادث آن زمان بود در مورد تاریخ دوره اکبر و جهانگیر اهمیت زیاده دارد ۱۷.

## ۳ - تاریخ رشیدی:-

این تاریخ تالیف پسر خاله ظهیرالدین بابر ، میرزا حیدر دوغلت است که تامدت ده سال فرما نوای کشمیر بوده است

## ۴ - تاریخ سید علی متولی:-

مولف این کتاب پسر عموی امیر کبیر سید علی همدانی بود که نام ایشان سید تاجدار الدین سمنانی بود این تاریخ در عهد چک نوشته شد.

## ۵ - تاریخ کبیر کشمیر ( تحالیف الابرار ):-

این تاریخ تالیف محمد مسکین است و محتویست بر تاریخ کشمیر از آغاز تا سال ۱۳۲۱ هـ در مورد دوره سیکها بسیار مهم و مفید است

## ۶ - تاریخ کشتوار:-

مولف این کتاب پاندیت شیوجی بود که در دوره رنبیر سینگ وزیر بود این کتاب رادر همین دوره نوشت درین کتاب خانواده های حکمران کشتوار هدروه مذکور است سال تالیف این تاریخ ۱۹۳۸ بکرمی است

## ۷ - تاریخ کشمیر تالیف شاه محمد شاه آبادی:-

تاریخ کشمیر ترجمه " راج ترنگنی " تالیف پاندیت کلهن است اصل کتاب بزبان سانسکریت نوشته شده بود شاه محمد شاه آبادی آنرا بدستور اکبر کبیر در ۹۸۸ هـ ترجمه کرد در ۹۹۹ هـ عبد القادر بدایونی بدستور اکبر کبیر در آن تجدید نظر کرد و آنرا بصورت خلاصه ای در آورد



## ۸ - تاریخ کشمیری: .

حسن بن علی کشمیری در سال ۱۰۲۵هـ این تاریخ را نگاشته است اساس این کتاب راج ترنگنی بوده است و ادوار پیش از اسلام و بعد آنرا شامل می باشد.

## ۹ - تاریخ ملّا احمد: .

تاریخ فارسی کشمیر در کتاب خانه موزه لاهور بنام تاریخ ملّا احمد و جوددارد- ملّا احمد ملک الشعراى دربار سلطان زين العابدين بوده است این تاریخ یکی از تواریخ مهم دوره شاهمیریان بود.

## ۱۰ - تاریخ نادری: .

این تاریخ هم در دوره شاهمیری نوشته شد و ملا نادری آنرا با استفاده از منابع سانسکریت تالیف نمود این تاریخ راجع به دوره سلاطین کشمیر از آغاز تا عصر سلطان زين العابدين بُد شاه بود

## ۱۱ - تاریخ نافع: .

این کتاب تالیف محمد زمان متخلص به نافع است تاریخ نافع ضخیم ترین تاریخ کشمیر است که در آن احوال اولیاء و علماء هم مذکور است.

## ۱۲ - تاریخ هدایت: .

هدایت الله بن ملا عبدالحکیم کشمیری نویسنده معروف بود هدایت درین کتاب احوال افغانان را از ۱۱۳۵هـ تا ۱۲۰۷هـ نوشته است سال تالیف این کتاب معلوم نیست

## ۱۳ - تحقیقات امیری: .

مolf این تاریخ کشمیر خواجه امیر الدین پکلی وال بود اسم اصلی این تاریخ تحقیقات امیری است و این تاریخ در سال ۱۸۲۸م نوشته شده بود این تاریخ ممنویست بر تاریخ کشمیر از زمان باستان تا ۱۸۷۵م قسمت اول این کتاب در باره جغرافیای کشمیر اطلاعات زیادی دارد قسمت دوم تاریخ سیاسی کشمیر و قسمت سوم احوال صوفیای کشمیر دارد

#### ۱۴ - حشمت کشمیر:-

این تاریخ تالیف عبد القادر خان است که آنرا در سال ۱۲۳۵ هـ در محمد آباد ( بنارس ) برشته نگارش در آورد

#### ۱۵ - خلاصه التواریخ کشمیر:-

مolf این کتاب میرزا سیف الدین کشمیری که در دوره دوگه ها روزنامه نگار بود و در ۱۸۵۹م هـ فوت کرد خلاصه التواریخ کشمیر تاریخ معتبر دوره گلاب سینگ است طبق نویسنده ادب فارسی در پاکستان " میرزا سیف الدین در ۱۲۷۶ هـ حسب فرمان واجب الاذعان صاحب معلی ستان میجر جان هیچر صاحب بهادر تالیف نمود "

#### ۱۶ - راج درشتی:-

مolf این کتاب گنیش داس بدهره بود گنیش داس دو کتاب تاریخ بنام " چراغ پنجاب " و " چار باغ " مرتب کرد راج درشتی هم کتاب تاریخی است که در سال ۱۲۷۳ هـ درباره راجگان جموں و کشمیر نوشت ضمناً احوال محمود غزنوی و اکبر کبیر را هم آورده است آخرین راجه که درین کتاب مذکور است گلاب سینگ است که ریاست جموں و کشمیر را از انگلیسی ها بعوض هفت و نیم میلیون خریده بود.

#### ۱۷ - شاه نامه کشمیر:-

این تاریخ منظوم کشمیر بیپروی از شاهنامه فردوسی بتوسط عبد الوهاب شایق در دوره افغانان بسلك نظم کشیده شد

#### ۱۸ - گلدسته کشمیر:-

مolf این تاریخ باندیت هرگوپال بوده است که آنرا در سال ۱۸۸۲ میلادی بصورت تاریخ جامعی تالیف نمود

#### ۱۹ - گلزار کشمیر:-

مolf این تاریخ کرپا رام پسر جوالا سهای منشی رنبیر سینگ راجه جامو بوده است.

## ۲۰ - گوهر نامه عالم :-

این تاریخ در زمان شاه عالم دوم (۱۱۳۷ - ۱۲۲۱هـ) نوشته شده بود و اسم مولف این تاریخ ابوالقاسم بدیع الدین محمد اسلم منعمی بود

## ۲۱ - مجموع التواریخ:-

این تاریخ که بوسیله پاندیت بیربل کا جرو متخلص به وارسته در سال ۱۲۵۱هـ آغاز گردید و در سال ۱۲۵۲هـ به پایان رسید

## ۲۲ - منتخب التواریخ عاجز :-

مولف این تاریخ ناراین کول عاجز بود و در سال ۱۰۲۳هـ بعد از دوره عالمگیر بنگارش در آمد و بقول مولف این تاریخ خلاصه « تاریخ حیدر ملک» است

## ۲۳ - موجز التواریخ :-

اسم مولف این تاریخ میرزا سیف الدین است که آنرا در سال ۱۸۵۹م برشته تحریر آورد نام تاریخ مذکور در فهرست ایدنبرگ خلاصه التواریخ آمده است

## ۲۴ - مهاراج نامه:-

این تاریخ منظوم کشمیر است مولف این تاریخ ثنالله خراباتی در ۱۲۲۴هـ در کشمیر متولد شد خراباتی شاعر زبان فارسی، کشمیری، پنجابی و اردو بود مهاراج نامه تاریخ منظوم کشمیر است که پیروی از شاهنامه فردوسی نوشته است

## ۲۵ - نامه شاهان کشمیر و بهار ستان شاهی:-

”بهارستان شاهی“ نخستین تاریخ مستقلی است که راجع بکشمیر مستقیماً بزبان فارسی نوشته شده بود نویسنده آن احتمالاً ملا حسن قاری بوده است ۱۵ .

بنا بگفته دکتر آفاقی مولف این تاریخ بطور یقین معلوم نیست ولی گویا شخصی بنام سید مهدی کشمیری بوده است مولف این تاریخ دست پرورده شاه ابوالمعالی بود که دو سال قبل از حمله اکبر کبیر به کشمیر (۹۹۴هـ-ق) برای مدت کوتاهی فرمانروای کشمیر بود مولف این کتاب رابه جنگها و فتوحات شاه ابوالمعالی اختصاص داده است- ۱۶

این کتاب مشتمل است به تاریخ کشمیر از قدیم ترین ایام تا سال ۳۲۰۱ هـ (عهد جهانگیر) بعلمت اینکه نخستین تاریخ فارسی کشمیر است ارزش و اهمیت زیادی دارد.

## ۲۶ - نوادر الاخبار:

اسم مولف این تاریخ رفیع الدین احمد و تخلص غافل است این تاریخ در سال ۱۱۳۵ تالیف شد و شامل جمله ادوار راجه های کشمیر است.

## ۲۷ - واقعات کشمیر ( تاریخ اعظمی ):

مولف تاریخ فوق الذکر خواجه محمد اعظم دیده مری (م ۱۱۰۳هـ) شاگرد ملا عبد الحکیم ساطع بود و آثار متعددی در نظم و نثر گذاشت ولی باعث شهرت جاوید او واقعات کشمیر یا تاریخ اعظمی شده است این تاریخ که بنام محمد شاه تیموری (۱۱۳۱-۱۱۴۱ء) معنون شده است در سال ۱۱۳۸ آغاز گردید و در سال ۱۱۵۸هـ بانجام رسید

## ۲۸ - وجیز التواریخ:

این کتاب تالیف ملا عبد البنی خان نیاری بوده است که مورخ دوره دوگره بود در این کتاب، تاریخ مشتمل است از عهد عتیق تا عهد مصنف اسم مولف این تاریخ غلام نبی است

علاوه برآن بعضی از تواریخ عمومی و خصوصی نیز وجود دارند که تاریخ کشمیر را نیز در بر دارند.

این قبیل کتب تاریخی عبارتند از:

- ۱- تاریخ رشیدی
- ۲- منتخب التواریخ یا تاریخ بدایونی
- ۳- گلشن ابراهیمی یا تاریخ فرشته
- ۴- طبقات اکبری
- ۵- اکبر نامه ابو الفضل
- ۶- مجالس السلاطین
- ۷- تزک جهانگیری
- ۸- ظفر نامه شرف الدین علی یزدی
- ۹- ملفوظات تیموری
- ۱۰- تاریخ فیروز شاهی تالیف شمس سراج عقیف
- ۱۱- تاریخ مبارکشاهی یحییٰ بن احمد سرهندی

#### کتابنامه :

- ۱- آئین اکبری از ابو الفضل علامی مطبوعه لکهنو.
- ۲- ارمغان کشمیر از دکتر آفتاب اصغر ، مطبوعه لاهور ۱۹۹۳م.
- ۳- تاریخ کشمیر از سید محمود شاه آزاد .
- ۴- تاریخ نویسی فارسی درهند و پاکستان از دکتر آفتاب اصغر لاهور ۱۳۶۵ هـ ش.
- ۵- تاریخ نهضت اسلامی جموں و کشمیر از عاشق کاشمیری.
- ۶- جلوه کشمیر ، دکتر صابر آفاقی لاهور ۱۹۸۸م.
- ۷- حقائق جغرافیای جموں و کشمیر از جی ایم میر.
- ۸- دیوان حافظ ، ترجمه و شرح سید اصغر علی جعفری، مکتبه دانیال لاهور.
- ۹- راج ترنگنی ، از دکتر صابر آفاقی راولپندی ۱۹۶۳م.
- ۱۰- طبقات اکبری ، جلد سوم از محمد ایوب قادری لاهور ۱۹۹۱م.
- ۱۱- فهرست ریو .
- ۱۲- فهرست مخطومات عربی و فارسی از مرکز تحقیق کتابخانه دیال سینگ لاهور.
- ۱۳- فهرست نسخه های خطی فارسی پاکستان از محمد حسین تسبیحی لاهور.

- ۱۴- فہرست نسخہ های خطی کتابخانہ گنج بخش اسلام آباد.
- ۱۵- کشمیر اور اردو زبان کا تقابلی جائزہ از دکتہر یوسف بخاری.
- ۱۶- کشمیری اور اردو زبان کا تقابلی جائزہ ، مقالہ دکتہرہ ، محمد یوسف بخاری  
دانشگاہ پنجاب لاہور .
- ۱۷- کلیات اقبال ( فارسی ) اقبال اکیدمی پاکستان لاہور ۲۰۰۷ م.
- ۱۸- گلگت اور شنا زبان از دکتہر شجاع ناموس .
- ۱۹- گنجینہ آزر، فہرست نسخہ های خطی دانشگاہ پنجاب لاہور.
- ۲۰- مختصر تاریخ کشمیر، از محمد امین پاندیت ، مظفر آباد ۱۹۹۰ م
- ۲۱- مسئلہ کشمیر ، احمد شجاع پاشا، سنگ میل لاہور.
- ۲۲- مقدمہ راج ترنگنی ، صابر آفاقی راولپندی ۱۹۶۳ م.
- ۲۳- مقدمہ کشمیر ، سردار عبدالقیوم خان ، جنگ پبلشرز لاہور.
- ۲۴- مکمل تاریخ کشمیر محمد فوق، ویری ناگ پبلشرز.
- ۲۵- منتخب التواریخ ، بدایونی .

26- Sir Quaral Stain, Volume II(English Translation)'Raj  
Tarangni'

\*\*\*\*\*

## شعر فارسی امروز شبه قاره

صفدر حسین میرزا سیفی<sup>۱</sup>

### در منقبت امیرالمومنین حضرت علی (ع)

حیدرکرار بیشک سایه پروردگار  
داورت در دین دنیا دستگیر و دوستدار  
یاور هر بی امید و یار هر امیدوار  
مرتضی مولی المولی مر مغیث مورومار  
شاه مردان شیر یزدان قوت پروردگار  
لافتی الاعلی لاسیف الا ذوالفقار  
گوهر دریای سرمد جوهر کان قدیم  
عزت و توقیرشان داند خداوند عظیم  
نور اقدام روح اعظم مظهر ذات کریم  
ذات والایت بود نفس خداوند رحیم  
شاه مردان شیر یزدان قوت پروردگار  
لافتی الاعلی لاسیف الا ذوالفقار  
بحر عالم بادبان کشتی طوفان توئی  
مالک امر سلیمان شاه انس و جان توئی  
انبیا و اوصیا را رحمت یزدان توئی  
روز محشر بخش مارا والی غفران توئی  
شاه مردان شیر یزدان قوت پروردگار  
لافتی الاعلی لاسیف الا ذوالفقار  
هر دو عالم خاک در گاه تو شیر کبریا  
عرش باشد پست باجاه تو شیر کبریا  
عرش وطوبی پست در راه توشیر کبریا  
شام دنیا روشن از ماه تو شیر کبریا  
شاه مردان شیر یزدان قوت پروردگار  
لافتی الاعلی لاسیف الا ذوالفقار  
مطلع ناد علیا ینفقون و هل اتی  
مقصد من کنت مولا مظهر ثم اهتدی  
مجمع انا فتحنا قل کفی و انما  
کرد خالق خلق جمله عالمین بهر شما  
شاه مردان شیر یزدان قوت پروردگار  
لافتی الاعلی لاسیف الا ذوالفقار  
ضیغم یزدان وصی مصطفی یعسوب دین  
واقف علم لدنی واصف حق الیقین  
تاجدار اهل اتی مسند نشین یاوسین  
صاحب اسرار علم اولین و آخرین

شاه مردان شیر یزدان قوت پروردگار  
 لافتی الاعلی لاسیف الا ذوالفقار  
 از خداوند جهانت باد صلوات و سلام  
 اجر هر طاعت گروه دشمنانت را حرام  
 شاه مردان شیر یزدان قوت پروردگار  
 لافتی الاعلی لاسیف الا ذوالفقار  
 والی ملک ولایت توئی شاه مرسلان  
 آستانت آسمان و آسمانت آستان  
 مولدت بیت المعظم قاب و قوسین مکان  
 شاه مردان شیر یزدان قوت پروردگار  
 لافتی الاعلی لاسیف الا ذوالفقار  
 بوترابت تالقب شد ای شه عالیجناب  
 آفتاب از تاب عکس رویی تابانت بناب  
 ذکر تو بر هر زبان تعویذ جانهای مصاب  
 شاه مردان شیر یزدان قوت پروردگار  
 لافتی الاعلی لاسیف الا ذوالفقار  
 از قدم تا فرق سر غرق گناهم یا علی  
 چاکری از چاکران بارگاهم یا علی  
 غرق آبم بنگر و حال تباهم یا علی  
 شاه مردان شیر یزدان قوت پروردگار  
 لافتی الاعلی لاسیف الا ذوالفقار  
 مرحبا ای ابن عم مصطفی زوج بتول  
 دشمنانت را نباشد در جنان اذن دخول  
 ذات پاکت برتر از مدح و ثنای من یقول  
 شاه مردان شیر یزدان قوت پروردگار  
 لافتی الاعلی لاسیف الا ذوالفقار  
 مقصد کون و مکان مقصود ذات ذوالمنن  
 عالم اسرار فرقان عامل فرض و سنن  
 قلعه کن لشکر شکن ضرغام کش صمصام زن  
 شاه مردان شیر یزدان قوت پروردگار  
 لافتی الاعلی لاسیف الا ذوالفقار  
 نوبهار بوستان دین توئی شیر خدا  
 شمع راه کاروان دین توئی شیر خدا  
 باغ دین و باغبان دین توئی شیر خدا  
 آفتاب آسمان دین توئی شیر خدا  
 شاه مردان شیر یزدان قوت پروردگار  
 لافتی الاعلی لاسیف الا ذوالفقار



کئی توانم یاعلی وصف ترا املاکنم      نیستم روح الامین تامدح تو انشا کنم  
در تولای تو شاها صبح را امساکنم      من شوم کافر اگر حبت زدل اخلاکنم

شاه مردان شیر یزدان قوت پروردگار

لافتی الاعلی لاسیف الا ذوالفقار

حمد حق مدح ترا و نعت پیغمبر کنم      منبری بهر ثنا خوانیت از افسر کنم  
منبری آراست من تقلید آن سرور کنم      من نظر با چشم تر بر حضرت داور کنم

شاه مردان شیر یزدان قوت پروردگار

لافتی الاعلی لاسیف الا ذوالفقار

السلام ای سایه ات خورشید رب العلمین      السلام ای پایه ات عرش آستان کرسی نشین  
السلام ای پایه ات مهر نبوت را نگین      بر تو صلوات از خدا و مصطفی و زاهل دین

شاه مردان شیر یزدان قوت پروردگار

لافتی الاعلی لاسیف الا ذوالفقار

السلام ای هادی و رهبر امیر المومنین      السلام ای فاتح خیبر شه دنیا و دین  
السلام ای ساقی کوثر شفیع المذنبین      السلام ای مصحف ناطق امام سابقین

شاه مردان شیر یزدان قوت پروردگار

لافتی الاعلی لاسیف الا ذوالفقار

السلام ای مولد تو قبله ارباب دین      السلام ای مرقد تو کعبه خلد برین  
السلام نائب حاه و یسین مبین      السلام ای نور مطلق نفس ختم المرسلین

شاه مردان شیر یزدان قوت پروردگار

لافتی الاعلی لاسیف الا ذوالفقار

قلب «سیفی» در طپان آورد لطفی کن شها      بینوایی در فغان آورد لطفی کن شها  
درد دنیا ناگهان آورد لطفی کن شها      جان بلب شرم جهان آورد لطفی کن شها

شاه مردان شیر یزدان قوت پروردگار

لافتی الاعلی لاسیف الا ذوالفقار

\*\*\*

## سالروز شاهنامه فردوسی

منم آن گلی بوی خوش می دهم  
منم عاشق خوش بیان و رقم  
منم خاور و هر کمال عجم  
ز غزنی و طوس و عراق و عجم  
ولی پارسی را کجا بود حشم؟  
حکایات فرهنگ زنده عظیم  
که یادی کنند از زمان اهم  
که بینم چسان مهر ورزند بمن  
که خوشتر بود رنگ پاییز ما  
عجم زنده کردم بدین پارسی

منم بلبل فارس و خوش بیان  
منم دل ربای کوی دلبری  
منم اهل صدق مقال و قلم  
ز قاموس من نفع بردند همه  
هزار داستان بلبلان گفته اند  
ز شاهنامه زنده شد ایران زمین  
خجسته بود روز شاهنامه این  
روانم ز طوس آمده بهر دید  
به فارس بود هم گل و لاله ها  
بسی رنج بردم در این سال سی

\*\*\*

## صدیق تاثیر<sup>۲</sup>

### مشق سخن

ز هر حرفم نزاکت می تراود  
ز چشمانش قیامت می تراود  
کزین نغمه، محبت می تراود  
ز دیوارم چه وحشت می تراود  
ز گُفرم هم عبادت می تراود  
زهر شعرم ریاضت می تراود  
بگو آمین، اجابت می تراود

ز شعرم رنگ جدّت می تراود  
بلای قامتش محشر سرا پا!  
مدار این دل ز سوز عشق خالی  
عجب ویرانی بر بام و در هست!  
اگرچه سجده ها کردم بُتان را  
بسا مشق سخن کردم به هر دم  
ز دل خیزد دعا تاثیر تو هم؛

۱- فارسی گوی مقیم اسلام آباد / راولپندی

۲- فارسی گوی ساکن شیخوپوره

دکتر رئیس احمد نعمانی<sup>۱</sup>

## تاریخ وفات پروفیسور امیر حسن عابدی دانشمند سرشناس فارسی در هند

دریغا	امیر حسن عابدی	به عمر نود سالگی فوت شد
اساتید	را، اوستاد مهین	در آموزش فارسی، فوت شد
شناسنده	قدر اهل هنر	شرف دار دیده وری فوت شد
معلم،	محقق، نویسنده ای	ادیب زبان دری فوت شد
نوشت	آنکه صدها مقال و کتاب	به اردو، و هم فارسی فوت شد
نگهدار	فرهنگ ایران زمین	در این کشور هندویبی فوت شد
در	روزنامه بخواندم رئیس	که آن صاحب آگهی فوت شد
تفکر	نمودم هماندم به سال	که آن مرد خوش طبع کی فوت شد
دلم	گفت : با « سی ویک آه » گو:	« امیر حسن عابدی فوت شد»
	$۱۸۶ = ۳۱ + ۶$	(۱۴۳۲ هـ - ۲۰۱۱ م)

عظمی زرین نازیه<sup>۲</sup>

## سردار

گشتم	برای وصل به دیر و کنشت وکوه	لطف وصال یار سردار یافتم
هر شب	نماز و روزه و سجده، قیام هست	دیشب شمیم نافه اسرار یافتم
یک سُبْحَه	و کتاب و مُصلی بدست بود	دیوانه گفت دولت ابرار یافتم
گفتند	جنس خوب که ارزان نمی دهند	دام متاع عمر و دیدار یافتم
دارم	دلی که درد دلی داشته هنوز	دام بده که جاده پُر خار یافتم

۱- سراینده مقیم علیگره (هند)

۲- بخش فارسی دانشگاه پنجاب - لاهور

## سری از اسرار

ما نمی خواهیم جز دیدار یار  
با کسی الفت نمی گیرد دلم  
بر سرم هر آنچه می آید الم  
در ستیزم با هوای نفس خویش  
بردباری پیشه کن ای دانشا  
بهر آن روح و روان بیمار یار  
روز و شب ، هر ساعتی افکار یار  
می کشم چون گشته ام حیدار یار  
چون برایم رهنما افکار یار  
تا بفهمی سری از اسرار یار

\*\*\*

بشیر سیتایی<sup>۲</sup>

## ای نگار من

جانان و جان جان توئی ، ای نگار من  
در بزم باده نوشان می یابم یقین زیست  
در خانه ام خیال تو باشد مرا انیس  
چو در زمین شعر بگویم خصال حُسن  
سرشد سفید، تاب تن و هوش دل برفت  
هرگز بدر نمی شود از دل هوای عشق  
تابنده است بزم محبت بنام تو  
بنگر «بشیر» است یکی حرف ناتمام  
هم سود، هم زیان توئی ، ای نگار من  
ساقی مهربان توئی ، ای نگار من  
در دشت سائبان توئی ، ای نگار من  
هر حال بر زبان توئی، ای نگار من  
درد دل جوان توئی ، ای نگار من  
دل را مزاج دان توئی، ای نگار من  
ای ضامن امان توئی، ای نگار من  
تکمیل داستان توئی ، ای نگار من

\*\*\*

۱- سراینده ساکن تری میرواه خیرپور میرس .

۲- سراینده ساکن دادو ( سند )

## می بینم

کاروان زخم پیا، خاک بسر می بینم  
این نظاره نتوان دید، مگر می بینم  
چار سو رقص کنان، برق و شرر می بینم  
شر پسندان را مگر، شیر و شکر می بینم  
در شب تار، من آثار سحر می بینم  
رهزنان راهمه، در شکل خضر می بینم  
بی فغان شب و بی آه سحر می بینم  
باغبان ها همه، محروم ثمر می بینم  
محفل عصر روان، زیر و زبر می بینم

رهبران را همه، بی ذوق سفر می بینم  
قوم گریان همه، بادیده تر می بینم  
ای خداوند! چه انجام گلستان باشد  
داعی خیر همه، دست و گریبان شده اند  
غم مکن، خاتمه دور ستم نزدیک است  
می نمایند مسیحا، همه قاتل امروز  
حیف در حیف، درین دور، حیات مسلم  
دزد پُر دامن و مسرور نظر می آیند  
می نمایند به هر سمت، فراعین جدید

دیده ام پیش ازین هم، رُخ حالات جلال

لیک امروز با انداز دگر می بینم

شکور علی انور<sup>۲</sup>

## تفاوت میان شریعت و طریقت

که عرفان دین آن شناختن بود  
طریقت که روح و ریحان بود  
شریعت عبادت است طریقت نیاز  
سکون و مسرت و راحت نماست  
کند محو هر دم شرک و صنم  
طریقت که تسلیم و تائید بود  
طریقت بود تعویل اسلام و دین  
طریقت که مطلوب عشق و حضور  
«طریقت به جز خدمت خلق نیست»<sup>۳</sup>

شریعت و طریقت جدا تن بود  
شریعت لباسهای انسان بود  
شریعت وضو است طریقت نماز  
شریعت سرور دل انبیاء است  
شریعت نظام عدل و حکم  
شریعت فروزان توحید بود  
شریعت بود تکمیل احکام دین  
ز شرع مبین منع فسق و فجور  
شریعت فقط دستار و دلق نیست

۱- سراینده مقیم بهاولپور

۲- سراینده مقیم گلگیت

۳- سعدی شیرازی

طریقت درخشان راهی بود  
طریقت در آن روح عالی بود  
طریقت کند عام رسم و هنر  
طریقت حظوظ ثبات آمدند  
طریقت که معراج انسان بود  
طریقت بصیرت است معمور مهر  
طریقت کند از وهم‌ها دور  
ز طرز طریقت عرفان فروغ  
رخ زلف خم را طریقت ردا ست  
طریقت شجرهای بر و بار بود  
طریقت است اثمار کشف ولی  
طریقت رمزهای کاف و نون بود  
طریقت بقای امامت شناس  
طریقت وصال است دیدار و سیر  
لطف طاعتی در طریقت بود  
غم جان جانان طریقت نمود  
مهر و شد به خلوت طریقت درست  
طریقت است تجلی ذات و صفات  
طریقت سامان اناالحق بود  
طریقت ز رعنائی نفس است فرار  
طریقت گلستان براهیم طلب  
ضبط نفس و شیطان طریقت بود  
طریقت فتوحات قلب سلیم  
طریقت است مقصود حق‌الیقین  
طریقت به آداب عرائض عیان  
طریقت بجا گفت مخزن گوهرم  
به شرف طریقت بنده ابرار گشت  
فیوض حقیقت به طریقت مآب  
طریقت درو شیطان مردود شد  
طریقت که عنده علم الکتاب

شریعت همه ترک مناهی بود  
شریعت که جسم مثالی بود  
شریعت کند ختم شور و شرر  
شریعت اصول حیات آمدند  
شریعت که محبوب سبحان بود  
شریعت بصارت است نور نظر  
شریعت کند از عصیان‌ها دور  
ز شرع نبی فیض یزدان فروغ  
دل دردمند را شریعت دوا ست  
شریعت فقط مثل گلزار بود  
شریعت است آثار وحی جلی  
شریعت ز اوضاع قانون بود  
شریعت نظام خلافت شناس  
شریعت به خوف و رجا مستتیر  
شرف بندگی در شریعت بود  
کسب رزق و آرام شریعت نمود  
امور خلق از شریعت درست  
شرع است اصول حیات و مامت  
شریعت میزان طریقت بود  
شریعت بود حسن قول و قرار  
شریعت است انداز تسلیم رب  
روش‌های اسلام شریعت بود  
شریعت که اشکار ره مستقیم  
شرع است شناسای علم‌الیقین  
شریعت بود چون بار گران  
شریعت همی گفت درخشان منم  
ز طاعات شریعت خودی خوار گشت  
ز شرع مبین تو گردن متاب  
شریعت درو عقل مسدود شد  
شریعت «انور» است ز امّ الکتاب

\*\*\*\*\*

# گزارش و پژوهش





### درگذشت دکتر سید امیر حسن عابدی در دهلی

دکتر عابدی استاد ممتاز دانشگاه دهلی که در واقع سه نسل از استادان زبان و ادبیات فارسی را طی شصت سال اخیر تربیت نمود، در دهلی در نود سالگی به رحمت ایزدی پیوست. استاد دکتر عابدی در سال ۱۹۲۱م در شهر غازی پور (استان متحد سابق / اترپردیش کنونی) متولد گردید. وی آموزشهای ابتدائی و متوسطه را در بنارس و لکهنو بپایان رسانید و در سال ۱۹۴۵م به اخذ دکترای ادبیات فارسی از دانشگاه آگرا نائل گردید. در مرحله اول سالها در دانشکده سینت استفن وابسته به دانشگاه دهلی به تدریس پرداخت و در همین اثنا در ۱۹۵۵ با استفاده از دعوت دانشگاه تهران با تهیه پایان نامه تحقیقی دیگر دانشنامه دکتری از آن دانشگاه نیز اخذ نمود. از ۱۹۵۹م به هیات علمی دانشگاه دهلی پیوست و تا افتخار بازنشستگی به تدریس مشغول بود. یکی از فضائل علمی استاد عابدی تسلط کامل به زبان سانسکریت و برگردان چندین متون سانسکریت به فارسی و نشر آن بوده است. استاد عابدی در دهها همایشهای داخلی استادان زبان و ادبیات فارسی حضور بهم رسانیده موجب ترویج فارسی در هند بوده و همچنین در کنگره های علمی ایران، پاکستان، افغانستان و کشورهای عربی مقاله های پژوهشی را ارائه داد. استاد عابدی از طرف دولت هند، ریاست جمهوری هند و موسسه غالب دهلی جوایزی متعدد دریافت داشتند. کتابهای تألیف، ترجمه و تصحیح شده استاد عابدی دهها و شمارگان مقاله های علمی بالغ بر دویست مقاله تخمین گردیده است که در مجله های علمی و در مجموعه مقالات همایشهای ملی و بین المللی چاپ و نشر گردیده است. برخی آثار علمی دکتر عابدی به قرار زیر است:

- ۱ - نمایش نامه سانسکریتی «ویکرم اوروش» ترجمه به فارسی، دهلی نو، ۱۹۵۹م.
- ۲ - تصحیح و انتشار متن نمایشنامه «گلزار حال» طلوع قمر معرفت، علیگر ۱۹۶۱م.

- ۳ - تصحیح و تعلیق مثنویات فانی کشمیری، سرینگر، ۱۹۶۴م.
- ۴ - تصحیح و ترجمه فارسی « یوگاواشینا » (درباره فلسفه هندوئی) علیگر ۱۹۶۸م.
- ۵ - تصحیح و تحشیه « منتخب اللطایف » چاپ بنیاد فرهنگ ایران تهران، ۱۹۷۱م.
- ۶ - تصحیح تاریخ سلاطین صفویه ایضاً ۱۹۷۳م.
- ۷ - تصحیح داستان پدماوت (داستان عرفان هندی به فارسی) ایضاً ۱۹۷۲م.
- ۸ - تصحیح متن و ترجمه فارسی کتاب سانسکریت ، پنجاکیانہ؛ علیگر ۱۹۷۳م.
- ۹ - تصحیح و تعلیق مثنوی سوز و گداز نوعی خوششانی که شبیه مثنوی وامق و عذرای عنصری بلخی است، بنیاد فرهنگ ایران - تهران ۱۹۷۰م.
- ۱۰ - تصحیح داستان مینالورک (مثنوی عصمت نامه ) مرکز تحقیقات فارسی ایران و هند، دهلی نو، ۱۹۸۵م.
- ۱۱ - ضمیمه مثنوی تاریخی تغلق نامه امیر خسرو دهلوی (م ۷۲۵هـ) انجمن ایران و هند، دهلی نو، ۱۹۷۵م.
- ۱۲ - تصحیح ترجمه فارسی داستان های سانسکریتی کتھاسریت ساگر(بحر الاسمار) علیگر، ۱۹۸۶م.
- ۱۳ - مطالعات ادبیات فارسی هند ( مقالات فارسی شناسانه به اردو) دهلی نو ۱۹۸۴م .
- ۱۴ - احوال و آثار و سبک ابو طالب کلیم کاشانی (اردو) دهلی نو
- ۱۵ - گفتارهای پژوهشی در زمینه ادبیات فارسی نوشته دکتر امیر حسن عابدی، گردآوری دکتر سید حسن عباس، تهران، ۱۳۷۷.
- ۱۶ - مقالات عابدی (مجموعه مقاله های دکتر عابدی) تدوین دکتر سید اظھر شیر، پتنه (هند) ۱۹۹۱م.
- استاد دکتر عابدی همواره از خوانندگان محترم «دانش» بوده اند و از بدو انتشار یکی از نویسندگان معظم نیز می بود. ولی فقط دو مقاله باعنوان یک بیاض نادر شعر فارسی (ش ۱) ۲ - سیاحت نامه ساعی (ش ۴۱) در اولین دو

دهه انتشار از ایشان در دانش چاپ و منتشر شده که مایهٔ صد افتخار این نشریهٔ علمی پژوهشی می باشد.

صاحب این قلم بالغ بر در حدود سه دهه به شخصیت علمی و ادبی استاد عابدی ارادت داشت که با حسن اتفاق در چند سال پیش در همایش بین المللی در تهران توفیق ایزدی رفیق اینجانب بشد و آرزوی دیرینه دیدار مشارالیه برآورده شد. در مراسم افتتاحیه اینجانب به نمایندگی هیات پاکستانی سخنانی ایراد کرد. و در تنفس و پذیرایی معارفه به عمل آمد. استاد با اشتیاق و بزرگواری فرمود که چهارمین دهه است که من در گردهم آیی و همایشهایی در تهران شرکت می کنم و تا بحال با شما ملاقات نشد. برای من مختصری دربارهٔ مسئولیتهایی تاکنون داشته اید ، بازگو کنید. اگرچه جنبهٔ خودستایی درمیان بود ولی امثال امرهم لازم بود من در سه چهار جمله درباره مدیریت مجله های علمی پژوهشی فارسی زبان هلال کراچی ، پاکستان مصور اسلام آباد و دانش اسلام آباد و وسط آن دهه ها ریاست ادارات و مدیریت کل وزارت ارشاد دولت فدرال پاکستان را متذکر شدم. استاد عابدی با کمال بزرگ منشی در حضور عده ای از ایران شناسان کشورهای مختلف فرمودند که « شما در زندگی خود نقشهای عمده ایفاء کرده اید ما از روز اول ، فقط یک خط را داریم دنبال می کنیم».

واقعیت اینست که استاد دکتر عابدی یک نمونه کامل استاد، محقق ، پژوهشگر و زبانشناس درحوزهٔ شبه قاره بودند، و فقدان ایشان در محافل علمی ایرانشناسی کاملاً محسوس می گردد. ما درگذشت استاد دکتر عابدی به خانواده آن فقید سعید، شاگردان ایشان و همکاران دانشگاهی صمیمانه تسلیت می گوئیم . از بارگاه قادر متعال آمرزش و بخشایش آن مرحوم را خواستاریم.

## ارتحال دکتر صابر آفاقی

آقای دکتر صابر آفاقی استاد متقاعد ادبیات اردو و فارسی در دانشکده دولتی مظفر آباد (کشمیر آزاد) در ۷۸ سالگی بدرود حیات گفت.

وی در زبانهای اردو، فارسی، پنجابی و گوجری شعر می سرود و دارای دهها اثر بزبان اردو در زمینه تاریخ، نقد و بررسی و ترجمه بوده. وی در ۱۹۶۸م با بورس دانشگاه تهران برای گذراندن دوره دکتری ادبیات فارسی به ایران رفت و با تهیه پایان نامه به موضوع تصحیح و مقدمه تاریخ کشمیر راج ترنگینی ترجمه فارسی ملا شاه محمد شاه آبادی در ۱۹۷۲ فارغ التحصیل گردید. تاریخ کشمیر نامبرده در ۱۳۵۳ ش توسط مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد/ راولپندی منتشر گردید و در محافل کشمیر شناسی و مطالعات تاریخ مورد استفاده قرار گرفت و از آثار دیگر چاپ شده مرحوم آفاقی « اقبال و کشمیر » نقشهای رنگ رنگ و شهر تمنا نام دارد. در کار ترجمه می توان ترجمه قصاید غالب را نام برد. ایشان با اینکه فارغ التحصیل دانشگاه تهران بود به فارسی نویسی کمتر توجه داشت. یک مقاله با عنوان حافظ شیرازی به عنوان «مروج اخلاق» در شماره ۲۳ فصلنامه دانش از وی منتشر گردیده بود. تعداد مقاله های ادبی چاپی وی به صد مقاله در داخل و خارج کشور تخمین زده شده است. ماده تاریخ تصحیح ترجمه فارسی راج ترنگینی سروده وی بدین قرار است:

تاریخ صحیحش را از «راج ترنگینی»

۹۴۴+۱۳۵۱ش

صابر تویفیزا «تز» بر جمع که تا بینی

۴۰۷

انتصاب کتاب را « به ملت چربدست و تر دماغ کشمیر » نمود. ما به خانواده، شاگردان و همکاران آن فقید صمیمانه تسلیت می گوئیم.

مدیر فصلنامه دانش

## کتابهای تازه

## ۱- آگاهی سید امیر کلال (م ۷۷۲ هـ / ۱۳۷۰ م)

تصنیف (به فارسی) مولانا شهاب الدین ترجمه و مقدمه محمد نذیر رانجها ناشر الفتح پبلی کیشنز راولپندی ۲۰۱۰م به فهرست مطالب نگاهی می اندازیم تقریظ، حرف آغاز مقدمه حاوی شرح حال مختصر باب اول دارای هشت فصل ، باب دوم نیز حاوی شش فصل می باشد. در حرف آغاز مترجم به آگاهی می رساند که نخستین دفعه این کتاب در بخارا ۱۳۲۸ هـ ، دفعه دوم با تصحیح دکتر غلام مصطفی خان در کراچی ۱۴۲۶ هـ چاپ گردید. ترجمه مختصر اردوی آن توسط دکتر محمد ریاض (م ۱۹۹۴م) به راولپندی چاپ خورده بود. مترجم محترم ترجمه آگاهی سید امیر کلال را از فارسی به اردو انجام داده و جهت تسهیل خوانندگان به ابواب و عناوین اهتمام ورزیده است که عبارتند از احوال و مناقب حضرت سید امیر کلال (احوال ابتدایی ، سلوک باطنی، کرامت ها، شهرت خاصه ، قبولیت تامه، وصیت امیر کلال، صاحبزادگان ایشان و ارتحال ایشان . باب سوم درباره احوال فرزندان حضرت امیر کلال می باشد.

## ۲- تاریخ مختصر زبانها و ادب (زبانهای منطقه ای پاکستان)

اخیراً فرهنگستان زبان ملی - پاکستان چند کتاب مجزا در موضوع تاریخ مختصر زبانها و ادب زبانهای منطقه ای پاکستان چاپ و منتشر نموده که در زیر به طور مجمل درج می شود .

ردیف	عنوان	نویسنده	ناشر	سال نشر	صفحات	بها روپیه
۱	مختصر تاریخ زبان و ادب پنجابی	حمیدالله هاشمی	افتخار عارف	۲۰۰۹	۴۰۹	۲۱۰
۲	مختصر تاریخ زبان و ادب سندھی	سید مظهر جمیل	افتخار عارف	۲۰۰۹	۵۸۰	۲۸۰
۳	مختصر تاریخ زبان و ادب سرائیکی	دکتر سجاد حیدر پرویز	افتخار عارف	۲۰۰۹	۵۲۵	۲۶۰

۴	مختصر تاریخ زبان و ادب پشتو	حنیف خلیل	افتخار عارف	۲۰۰۹	۳۹۳	۲۰۰
۵	مختصر تاریخ زبان و ادب بلوچی	دکتر شاه محمد مری	افتخار عارف	۲۰۰۹	۳۵۸	۱۹۰
۶	مختصر تاریخ زبان و ادب براهوئی	افضل مراد	افتخار عارف	۲۰۰۹	۲۲۴	۱۳۰
۷	مختصر تاریخ زبان و ادب گلگت بلتستان	دکتر ممتاز منگلوری	افتخار عارف	۲۰۰۹	۲۶۵	۱۴۰

شمارگان هریک از کتابهای فوق الذکر ۵۰۰ نسخه و بزبان اردو نشر شده. نشانی ناشر مقتدره قومی زبان ، ایوان اردو ، پطرس بخاری رود ، ایچ ۸ / ۴ اسلام آباد پاکستان می باشد.

۳- **خوشبو سفر مین هـ** ( مجموعه حمد ، نعت ، منقبت و سلام به اردو . ناشر نقش گر پبلی کیشنز راولپندی  
با پیشگفتار آقای محمود امیر گل وابسته فرهنگی و مسئول خانه فرهنگ ج.ا.ایران راولپندی و ۳ تن از شخصیت ادبی دکتر راشد حمید، دکتر ارشد محمود ناشاد و دکتر نثار ترابی در پیشگفتار می خوانیم « شعرای گرامی که خداوند منان به آنها توفیق داد تا زیبایی ها و ظرافت های مختلف مخصوصاً انسانهای معصوم را از دهان و قلمشان بازگو و ثبت نمایند جای شکر فراوان است و اما در شعر وصف حماسه انقلاب اسلامی و رهبر عظیم الشان حضرت امام خمینی به این منظور دارای ارزش والایی است....  
انتساب مجموعه شعری حاضر « به مسافران راه کربلا که بوی خوش آنها حتی امروز هم جاری است » گردیده.

۴ - **داکتر انعام الحق کوثر: حیات و خدمات** (اردو) گردآورنده دکتر محمد احتشام الحق، ناشر اداره تصنیف و تحقیق بلوچستان، کویته ، بها ۳۰۰ روپیه ، ۲۰۰۸م

شرح حال و آثار دکتر کوثر در صدر کتاب در ۶۸ صفحه درج گردیده که شامل فهرست کامل دهها کتاب و صدها مقاله که در زبانهای مختلف از جمله

فارسی اردو ، انگلیسی و سایر زبانها طی پنجاه و پنج سال اخیر از دکتر کوثر منتشر گردیده ، فهرست مفصلی به دست داده شده . در کتاب پنجاه نفر از اهل قلم معاصر از جمله پرفسور انور رومان ، خورشید احمد گیلانی، طاهر محمدخان، خاطر غزنوی و سایرین درباره خدمات علمی ایشان نظرات خود در چند صفحه تبیین داشته اند. غیر از تاریخ و فرهنگ و ادب بویژه راجع به بلوچستان ، دکتر کوثر دهها کتاب و مقاله در موضوع سیرت النبی ، نهضت استقلال طلبی، اقبالشناسی و بلوچستان چاپ و نشر نموده است. ایشان یکی از قدیمی ترین فارسی نویس است که برای مجله های هلال (کراچی) پاکستان مصور اسلام آباد و دانش اسلام آباد دهها مقاله تهیه کرده و هیات مدیره به چاپ آن اقدام کرده است.

#### ۵- در آئینه باز هـ ( در آئینه باز است ) اردو

تألیف محمد سهیل عمر (مدیر اکادمی اقبال پاکستان)

چاپ اول ، ۲۰۰۹م ، شمارگان ۱۰۰۰ نسخه ، ۲۲۸ص ، بها ۲۵۰ روپیه

اقبال شناسی - بررسی زندگانی و اندیشه های اقبال که طی هشت دهه اخیر مقاله ها و کتابهای فراوانی بنگارش درآمده ولی برخی از گوشه های تازه اقبال شناسی باز در کتابهای اخیر به آگاهی اقبال دوستان می رسد: در پیشگفتار، نویسنده کتاب حاضر درباره باز سازی اندیشه های اقبال و مدتهایی بررسیهایی در این موضوع داشته سخن گفته است و هدف تألیف را پاسخگویی به اعتراض های نسبت به اندیشه های اقبال وانمود کرده است . چهار مقاله مختصر با عنوان علامه اقبال یک روز زندگانی ، بررسی اعتراض هایی به شخصیت اقبال ، اسلام و اقبال و اقبال و پاکستان . در دنبال آن تحلیل و تجزیه هایی متعدد شامل خطابه ریاست تشکیل جدید الهیات اسلامیه ، خطبات اقبال : پرسشهای اساسی ومباحث دیگر شایان توجه است. در بدو آغاز متن مصاحبه ایکه آقای ممتاز حسن در ۱۹۵۷م با علی بخش خدمتگزار علامه اقبال در موضوع اشتغالات روزانه عادی اقبال انجام داده بود، درج گردیده برخی خصایص شمرده شده شامل اقامه نماز فجر تا تهجد، تلاوت قرآن مجید، حرفه وکالت دادگستری ، فکر شعر، در محفل دوستان ، سرگرمی ها وسایر آن می باشد. یکی التزام که در پذیرش وکالت دعاوی توسط اقبال این بود که در اول برج چند محاکمه هایی که حق الزحمه معادل در حدود ۵۰۰ روپیه می شد می پذیرفت . بعداً با

مراجعین جدید معذرت می خواست . توضیح این موضوع را علی بخش به کفاف بودن هزینه های عادی زندگی در ماه قلمداد نمود.

۶- **رگ تاک** (مقاله های تحقیقی و تنقیدی) اردو، مولف دکتر علی کمیل قزلباش، ناشر قلات پبلیشیرز کوئته، شمارگان ۵۰۰ نسخه، بها ۲۵۰ روپیه، ۲۰۱۰م، ۲۷۰ ص.

مؤلف مجموعه مقالات را به پنج عنوان به طور سخن شال (اسم قدیمی منطقه کوئته) کشید حرف، باز نامه، کرب و بلا، برگ لاله. اساساً مقاله هایی درباره شعر اردو و ادب پشتو در بلوچستان، روانکاوی فرهنگی ما و بحران ادب و مسئولیتهای ادیب و جامعه، در باره برخی از گوشه های اقبال شناسی، مرثیه سرایی به اردو و شعر معاصر برخی شاعران گرد آورده است. وی دانش آموخته دانشگاه تهران است. ولی مجموعه حاضر مقاله هایی درباره فارسی که در فصلنامه دانش منتشر گردیده، درج نموده است.

۷- **گوهر یکتا**: احمد یارخان یکتا خوشابی (م ۱۱۴۷ هـ / ۱۷۳۴م) احوال و آثار، اصلیت دیوان مطبوعه انتخاب نظم و نثر، عارف نوشاهی، ناشر الفتح پبلی کیشنز راولپندی.

دکتر مظهر محمود شیرانی در سرسخن به عنوان «ارمغان علم» خاطر نشان ساخته که سال گذشته دیوان یکتا خوشابی که وظیفه تصحیح آن را سه تن از اعضای هیات آموزشی گروه فارسی دانشکده خاورشناسی انجام داده بودند، در ضمن مطالعه به این نتیجه رسیده بودم که شاعر حتی یک دفعه تخلص خود یکتا بکار نبرده بود و همیشه احمد یار تخلص آورده. همچنین شاعر نامبرده بعد از تهاجم نادر شاه افشار به قید حیات بود در حالیکه یکتا خوشابی نیم قرن پیش می زیسته. گرد آورنده محترم در پیشگفتاری به اردو و فارسی به عنوان باعث تالیف آنکه همین موضوع را به نحوه دیگری تبیین نموده نگاهی به فهرست مندرجات می اندازیم. احوال و آثار یکتا خوشابی (صص ۲۱ - ۶۰) اصلیت دیوان چاپی منسوب به یکتا (صص ۶۵ - ۱۱۴) انتخاب کلام یکتا (صص ۱۱۹ - ۱۵۹) انتخاب نثر یکتا (صص ۱۶۱ - ۱۶۵) فهارس اعلام (صص ۱۶۹ - ۱۸۱) عکسها (صص ۱۸۱ - ۱۹۱)

بیت زیر یکتا خوشابی زینت بخش سرآغاز کتاب قرار دارد

**دردی اگرت هست به تحقیق، به تقلید**

**چاکی به گریبان زن و خاکی به سرانداز**

۸- **مقتل لهوف** (سندهی) تاریخ مختصر واقعه کربلا نوشته علامه سید رضی الدین علی بن طاوس الحسینی ترجمه میرزا عباس علی بیگ «عباس» (م ۱۹۹۹) تدوین صفدر حسین میرزا سیفی، ناشر عباس پبلی کیشنز تندو آغا حیدرآباد سند، بها جهت توزیع در راه حسین (ع) قطع جیبی، ۱۴۳ص.



متن کتاب با دو پیشگفتار آغاز می شود ، دنبال آن شرح حال مترجم کتاب و سبب تالیف آمده جمعاً متن شامل ۳ باب است که در آن شهادت سید الشهداء و رفیقان با وفای معظم له تبیین گردیده است. در بدو آغاز کتاب درج شده که این کتاب پیاس ایصال ثواب افرادی مشخص از جمله حضرت لعل شهباز قلندر ، خواجه معین الدین چشتی ، غازی عبدالله شاه ، شاه عبداللطیف بهتایی ، بهاء الدین زکریا و دیگران چاپ گردیده است . نامبردگان عارفان نامی بودند که در شبه قاره می زیستند و میلیونها نفر در این سرزمین طی قرون به آنها ارادت داشته و در حال حاضر نیز آرامگاه هایشان مرجع خلائق می باشند.

**۹ - مکالمات افلاطون (در شش مجلد - ترجمه اردو) فرهنگستان زبان ملی پاکستان**  
در سه سال ترجمه شش مجلد « مکالمات افلاطون » به اردو منتشر و در اختیار محافل اندیشمند اردو زبان قرار داده است که در زیر مشخصاتی مجملاً آورده می شود.

ردیف	عنوان	مترجم	ناشر	سال نشر	صفحات	بها روپيه
۱	مکالمات افلاطون ج ۱	پرفسور ای دی میکن	فتح محمد ملک	۲۰۰۷م	۳۹۳	۳۵۰
۲	مکالمات افلاطون ج ۲	عبدالحمید اعظمی	ایضاً	۲۰۰۷م	۳۷۱	۲۵۰
۳	مکالمات افلاطون ج ۳	دکتر ذاکر حسین	ایضاً	۲۰۰۸م	۴۳۶	۳۰۶
۴	مکالمات افلاطون ج ۴	عبدالحمید اعظمی	ایضاً	۲۰۰۸م	۳۹۷	۲۸۴
۵	مکالمات افلاطون ج ۵	عارف حسین	ایضاً	۲۰۰۸م	۲۰۸	۲۷۹
۶	مکالمات افلاطون ج ۶	عارف حسین	افتخار عارف	۲۰۰۹م	۲۷۲	۲۳۲

دکتر ذاکر حسین در ۱۹۳۲ مجلد سوم را درعلیگر ترجمه و نشر نموده بود و با همت مقتدره قومی زبان پاکستان دوره کامل مکالمات افلاطون در شش مجلد در اسلام آباد منتشر گردیده است. شمارگان هر یک مجلد از ۱۵۰۰ نسخه و ۲۰۰۰- نسخه بوده به استثنای مجلد ششم که شمارگانش یک هزار نسخه بوده است. پیش لفظ (پیشگفتار) نوشته روسای وقت فرهنگستان ملی در هر جلد درج شده است

و مقدمه در ۲۵ صفحه به قلم دکتر ذاکر حسین در جلد سوم چاپ گردیده است از نشانی ناشر قبلاً در صفحات پیش یاد شده است.

۱۰- منشای رسول (مجموعه نعت اردو)

سروده محمد منشا تابش قصوری ناشر فضل کبیر فاوندیش لاهور  
سراینده محترم در پیشگفتار به عنوان نعت آب حیات عوالم معنوی نعت سرایی  
حضرت ختمی مرتبت را بازگو کرده است چند بیت بطور نمونه ملاحظه شود.

مالک دو جهان خاتم الانبیا

سید انس و جان خاتم الانبیا

شاه کون و مکان خاتم الانبیا

سرور کن فکان خاتم الانبیا

یا حبیب خدا سرور دوسرا مرحبا مرحبا مرحبا

سورة الضحی، چهره مصطفی (ص) مرحبا مرحبا مرحبا

انتساب این مجموعه به خواجه فقیر محمد چوراهی گیلانی نقشبندی و خواجه  
احمد نبی چوراهی بعمل آمده است که با این امید شاهان چه عجب گر بنوازند  
گذار!!

\*\*\*\*\*

نامه ها

دفتر دانش

پاسخ به نامه ها

اشاره :

ده ها نامه مهرآمیز از خوانندگان دانش دوست فصلنامه، بر حسب معمول طی چند ماه اخیر به دفتر دانش واصل گردید. از این که دوستان گرامی به ارزیابی مقاله های علمی پژوهشی و سایر مطالب منتشر شده، توجه می فرمایند، نشانگر درک اهمیت میراث مشترک فرهنگی و ادبی کشورهای فارسی دان منطقه می باشد. نظر سنجی های مخلصانه و خالصانه دوستداران دور و نزدیک در بهبود سطح مطالب شماره های در دست تدوین مؤثر می افتد. اینک اقتباساتی چند از، چنین نامه های محبت آمیز و پاسخ کوتاهی به هر یک از آنها:

۱ - جناب آقای حق نواز خان فارسی دوست دیرینه دانش از پیروئی براه سامان بخش اتک ابراز عنایت نموده مرقوم داشتند:

«شماره ۱۰۳ از فصلنامه دانش را باتشکر و امتنان دریافت داشتم. در سخن دانش این شماره را مصادف با سه مناسبت های تاریخی و مهم ایران و پاکستان قرارداد شده است:

۱ - پیروزی انقلاب اسلامی به راهبری رهبر کبیر حضرت امام خمینی (ره)

۲ - سالگرد تولد پیغمبر اعظم و آخر

۳ - روز علامه اقبال

در معرفی نسخه های خطی ، خانم دست رنجی «تنبیه السلاطین» اثر نویافته در عرفان و فلسفه سیاست اسلامی را تشریح و توضیح کرده است. شادروان سعید نفیسی ۳۱ اثر وی را برشمرده است که فهرست آنها را در مقاله درج شده. نویسنده اوصاف نثرش را بیان کرده است.

آقای دکتر رضا مصطفوی سبزواری سهم پاکستان در گسترش سیره نگاری را بیان کرده است. خانم دکتر صغری بانو شگفته احوال و افکار طالب آملی را بیان کرده است که سراینده سرشناس نیمه اول قرن یازدهم هجری بود. خانم دکتر سال تولدش را ۹۸۷ حدس زده است. سال ولادتش در آتشکده آذر ۱۵۷۲ م / ۹۹۶ هـ و از روی تحقیق جدید خواجه عبدالرشید در تذکره طالب آملی ۱۵۹۹ م / ۱۰۰۸ هـ ثبت کرده است (ر.ک. تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند جلد چهارم (فارسی ادب - دوم) پنجاب یونیورسیتی لاهور - ۱۹۷۱م ص ۳۳۱. وی در ۱۰۲۸ هـ (اعنی در عمر ۴۱ سال خود) به سمت ملک الشعرائی دربار جهانگیر منتخب شد.

علامه شبلی در شعر العجم جلد سوم می گوید که به وقت عطای سمت ملک الشعرائی ، طالب محض ۲۰ سال می داشت و این قرین صواب نیست زیرا

که در آن وقت در دربار شهنشاه هند، جهانگیر شاعران دیگر هم که پخته کار و نغز گو و بلند پایه بودند، موجود بودند و شاعری نو وارد و به چنین عمر را عطای سمت ملک الشعرايي درست نه نمايد.

مقالات آقایان دکتر نور محمد خان، جعفر گل محمدی و دکتر یوسف عالی عباس را خواندم و استفاده کردم.

ایرج افشار هم ازین جهان فانی درگذشته است و هزاران سوگواران خود را در غم و اندوه انداخته است. ارتحال دکتر نبی بخش خان هم سانحه ای بود برای علم و ادب فارسی و سندی و لیکن چه می شود کرد؟ رضای الهی از همه اولی - دعاست که الله رب العزت مرحومین را در جنت الفردوس مقام بلند عطا کند. انا لله و انا الیه راجعون.

دوست بزرگ و مهربان بنده دکتر محمد حسین تسبیحی مخمس چهل اسرار سروده خواجه مستان شاه کابلی را بررسی کرده است. این اثر تخمیس جمعاً چهل غزل سروده میر سید علی همدانی را در بردارد. الفاظ و اصطلاحات عرفانی و معانی و مفاهیم آن را به ترتیب الفبایی مرتب کرده است. این اصطلاحات و غیره از آتشکده وحدت (دیوان مستان شاه کابلی) و چهل اسرار اخذ شده است. «

برای لطف همیشگی تان سپاسگزاریم. در نامه ای دیگر گله کرده بودید که اظهار نظر درباره شماره ۱۰۲ کرده بودید در شماره ۱۰۳ مورد توجه قرار نگرفت. در واقع ما همزمان با عید خانه تکانی توامان بانقاشی داشتیم. در این میان جا به شدن برخی یادداشتها را به قول معروف «به جان می خریم» در اظهار نظر به مقاله های چاپ شده گاهی به کتابهای موجود در کتابخانه خود اشاره می کنید، بد نیست که برای آگاهی خوانندگان عزیز آمار دقیق و چگونگی ایتباع و گرد آوری کتابخانه شخصی خود چند جمله بنویسید. ضمناً بیست و شش دوره دانش که منتشر شده آن از شماره یک تا ۱۰۳ دوره های کامل آن را در کتابخانه خود نگهداری می کنید؟ چند سال پیش دکتر الیاس عشقی مرحوم از حیدرآباد نوشته بودند که از شماره یک دانش همه شماره های نگهداری مینماید و کلیه دوره ها با تجلید مرغوب در اختیار علاقه مندان فارسی قرار می دهد.

۲ - خانم عظمی زرین نازیه مربی محترم گروه زبان فارسی دانشگاه پنجاب پس از مدتی از لاهور نوشته است:

«اینجناب شکرگزارم که «مجله دانش» مرتب به دستم می رسد. تقصیرم هست که خیلی وقت است با شما در ارتباط نبودم. در واقع سال گذشته من در «ابوظهبی» بودم. هر وقت که از پاکستان مجله زیبا و پیشرفته تر به دستم رسید. با دقت می خواندم و تحسین می گفتم چون شایسته تحسین است. می بینم که معیار این مجله هر روز بلندتر می شود. البته شاید شاعران دیگر شبه قاره نیز مثل من به «ابوظهبی» رفته بودند و شعر کم می فرستادند.

برای شما از ته قلب دعاگو هستم چون فقط شما هستید که در برابر تحقیق و نقد و بررسی، شعر فارسی را نیز زنده نگه می دارید. اگر شعر این دوره نمی ماند، نسل های بعدی نیز بر شاعران قرون اولی نقد و بررسی می کردند، چون فکر می کردند که بعد از ۱۸۵۷م فارسی در شبه قاره از بین رفت. ولی شعر امروز شبه قاره در «مجله دانش» نشانگر آنست که شمع فروزان فارسی هنوز پروانه های فارسی را گردا گرد خود جمع می کند.»

خوشوقتیم با این که پارسال در خارج از کشور اقامت داشتید ولی پیوسته از مطالعه دانش بهره می بردید. مثل سابق در شعر فارسی امروز شبه قاره ده ها قطعه شعری مرتب چاپ و منتشر می شود. راستی را که بخواهید بعضی ها در ارسال شعر و آن هم که شایسته چاپ باشد، مقداری غفلت می ورزند به خصوص آنهایی که تغییر شهر و خانه کرده باشند! ما از آثار منثور - مقاله های علمی پژوهشی و همچنین قطعات شعری هدف آمیز به ویژه از مریبان فارسی دانشگاه ها و دانشکده ها همواره استقبال می کنیم. به قول معروف این گوی و این میدان!

۳ - خانم دکتر نکته فاطمه استادیار دانشکده ممتاز به سطح فوق لیسانس لکهنو (هند) مرقوم نمودند:

« امیدوارم در کمال عافیت و سلامتی بسر می برید. مقاله ای بعنوان «نگاهی به احوال و آثار محمد قاسم فرشته» در خدمت جنابعالی می فرستم. برای من بسیار تشویق کننده می باشد، اگر این مقاله در صفحات فصلنامه پرارزش «دانش» جایی بگیرد. بسیار ممنون و سپاسگزار هستم.

مقاله ارسالی را در همین شماره ملاحظه می کنید. شایسته است که درباره موضوعاتی که از رساله تحقیقی خود منشعب می شود تا حدی صرف نظر کرده ، با صدها موضوع قابل توجه درباره ادب فارسی به ویژه ادب فارسی شبه قاره به پژوهش بپردازید تا خوانندگان محترم از ثمره آن بهره ببرند . در صورت امکان و بشرط داشتن تسهیلات رایانه مقاله هایی را با word.doc ارسال بدارید که موجب تشکر است.

#### ۴- آقای دکتر قاسم جلال از بهاولپور مورد عنایت قرار داده نوشته است . (ترجمه)

« السلام علیکم شماره های «دانش» متوالیاً دریافت می نمایم. برای این بذل توجه شکر گزار هستم. تزئین و ترتیب مقاله ها و آثار معیاری نثر و نظم بدون شک ، مختصات منفرد می باشد که در حال حاضر در مجله های علمی نظیر آن کمتر دیده می شود. در نشر «دانش» کاوشهای مجدانه جنابعالی و خود گذشتگی و عرق ریزی تان مبرهن می باشد. مساعی جمیله آنجناب را نه فقط بنده بلکه کلیه فارسی شناسان تقدیر و ستایش می کنند»

اگرچه زمینه فعالیت جنابعالی زبان و ادب اردو است و علاقه مندی به ادب فارسی بر ذوق سلیم تان دلالت می کند. سلامت و سعادت شما را آرزومندیم.

#### ۵- قاضی سید فیروز شاه اثر گیلانی مدیر « رحمان بابا ریویو » از اکبر پوره بخش لوشهره ، ابراز محبت کرده مرقوم نمودند.

« پس از سلام و تبریک یک نسخه از شماره مجله دانش شماره ۱۰۳ دریافت شد. برای لطف والتفات جنابعالی بی حد ممنون هستم. همه مقالات را که در مجله دانش چاپ می شود می پسندم»

مایه امتنان فراوان است که جنابعالی اغلب سر وقت اعلام وصول دانش می فرمایند. متأسفانه خیلی از گیرندگان از انجام این وظیفه اخلاقی و معنوی کوتاهی می کنند. اخیراً تصمیم گرفته شده است ارسال دانش به کسانی که اعلام وصول نمی کنند قطع شود. در نامه های ارسالی همراه با فصلنامه خط مشی اتخاذ شده ابلاغ شده . امیدواریم که خوانندگان عزیز به این نکته توجهی بنمایند.



۶ - آقای سید انیس شاه جیلانی صاحب کتابخانه مبارک محمد آباد (تحصیل صادق آباد، بهاولپور) در ضمن اعلام وصول نوشته اند: (ترجمه)

«برای ارسال دانش شماره ۱۰۳ سپاسگزارم. شماها نمایندگان یک ملت زنده هستید و بهمین علت در هر فصل، مجله ای با این آب و تاب بمنصه ظهور می رسد. ما که هیچ زبان ملی نداریم! نخیر چرا؟ همان که هست انگلیسی!!»  
همین حبّ وطن و سوز درون که در دو جمله ابراز داشته اید، نشانگر احساس زیان ملی که در چند دهه اخیر که در اذهان عمومی جایگزین است. از خداوند قدوس مسئلت داریم که تصمیم گیرندگان به منافع ملی توجه بیشتری نمایند. دانایان گفته اند که همینکه جلو ضرر گرفته شود منفعت شروع می شود.

۷ - آقای سیف الرحمن سیفی از گجرات مرقوم کردند:

«خیلی ممنون که از طرف مرکز تحقیقات فارسی مجله دانش همواره رسانده می شود. اگرچه بنده از دانشکده ی زمیندار دولتی شش سال پیشتر باز نشسته بود و ماموریت سی و پنج ساله را ترک گفته ، تا هم سه سال دیگر بدون معاوضه خدمت بخش فارسی فوق لیسانس را انجام داده. از اول تا آخر در تاریخ این دانشکده واحد و تنها استاد و رئیس این بخش بوده ام. بعد من این بخش فارسی بسته شد. بسیار گریستم که آموزش اخلاقیات و خیالات صوفیانه برای پاکستانیان بی اهمیت شده اند.

به بخشید اگر لب بگشایم که مجله دانش واحد وسیله است که رشته و پیوندم با فارسی تاکنون استوار نگه داشته است. همینکه موصول می شود خیال می کنم که در حفاظت روحانی حافظ و مولوی رفته ام. دوبار بر مزار حکیم طوس استاد ابوالقاسم فردوسی شرف حاضری یافتم و قدم بوسی عطار و خیام در نیشابور کردم.

**دریغ است ایران که ویران شود      ک نام پلنگان و شیران شود**

شاید نتیجه برکات قدم بوسی این بزرگان فیلسوف بوده است که امسال به ۲۳ مارس صدر (رئیس جمهوری) پاکستان مرا « صدارتی اعزاز برای حسن کارکردگی» مرحمت فرموده است (اطلاع برای دوستان فارسی)  
چون از کامپوتر و طریق الیکترونکی بلد نیستم معروض دارم که «دانش» بنده را بر قاعده ماضی ، در صورت چاپی کتابی مهیا و داده شود.

حیف است در کالج زمیندار گجرات که از قرن گذشته خدمات ارزنده در زمینه آموزش و پرورش داشته است ، گروه فارسی و تدریس فارسی تعطیل بشود. با سابقه طولانی تدریس در آن کالج می توانید به ارباب حل و عقد متوجه این اقدام منفی نموده به احیای تدریس فارسی کوشش کنید دریافت جایزه ریاست جمهوری را تبریک می گوئیم.

۸- آقای سید شهزاد حیدر نقوی از لالیان بخش چنیوت (پنجاب) نوشته است.

« شماره ۱۰۳ دانش واصل گردید. الحمدلله حسب سابق دانش پر از دانش و حکمت است و در اصل دانش یک چراغ نور است و من همچو خوانندگان دیگر از این چراغ منور می شوم.

کوشش کنید که هر شماره تازه که دریافت می کنید ، از آن بهره کامل ببرید و در بدو امر اعلام وصول هم کنید که ادامه ارسال شماره های بعدی بدین طریق تضمین خواهد گردید. موفق باشید.

۹- دکتر اخلاق احمد آهن، استادیار دانشگاه ج. ل. ن دهلی نو در نامه الکترونیکی نوشته است:

« سپاسگزارم که شماره تازه ۱۰۳ دانش چون شماره های قبلی دریافت کردم. بنده نه تنها از مشمولات این مجله پر ارزش علمی و ادبی سود می برم بلکه در کتابخانه همه شماره ها موجود و مرتب مورد استفاده است»

از مدتی اعلام وصول فصلنامه نکرده بودید ولی به نفع گیرندگان دانش هست که از اعلام وصول غفلت نمایند زیرا در غیر این صورت ارسال شماره های بعدی ممکن است قطع شود. راستی بعضی از همکاران بجای تهیه مقاله های پژوهشی به

تألیف و ترجمه کمر همت می بندند. آن هم زمینه دانش گسترتری است آنچه که ارزش معنوی نویسنده را بالا می برد منشای اثر بودن است .

۱۰- آقای دکتر سید روح الله نقوی مربی گروه فارسی از کوئته مرقوم داشتند:

« به اطلاع می رساند شماره ۱۰۲ مجله وزین دانش دریافت شد. برای جنابعالی و همه دست اندرکاران زحمتکش این مجله از درگاه ایزد منان سلامتی و سرفرازی روز افزون آرزو می کنم . چه خوب بود اگر به همراه نام و عنوان

نگارندگان مقاله هایی که در مجله دانش به چاپ می رسند ، نشانی الکترونیکی ایشان نیز مرقوم می گشت تا در صورت نیاز صاحبان قلم بتوانند بایکدیگر تماسی برقرار نمایند.»

پیشنهاد خوبی است . به امید خدا در همین شماره سعی می نمائیم که نشانی های الکترونیکی موجود را درج کنیم. در ضمن از عموم نویسندگان دانش تقاضا می کنیم که با داشتن امکانات رایانه مقاله های خود را به نشانی الکترونیکی مجله ترجیحاً به word.doc بفرستند تا در تدوین نهائی مجله تسهیلی فراهم آید. در غیر این صورت ماشین شده وخوانا باشد.

۱۱ - آقای نوید احمد گل از شیخوپوره نوشته است.

«از جانب جنابعالی شماره فصلنامه دانش به بنده واصل شد از اعماق قلب سپاسگزارم

**گل ریاض جلالت مدام خندان باد نسیم لطف تو همدرد دردمندان باد**

بنده در این روزها به ترجمه « رساله نفسیه » از عرفی شیرازی تن در داده ام برایم دعا کنید !»

به امید خدا روح پر فتوح آن کسی که مدعی بود

**ز کاوش مژه از گور تا نجف بروم به هند به خاکم کنی و گر به تتار**

در حق تان دعا کند که مستجاب بشود !!

## ایران

**اصفهان :** حسن داداشی ارائی دانشگاه پیام نوراصفهان

**اهواز :** آقای محمد زمان خدایی ، صادق کریمی

**بیرجند :** آقای مهدی افتخاری

**تهران :** دکتر قاسم صافی دانشیار محترم دانشگاه ، آقای حسین احمد اخوندی

معاون موسسه لغت نامه دهخدا، آقای یوسف عالی عباس آباد

**کرمان :** سید حمید رضا علوی استاد دانشگاه شهید باهنر، ید الله آقا عباسی رئیس

کتابخانه مرکزی دانشگاه شهید باهنر کرمان

**مشهد:** پازوکی شاهسوند، مرکز اطلاع رسانی و کتابخانه مرکزی دانشگاه فردوسی،  
علی اکبر دستجردی مسئول کتابخانه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دکتر علی  
شریعتی دانشگاه فردوسی  
**یزد:** آقای انتظاری کتابخانه و موزه وزیری

## پاکستان

**اتک:** سید شاکر القادری کتابخانه ضلع کونسل ، آقای حق نواز خان پیرزئی  
**اسلام آباد:** خاور نقوی ، حضور بی چنا کتابدار انستیتو ملی پژوهشهای تاریخ و  
فرهنگ ، اسلام آباد  
**پنوعاقل:** فضل الله مہیسر مدیر کتابخانه یادگاری مولوی م اسمعیل ملا علی  
**جامشورو:** محمد اعظم رونجهو کتابدار کتابخانه پژوهشی انستیتو سند شناسی  
دانشگاه سند

**فیصل آباد:** دکتر حافظ صفوان محمد چوهان

**قصور:** احمد یار بهتی وکیل دعاوی

**کراچی:** قاضی هلال احمد ربانی سرکتابدار کتابخانه خالقدینا هال

**لاهور:** حمیرا یاسمین ، آقای محمد حسین نبی اسدی ، سرکنسولگری جمهوری  
اسلامی ایران ، دکتر معین نظامی استاد گروه فارسی دانشگاه پنجاب.

## هند

**کولکته:** محمد عبدالله خان استاد متقاعد مدرسه عالیہ، دکتر محمد منصور عالم دبیر  
کل انجمن ایران  
**علیگر:** دکتر رئیس احمد نعمانی

\*\*\*\*\*

چکیده مطالب

به انگلیسی

*Abstracts of contents  
In English*

*A Glimpse of Contents of this Issue*

## **1 – Researches on Shahnameh: Its Manuscripts and translations done in the Sub-Continent .**

**Dr. Arif Naushahi**

The Most voluminous Epic Poem of Persian Language composed by Hakim Ferdousi (D.411 or 416 A.H) has attained prominence in its land and also throughout the world of Persian influence particularly in the Sub-Continent, which presently have three independent Countries namely Bangladesh, Pakistan and India. Lahore was first seat of Muslim rule under Ghaznavids and with the passage of time Sub-Continent came under sway of Taimurids, hence influence of Persian extended in four corners of this land. It is certain the Shahnameh one of the most prominent works of Persian which was read and studied here. It is worth mentioning regarding Shahnameh various steps taken in the Sub-Continent include composing epic poems on its model, translations and dictionary compilations to its Calligraphy, painting and pictorial versions, editing and its printing. During Ist of half of 20<sup>th</sup> Century Hafiz Mahmood Khan Shirani Professor of Punjab university made a lot of the contribution to Ferdousi studies. Two books on the subject are available namely Kitabshenasi-e-Ferdousi by Iraj Afshar published in 1347 and 1355 Solar A.H and Catalogue of manuscripts and published Ferdousi's Shahnameh in India compiled by Dr. Sharif Hussain Qasmi, Bombay 1380 Solar A.H. The writer has dealt in length Shahnameh's manuscripts available in the

libraries, museums and collections in Pakistan and its translations done in various languages in this country.

## **2 – Style and Thoughts of Urfi’s lyrics: An introduction.**

**Dr.Shirzad Tayefi**

**Dr.Yadullah Behman Mutlaq**

Urfi a poet with exact subtle thought and accuracy in observance as well as delicacy of vision has been preparing for a new style. He mixes his sharp vision with his partial thoughtful feeling and among other great people, creates a new style in Persian literature. In this article by analyzing his lyrics we try to concentrate on Urfi’s mind dominating type of thought which is displayed in his poetry and has more frequency. To this effect we try to, by comparative analyzing of Urfi’s features and distinctions of his poems in indices such as love, spirituality, social and morale consider his features of thought and mental approach. The main reference of this study is Urfi’s lyrics which is the basis of our analysis. Experts` points of views have also been considered in this study.

## **3 - A survey on rhyme and prosody in Ghaleb Dehlavi odes**

**Dr. Ahad Pishgar**

Compiling the historical culture of Persian poetry’s prosody in such a way that can portray the primary use of a meter, the amount of its usage in later ages and its vicissitudes

in the prevalence of each prosodic meter is highly necessary and useful, especially in respect to nice and elaborated publishing of books of poems, Persian poetic works. It should be accepted that we miss such a concept in research now. The



first step in compiling such a concept is to survey all Persian books of poems one by one and to draw some conclusion as the primary elements. This paper is a reply to such a need. In this paper we have also presented a percent showing the rhyme and prosody of Ghaleb's odes and different kinds of rhymes used in his poems.

#### **4 – Relations between Iran's Safavids and Deccan's AdilShahis.**

**Mohammed Zaman Khodayi**

**Sadeq Karimi**

Iranians as per historical and geographic documents used to name the southern part of India as Deccan. Not only in pre-Islamic period and also in post Islamic times, relations between Iran and Deccan remained flourishing. Founder of Bahmani Kingdom had Kianis ancestors from Iran. After them Qutub Shahis and Adil Shahis had many Iranian Commonalities. In the times of Taimurids, the dynasty got stability with the help of Safavids. In those days even king of Iran's name was being quoted in Khutba in Deccan's mosques.

#### **5 – Reflections of Ghadir-e-Khom in Zeb Magsi's *Qasayed***

**Dr. Syed Mohammed Ali Shah**

Since advent of Islamic History, the event of Ghadir-e-Khom caught attention of Muslim Society particularly

*Hadith* writers and poets and also Persian Poets. Mir Gul Mohammed Khan Zeb Magsi a contemporary poet of Pakistan's Baluchistan province has composed 51 *Qasidas* in praise of Hazrat Ali. Zeb Magsi has quoted many lines of Holy Quran and sayings of Holy Prophet about Hazrat Ali. He has widely quoted event of Ghadir-e-Khom. By going through his poetry one appreciates his mastery over historical perspective and literary skill.

## **6 – Relations between Nizamul Mulk Asefjah and Mirza Abdul Qadir Bedil from viewpoint of Bedil's Ruqqaat.**

**Dr. Syed Ahsanuz Zafar**

Nizamul Mulk Asefjah held prominent positions in courts of various Taimurid kings like Ministerial appointments and Governorship of Deccan. He has deep interest in writing and composing poetry, inspite of civil and military duties . In this write up relations of Nizamul Mulk Asefjah with Mirza Abdul Qadir Bedil have been narrated in the light of Bedil's Ruqqaat, which have mostly been quoted by Bindradas Khushgo.

## **7 - A Glance at Life and Works of Mohammad Qasim Ferishta**

**Dr. Nikhat Fatema**

Mohammad Qasim Hindu Shah Ferishta is one of the famous historians of medieval India. There is no accurate information regarding his life. Whatever is presented in this

article, is based on his book *Tarikh-e-Ferishta*. His father Gholam Ali Hindu Shah migrated from his native country to Ahmadnagar in Deccan. Ferishta lived in the reign of Murtaza Nizam Shah and Ibrahim Adil Shah II. On the request and the encouragement of his patron, Ibrahim Adil Shah, he authored *Gulshan-e-Ibrahimi* known as *Tarikh-e-Ferishta*, which illustrates general history of India. Besides this, he also wrote a book on medicine, namely *Dastur-ul-Attibba*, generally known as *Ikhtiyarat-e-Qasemi*. There is no accurate information available about his death, most probably he was alive till A.H.1033 / A.D. 1624.

## **8 – Hafiz: A poet within text and the Role of Intra-text relation in Hafiz’s explanation**

**Mehdi Yilaqi**

The prominent works of various Countries always remain under Review and analyses and all the critics may not have same opinion. Iranian Literature is no exception, Hafiz Shirazi’s Poetry, When reviewed by many, had various points of dissention. In this write up a comparative study has been made. Hafiz’s explanations in “*Hastishenasi-e- Hafiz*” by Darush Ashoori and *Risala –e- Hafiz* by Reza Barahini, which manifest role of Intra-Text Relations as one of factors in different explanations of Hafiz.

## **9 – Ghazal form in Persian Poetry**

**Rozina Anjum Naqvi**

At the outset various kinds of Ghazal and its peculiarities have been discussed. From classical poets specimens of poetry by Shaheed, Roodaki, Rabia, Rooni and Masood Saad have been quoted. Then from Middle ages style of ghazal af

Senaie , Anwari, Maulana, Saadi, Hafiz and many others came under review. From later poets ghazal composers like Baba Fughani, Wahshi Bafiqi , Urfi, Faizi, Nazeeri, Talib Amoli, Saib, Bedil and Ghalib have been touched upon, lastly poets of 13<sup>th</sup> Century and Contemporary composers of ghazal like Nishat, Hatif , Shahriar, Bahar, Iqbal and Imam Khomainsi have been discussed. Overall beginning and development of ghazal form has been reviewed

## **10 - Motifs in Jhāleh poems**

**Dr. Iranzadeh .N (Ph.D) & Pasha. S( M.A )**

One of the Iranian contemporary woman poets is Ālamtāj Ghā'em Maghāmi who started her poetry under the pen name of Jhāleh. She has a collection of poems which were compiled by her son Pejhmān Bakhtiyāri. This research tries to survey the dominant motifs in Jhāleh Ghā'em Maghāmi's poems syntactically and stylistically. These motifs are analyzed from two view- Points namely human relations in Jhāleh poems and the way she sees women with an emphasis on the context of her poems. Motif in Jhāleh poems is meaning-based. Her recommendations to women and young girls to have solidarity and act for reforming the prevalent situation, has made her one of the pioneers of women poets in social issues. Her excellent creativity in poetry which originates from her creative and eager mind has differentiated her from most of the other poets. Presence of ordinary life objects like mirror , comb, samovar and the like in her poems which are personified and got human qualities, can be considered as signs of her loneliness and her desire to establish a kind of good relations with the nature around herself. Mirror as most frequently used object in

her poems is a symbol of her sub-conscious and her effort to know herself.

## **11 – Poetic Subjects of some Persian Women Poets of Pakistan**

**Shagufta Yaseen Abbasi**

The role of Persian Women poets in Literary history of Iran and the Sub-Continents have been note worthy and remarkable. From Rabia Quzdari to Zakia Behrooz, the traditions of Persian poetry in the Sub-continent and particularly in Pakistan was worth reviewing and critical appreciation. In present write-up subjects dealt by some Persian women poets of Pakistan have been discussed.

## **12 – Portrait of ‘Women’ in contemporary women Poets of Iran.**

**Dr. Ismat Durrani**

Since of advent of Constitutional Movement awaking of Womenfolk in Iranian Society has been strengthened. First male poets and literary figures started pleading for education of Women. Then the ladies strongly met the challenge. From women poets of three quarters of Century, we can name Alam Taj Qaim Mughami “Jhaleh” (D.1325 Solar A.H), Fakhr Uzma Arghun (D. 1345), Parveen Itesami (D.1320), Maimanat Mir Sadeghi, Seemin Behbahani, Farogh Farrukhzad (D.1345) were few of them who played vital role in expressing feelings and thinking of Iranian Women, resulting their active participation in all of walks of life.

## **13 – History of Kashmir and Persian Historio- graphy compiled in Kashmir.**

**Syed Ansar Azhar**

Kashmir Studies has special interest for Pakistanis and also for world over due to dispute lingering on for 64 years but our objective in this write-up is only literary depicting those at helm of affairs who accepted Islam, the roots of Kashmir's nomenclature and how historiography started and developed mostly in Persian language . This tradition has been common in the Sub- Continent and Kashmir.

*Syed Murtaza Moosvi*

***Note***

On the front page we are giving a 'resume' of the contents of the current issue of DANESH for the information of the English knowing Librarians, Cataloguers and particularly Research Scholars to enable them to get a brief knowledge of the subject of articles of their interest and subsequently get them translated by themselves – Editor.

Quarterly Research Journal

***President & Editor-in-Chief: Ali Agha Nouri***

***Editor: Syed Murtaza Moosvi***

**Address:**

***IRAN PAKISTAN INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES***

***House No.4, Street 47, Sector F-8/1***

***Islamabad 44000, PAKISTAN***

***Ph: 2816074-2816076***

***Fax: 2816075***

***Email: [daneshper@yahoo.com](mailto:daneshper@yahoo.com)***

***[http:// ipips.ir](http://ipips.ir)***

***ISSN:1018-1873***

***(International Centre-Paris)***



*Quarterly Research Journal*  
*of the*  
**IRAN PAKISTAN**  
**INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES,**  
**ISLAMABAD**

**SPRING 2011**  
**( SERIAL No. 104 )**

**A Collection of Research articles**  
**With background of Persian Language**  
**And Literature and common cultural heritage of**  
**Iran, Central Asia, Afghanistan and Indo-Pak Subcontinent**